



سال اول • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۳

## فصلنامه سیاست

(علمی-تخصصی)

صاحب امتیاز: انجمن علمی-دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
مدیر مسئول: حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
سردبیر: هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
مدیر داخلی: شهاب دلیلی، دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

### هئیت تحریریه

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس  
دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس  
هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد  
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران  
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی  
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران  
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران  
دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی  
دکترای علوم سیاسی دانشگاه اصفهان و مدرس دانشگاه آیت‌الله بروجردی  
دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی  
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران  
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس

وحید اسدزاده  
محمد باویر  
مهدی پارسایی  
امین پرتو  
محمود پسندیده  
محمدجعفر جوادی ارجمند  
احمد جوانشیری  
هادی جهرمی  
منیر حضوری  
ایوب حیدری  
افسانه خسروی  
مهدی داوودی  
محسن رنجبر  
هادی زرگری  
سلیمان صادقی‌زاده  
سجاد صداقت  
شهریار فرجی  
قادر کیانی  
مجید نجات‌پور  
لیلا موسوی  
امیرحسین وزیریان

ویراستار: آرزو مایلی

نشانی پستی: تهران، خیابان جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس،  
دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

پست الکترونیکی: Politic.association@gmail.com

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

## راهنمای تدوین مقاله

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

### الف- ضابطه‌های نویسنده

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
۲. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
۳. ایمیل نوشته شود.
۴. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
۵. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

### ب- ضابطه‌های مقاله

۱. مقاله بین ۲۰ تا ۲۵ صفحه باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
۳. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به جایی فرستاده نشده باشد.
۴. مقاله با قلم B Nazanin و قلم ۱۴ در محیط Word تایپ شده باشد.
۵. چکیده مقاله حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ کلمه نوشته شود. (به فارسی و انگلیسی)
۶. واژه‌های کلیدی حداقل ۵ و حداکثر ۱۰ واژه آورده شود. (به فارسی و انگلیسی)
۷. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
۸. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

### پ- ضابطه‌های استناد

۱. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (۱) نام خانوادگی نویسنده اثر، (۲) سال انتشار اثر، (۳) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، ۱۳۴۹: ۲۵)
۲. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، ۱۳۴۹ (الف): ۱۴)، (عنايت، ۱۳۴۹ (ب): ۱۵۰)
۳. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد، ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
۴. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
۵. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
۶. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

# فهرست مطالب



- ۵----- دیپلماسی کلاسیک و تکوین آن در ایران  
احسان مصباح
- ۱۹----- جایگاه صدور اسلحه در سیاست خارجی فدراسیون روسیه در دوران پس از یلتسن  
امین پرتو
- ۲۹----- نقش روشنفکران و کشورهای همسایه در نوسازی‌های دوره‌ی رضاشاه  
وحید اسدزاده
- تحلیل سخنان حسن روحانی و باراک اوباما در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تأثیر آن بر روابط آبی ایران و آمریکا  
۳۹----- براساس «نظریه کنش گفتار»  
سیده لیلا موسوی / هومن نبیری
- ۴۹----- فرهنگ و گسترش تروریسم و افراطی‌گری در خاورمیانه و شمال آفریقا (با تأکید بر فعالیت‌های داعش)  
ایوب حیدری
- ۶۱----- رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه  
سید علی نجات
- ۷۷----- چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (از موازنه منفی تا وابستگی)  
جمیل میلانی



# دیپلماسی کلاسیک و تکوین آن در ایران

احسان مصباح\*

دکتری روابط بین الملل و پژوهشگر مرکز مطالعات جهانی شدن

## چکیده

شناسائی مؤلفه‌های دیپلماسی کلاسیک و تکوین آن در ایران هدف این مقاله است. بدین منظور، مسیر رسیدن این مفهوم به کمال خود، یعنی دیپلماسی کلاسیک، را با شکل‌گیری و تغییر دیپلماسی در یونان باستان، رُم، بیزانس و قرون وسطی نشان می‌دهد. تغییرات شگرف دیپلماسی در دوره‌ی رنسانس را که این مفهوم را به کمال خود رساند، می‌توان مؤلفه‌های دیپلماسی کلاسیک دانست. تلاش این است در بخش واپسین این مقاله، این مؤلفه‌ها را در دیپلماسی ایران یافت تا نحوه‌ی شکل‌گیری دیپلماسی کلاسیک در ایران نشان داده شود.

## کلید واژه‌ها

دیپلماسی کلاسیک، نهاد وزارت خارجه، سفارت مقیم، آموزش سیاسی، دیپلماسی بین‌المللی.

## مقدمه

مفاهیم در هر حوزه‌ی شناختی گاهی به صورت تنها و گاهی همراه با صفات دیگری همراه می‌گردد. شاید بتوان این گزاره را مطرح کرد که مفاهیم تنها و بدون صفات نشانگر حدّ کمال آن مفهوم و بعد از تکوین آن تا حدّی باشد که آن مفهوم به درجه‌ی کلاسیک خود رسیده باشد. این گزاره را می‌توان در مورد مفهوم «دیپلماسی» اینگونه مطرح کرد که مفهوم دیپلماسی بدون صفاتی چون سنتی، عمومی، آشکار، پنهان، خط دو و... به صورت تنها و بدون هرگونه صفتی، نمایانده‌ی حد کمال این مفهوم تا خارج شدن از حدّ سنتی و اولیه و رسیدن به حدّ کلاسیک است. با این مفروض این سؤال‌ها پیش می‌آید که دیپلماسی سنتی و اولیه چگونه بود؟ چه ابداعاتی آن را به حدّ کمال و کلاسیک رساند؟ دیپلماسی ایران چگونه به مرحله‌ی کلاسیک رسید؟

بدین منظور، مسیر رسیدن این مفهوم به کمال خود، یعنی دیپلماسی کلاسیک، را با شکل‌گیری و تغییر دیپلماسی در یونان باستان، ژم، بیزانس و قرون وسطی نشان می‌دهد. تغییرات شگرف دیپلماسی در دوره‌ی رنسانس را، که این مفهوم را به کمال خود رساند، می‌توان مؤلفه‌های دیپلماسی کلاسیک دانست. تلاش این است در بخش واپسین این مقاله، این مؤلفه‌ها را در دیپلماسی ایران یافت تا نحوه‌ی شکل‌گیری دیپلماسی کلاسیک در ایران نشان داده شود.

## دیپلماسی اولیه

دیپلماسی به‌طور اولیه در دوران یونان باستان کاربرد یافت و سپس در دوران رم و بیزانس به شکوفائی رسید و زمینه را برای رسیدن به کمال خود در دوران رنسانس مهیا کرد. مفهوم دیپلماسی مثل بسیاری از مفاهیم، از یونان باستان متولد شد. یونان باستان متشکل از دولت-شهرهایی بود که در عین داشتن وجوه مشترکی با هم مثل زبان و فرهنگ و مذهب مشترک (Hamilton, Longhome, 1994: 9) و شوق مشترک به ورزش و هنرهای مشترک (دورانت، ۱۳۸۵: ۱۹۷) که آن‌ها را از «بربرها» جدا می‌کرد به دلایلی چندی مثل عوامل جغرافیایی، منافع اقتصادی و سیاسی مختلف و تشکیل اتحادیه‌های متخاصم برای تسلط بر راه‌های دریایی (دورانت، ۱۳۸۵: ۲۲۴) قادر و / یا مایل به ایجاد نوعی از همکاری نبودند. وجود موازنه‌ای، هر چند متغیر، باعث شد تا هیچ یک از این دولت-شهرها نتوانند با ایجاد هژمونی نوعی از وحدت و یکپارچگی را ایجاد کنند. واقعیت وجود نوعی از روابط بین‌المللی میان آن دولت-شهرها را می‌توان از وجود بازی‌های المپیک در بین خود، حفظ مشترک معابد و وجود اتحادیهایی برای هم‌قسم شدن تهاجمی یا دفاعی متقابل (Hamilton; Longhome, 1994: 10) دریافت. واقعیت نیاز به ارتباط میان خود دولت-شهرها از یکسو و وجود مواجهه با «جهان بربریت» از سوی دیگر نشانگر وجود نوعی از ارتباط ناگزیر میان واحدهایی بود که از سلسله مراتبی در میان خود برخوردار نبودند. وجود چنین ارتباطی، به‌وسیله‌ی قاصدان، پیک‌ها و هیات‌های نمایندگی، در پیش از ۷۰۰ ق.م در آثار هومر و پس از آن در آثار توسیدید نمایان است (Hamilton; Longhome, 1994: 10) و حتی توسیدید روایت خود را از جنگ پلوپونزی از زبان پیک‌ها و هیات‌های نمایندگی طرف‌های درگیر نقل می‌کند (Watson, 1991: 86). با در نظر داشتن ملاحظات و توضیحاتی که در بالا ذکر آن رفت، قطعاً تعبیر چنین ارتباط‌هایی به دیپلماسی کار نادرستی نیست.

این شکل ساده از دیپلماسی دارای ابزاری برای انجام کارکردهای خود بود. از جمله‌ی این ابزار وجود سه گونه نمایندگی بود: اول Angelos یا Presbye، دوم Herald یا Keryx و سوم Proxenos.

نمایندگان نوع اول و دوم مأموریت‌های کوتاه و خاصی، مبتنی بر پیام‌رسانی داشتند (Hamilton; Longhome, 1994: 10-9) با این تفاوت که نمایندگی نوع دوم یعنی Herald یا Keryx از حقوق خاص و همچنین نزدیک‌ترین معادل به حقوق مصونیت شخصی امروزی بهره‌مند بود و وظیفه‌ی ارتباط دو طرف درگیر در جنگ را بر عهده داشت (Wolpert, 1991: 86).

نمایندگی نوع سوّم، نماینده‌ی مقیم، دائمی و البته غیر رسمی دولت- شهر الف در دولت- شهر ب، بود و شاید بتوان با تساهل بسیار وظیفه‌ی کنسولگری امروز را برای او تصوّر کرد. «پروکسنوس» به‌طور ماهوی با نوع سفارت دایمی و مقیم امروزه تفاوت دارد و این نوع نمایندگی را نمی‌توان با نمایندگی مقیم امروزه که به‌عنوان سفارت شناسایی می‌شود، یکسان دانست. پروکسنوس دولت- شهر الف در دولت- شهر ب خود از اتباع دولت- شهر ب بود و هواداری او از فرهنگ و روش اداره‌ی حکومت در دولت- شهر الف و تمایل او به اداره‌ی شهر خود با آن روش او را به این مقام می‌رساند. او کاری به مذاکرات دو طرف نداشت و وظیفه‌ی اصلی‌اش یاری و مهمان‌نوازی از شهروندان دولتی بود که نمایندگی‌اش را برعهده داشت (Hamilton; Longhome, 1994: 10-11). البته در بعضی از آثار (Watson, 1991: 88) کارکردهای دیپلماتیک‌تر و امروزی‌تری مثل ارتقاء منافع شهری که نمایندگی‌اش را دارد و یافتن راهی برای هماهنگی منافع دو شهر نیز برای پروکسنوس برشمرده شده است. گرچه در میان این سه نوع نمایندگی پروکسنوس تنها واژه‌ی تکنیکی‌ای بود که انحصاراً در روابط میان دو دولت- شهر به کار می‌رفت و Angelos یا Presbye و Herald یا Keryx معنای انحصاری برای دیپلماسی بین دو دولت- شهر نداشتند؛ پروکسنوس‌ها نه تنها از حقوقی برخوردار نبودند بلکه در جنگ‌های بین دو دولت شهر بسیار آسیب‌پذیر بودند و عصبانیت طرف‌های جنگ بر سر این «همشهریان خائن» تخلیه می‌شد (Wolpert, 2001: 74) و کارآمدی آن‌ها تا زمانی بود که دو دولت- شهر مشکلی جدی با یکدیگر نداشتند (Watson, 1991: 88).

نحوه‌ی کاربرد دیپلماسی و انتخاب این دو نوع دیگر از نمایندگان نیز که خود این امر نیز دارای عواقبی در نوع کارکرد نمایندگان بود در دولت- شهرهای یونان جالب توجه است. علاقه یونانیان به خطابه، استدلال و برگزاری نشست‌های عمومی شهروندان دولت- شهر و اهمیت فصاحت زبان باعث می‌شد تا خطمشی دولت فرستنده اغلب به تفصیل در نشست عمومی به بحث از نظر افلاطونی دیالکتیک گذاشته شود تا اولاً بهترین استدلال‌ها و ثانیاً بهترین خطبا برای انجام مأموریت انتخاب شوند؛ این روش ویژگی و پیامدهایی داشت.

از ویژگی‌های این روش می‌توان به ماهیت عمومی و آشکار دیپلماسی در دولت- شهرهای یونان باستان (Hamilton; Longhome, 1994: 10) و از پیامدهای آن می‌توان به عدم تخصّص نمایندگان (Wolpert, 2001: 75-76) و اختیارات بسیار محدود (Hamilton; Longhome, 1994: 10) اشاره کرد. اختیارات محدود نمایندگان زبان توافقات را بسیار ساده می‌کرد و این توافقات را به دو نوع اول دوستی<sup>۱</sup> و تعهد عدم صدمه زدن به یکدیگر و دوم اتّحاد<sup>۲</sup> و تعهد به کمک متقابل محدود می‌کرد (Wolpert, 2001: 76-77). از دیگر پیامدها نیز اعزام هیات‌های نمایندگی با اعضای ۳ تا ۱۰ نفره بود که در بعضی موارد این امر به قصد افزایش وزن استدلالی در دولت- شهر دیگر و در بعضی موارد به خاطر تعدّد عقاید و عدم اجماع کشور فرستنده رخ می‌داد (Hamilton; Longhome, 1994: 10).

از دیگر نشانه‌های وجود دیپلماسی در یونان وجود اتّحادیه‌ها بود؛ نمونه‌ی بارز این اتّحادیه‌ها اتحادیه‌ی دِلَس بود که با هدف ایجاد قدرت دفاعی دریایی در برابر ایران و کمک به یونان آسیایی در ۴۷۸ پیش از میلاد تشکیل شد. دولت- شهرهای یونان با حفظ استقلال خود در این اتّحادیه شرکت کردند و هر یک در مجمع عمومی آن که سالی یک بار برگزار می‌شد یک رأی داشتند (بُختورتاش، ۱۳۵۰: ۸۴-۸۳). جریان بی‌وقفه مأموریت‌ها، وجود مضمونیت‌ها و وجود موافقت‌نامه‌ها و اتّحادهای نشانگر فعالیت دیپلماتیک نسبتاً پیشرفته در یونان باستان است که البته این امر خود بخشی از حقوق بین‌الملل جهان هلنی است که بعدها در حقوق رومی و سپس با اضافه شدن عناصری از مسیحیت در قواعد گرسیوسی و کلاً فرهنگ اروپای غربی خود را نشان داد (Watson, 1991: 42-43).

1 - Friendship / Philia  
2 - Alliance / Symmachia

گرچه نمی‌توان منکر نقش به‌سزای حکومت رُم در تاریخ اجتماعی جهان شد، بر سر نقش این حکومت در تحولات دیپلماسی مناقشه وجود دارد. در حالی که اکثراً نیرومندی و سیادت رُم را برهانی بر بی‌نیازی این حکومت به دیپلماسی می‌دانند و با این استدلال حکم به اولویت نداشتن دیپلماسی و در نتیجه سکون ماهوی آن در زمان حکومت رُم می‌دهند (Hamilton; Longhorne, 1994: 12-14)، افرادی نیز هستند که این نتیجه‌گیری را عجولانه می‌دانند و با تبیین مسائلی نشان می‌دهند که چگونه رُم نقش زیادی در شکل‌گیری دیپلماسی امروزی داشت (Campbell, 2001). خواهیم دید که هر دو نظر تنها بخشی از حقیقت را در مورد نقش حکومت رُم در دیپلماسی ارایه می‌کنند.

از استدلال‌های گروه نخست فقدان آرشیوی منظم و قوی در این ارتباط و عدم وجود مرز مشخص برای امپراتوری رُم به‌نحوی است که حتی در درون مرزهای رُم هم تنوعی از روابط داخلی با امپراتوری از طرف قبایل یاغی، پادشاهان خراج‌دهنده به امپراتور، استان‌های تحت قدرت قانونی سنا نه امپراتوری و ... وجود داشت. در حاشیه‌ی مرزها نیز قبایل و پادشاهی‌هایی با درجهٔ اتحاد متفاوت با امپراتور وجود داشتند. از سوی دیگر گروه نخست به عدم تعامل دیپلماتیک امپراتوری با خارج از مرزهای خود اشاره می‌کند و معتقد است از آنجایی‌که در رُم راه‌حل هر مسأله‌ای نیروی نظامی بود؛ دیپلماسی کاربردی برای حفظ هژمونی امپراتوری نداشت. از دیگر استدلال‌های گروه نخست نبود بروکراسی‌ای خاص در دربار امپراتور برای تنظیم امور خارجی است. در امپراتوری رُم نهادی مرکزی برای امور خارجی وجود نداشت و حتی نامه‌های اندکی را هم که باید نوشته می‌شد خود امپراتور می‌نگاشت. گروه نخست وجود مجموعه قوانین جاستینین<sup>۱</sup> را تنها موردی می‌دانند که با قانونمند نمودن جنگ و تمایز قابل شدن میان جنگ عادلانه و غیرعادلانه نقشی در مدون شدن بعدی دیپلماسی داشت (Hamilton; Longhorne, 1994: 12-14). در مقابل، گروه دوم از سویی با اشاره به مفاهیمی اساسی که رُمی‌ها بر آن تاکید داشتند و از سوی دیگر با اشاره به رویه‌های دیپلماتیکی که آن‌ها آغازگرش بودند به نقش اساسی رُم در تکوین دیپلماسی تاکید می‌کنند؛ در ادامه به معرفی این دو نقش رُم در تکوین دیپلماسی پرداخته می‌شود.

مفاهیمی که رُم در ارتباط با دیپلماسی ابداع کرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. اول مفاهیم بنیادین و جهانشمولی مثل وفای به عهد<sup>۲</sup>، حُسن‌نیت<sup>۳</sup> و برابری (Campbell, 2001: 1) که تأثیر اصلی خود را در تدوین حقوق به‌طور کلی و ماندگارتری گذاشتند. این مفاهیم و اعتقاد راسخ و عمل به آن توانستند نقش بسیار عظیمی در تقویت دیپلماسی داشته باشند. وفای به عهد به تعبیر «هانس کلسن» و دیگر قاعده‌گرایان حقوقی به‌طور عام اصل پایه‌ی تمام حقوق است (موسی‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۵) و به‌طور خاص ضمانت معنوی پیمان‌ها را که ابزار دیپلماسی است در بردارد. حُسن‌نیت بر دنبال شدن اصولی ثابت (حتی اگر در نهایت به ضرر فرد باشد) اشاره دارد که به‌طور عام دارنده‌ی آن قابل اعتماد است و به‌طور خاص دیپلماسی با واحد دارای حُسن‌نیت امکان‌پذیر است (Wolpert, 2001: 3). برابری طرفین در مذاکره نیز گرچه تا امروز از نظر برخی فقط جنبه‌ی حقوقی دارد و در واقع در عالم سیاست قدرت تعیین‌کننده است اما باید گفت همین جنبه‌ی حقوقی هم واجد اثرات بی‌شماری در فرآیند دیپلماسی بین دو واحد مستقل اما از نظر قدرت نابرابر است که با استفاده از آن طرف ضعیف‌تر می‌تواند بخشی از قدرت طرف نیرومندتر را بکاهد یا برای آن مانع‌تراشی کند.

دومین نوع مفاهیمی که رُم ابداع کرد مفاهیمی بودند که بیشتر دیپلماتیک بودند. اصطلاح Foedus به سندی پیچیده اشاره داشت که هم جنگ را پایان می‌داد و هم اتحاد یا روابطی دیپلماتیک را ایجاد می‌کرد. «حق عبور امن»<sup>۴</sup> نیز با تسری به هیأت‌ها و فرستاده‌ها مصونیت آنها را به دنبال داشت. عبارت Hospitium Publicum به مهمان‌نوازی

1 - Code of Justinian

2 - Pacta Sunt servanda

3 - Good Faith

4 - Safe Passage / Fides Publica



و پذیرایی از هیأت‌های سیاسی اشاره داشت. استفاده از واژه 'Pax' نیز هم به غیاب جنگ و هم مذاکره برای رسیدن به هدف خاص در موقعیتی درگیرانه اشاره داشت. این واژه پیچیدگی بیشتری از آتش بس موقت<sup>۲</sup> داشت. واژگان Amicitia، Societas و Obsequium هم بیان دوستی، اتحاد یا وابستگی بین رُم و دیگر افراد و حکمرانان به نحوی بودند که در قالب پیمانی رسمی نمی‌گنجید بلکه روابطی فراقانونی را ایجاد می‌کرد (Campbell, 2001: 2-3).

و اما رویه‌هایی که رُمی‌ها در دیپلماسی نهادینه کردند را می‌توان به این ترتیب عنوان کرد (Campbell, 2001: 13-18). اولین مورد که حلقه‌ی اصلی هم در این ارتباط هست عبارت از تماس و ارتباط شخصی و فردی از سوی هیأت‌های بلندپایه‌ای است که وضعیت، رفتار و حتی ظاهرشان می‌تواند مورد توجه باشد. رویه‌ی دوم اهمیت یافتن زبان لاتین در دیپلماسی بود به نحوی که ایرانیان مجبور شدند برای مذاکره با رُم از طبقات میانی یونانی به‌عنوان مترجم استفاده کنند. مورد سوم اهمیت یافتن نقش نامه در تدارک دیدارها و نشست‌ها، روشن کردن جزئیات قبل از آغاز گفتگوهای رسمی و طراحی پروتکل‌ها بود. چهارمین اصل انجام عمل دیپلماسی در نشست‌های رسمی مبتنی بر تشریفات و رویه‌های واضح و جزء به جزء بود که بر نکات کلیدی و خاصی اصرار می‌ورزید. پنجمین مورد باب شدن تبادل هدایا به‌عنوان سمبلی از حُسن‌نیت بود. ششمین رویه که از رویه‌ی قبل نشأت گرفت و رویه‌ای سلبی بود؛ برسازی توهین و اهانت دیپلماتیک بود. هر چه چارچوب دیپلماسی منظم‌تر و رسمی‌تر می‌شد، انحراف نیافتن از این چارچوب اهمیّت بیشتری می‌یافت. این امر بیشتر خود را در مورد انواع مخاطب قراردادن‌ها نشان داد. هفتمین و آخرین رویه‌ای که رُم پایه‌گذارش بود استفاده از ابزاری به‌عنوان ضمانت دیپلماسی بود. برخی از این ابزار که توافق را کنترل می‌کردند عبارت از نگهداری از برخی از شاهزادگان طرف مقابل به‌عنوان گروگان یا اسیر، حمایت از رهبران یا شاهزادگان رقیب از قدرت به دور، سوگند، پول و ارتش نیرومند بودند.

بررسی دیپلماسی و تحولات آن در عصر رُم همچنین نیازمند توجه به تغییر صورت گرفته در نوع حکومت آن است. گرچه پس از تشکیل امپراتوری و کاهش شدید نقش و قدرت سنا هنوز برخی از آداب و تشریفات نهاد‌های باقی‌مانده از جمهوری به حیات خود در امپراتوری ادامه دادند (Hamilton; Longhorne, 1994: 12)، امپراتوری رُم ماهیّت متفاوتی از دیپلماسی جمهوری رُم داشت. علی‌رغم حاکم بودن افراد و بیان اراده‌ی خود از طریق مجامع در جمهوری رُم، سنا به خاطر پرستیژ و اقتدار سنتی‌اش نفوذ بیش از حدّی در هدایت امور خارجی داشت. رُم که در سال ۶۰۰ پیش از میلاد که تنها یکی از دولت-شهرهای کوچک در Latium بود با کمک هدایت موفق جنگ، استقرار کلونی‌ها در مناطق استراتژیک و بالاخره دیپلماسی موفقش در انعقاد پیمان‌ها با نخبگان محلی دیگر بر سر منافع مشترک توانست تا اواسط قرن سوم پیش از میلاد ضمن انعقاد ۱۵۰ پیمان جداگانه هژمونی و قدرت نظامی خود را افزایش دهد. به همین ترتیب رُم با استفاده از دیپلماسی توانست در سال ۱۴۳ پیش از میلاد مرزهای خود را تا یونان بگستراند (Campbell, 2001: 3-5). در جمهوری مثل یونان باستان ضمن اهمیت داشتن سخنوری و قدرت اقناع، هیأت‌های سیاسی مأمور به دیپلماسی از بین اعضای سنا بدون هیچ‌گونه تجربه‌ی مفیدی در این زمینه انتخاب می‌شدند. این هیأت‌ها علاوه بر تام‌الاختیار نبودن، وظیفه‌ی گزارش دادن به سنا را داشتند و سنا صلاحیت تصویب یا ابطال نتایج مذاکرات این هیأت‌های سیاسی را داشت. در اینجا شباهتی میان نسبت سنا و هیأت‌های رُم در مذاکرات خارجی با قدرت پارلمان‌های امروزی در تصویب یا عدم تصویب پیمان‌های دولتی قابل مشاهده است. یکی از موارد جالب توجه در زمان جمهوری رُم ثبت پیمان‌ها و توافقات بر برنز یا سنگ و نصب آن‌ها در اماکن عمومی مثل معابد برای نمایش به عموم بود (Campbell, 2001: 7-10)، که می‌توان این امر را مصداقی از دیپلماسی آشکاری دانست که وویدر و ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا در جنگ جهانی اول، خواهان تحقق آن بود.

1 -Peace  
2 -Truce /Indutiae

با تأسیس امپراتوری در ۳۱ پیش از میلاد تمام صلاحیت‌های خارجی از تصمیم به جنگ و صلح گرفته تا پذیرش هیات‌های خارجی از سنا به امپراتور رسید و او یگانه فردی شد که در غیاب یک سلسله مراتب توانست نوع آسانی از تصمیم‌گیری را اجرا کند. ولی این امر علاوه بر تأخیر در واکنش، جزییات زیادی را نیز بر امپراتور تحمیل می‌کرد. با این همه امپراتور از طرفی از مشاوره‌ی «شورای مردان نامدار»<sup>۱</sup> برخوردار بود که فقط صلاحیت مشورتی داشتند و از طرف دیگر از باب نزاکت یا مصلحت سیاسی به پیشنهادات سنا نیز توجه نشان می‌داد. چنین روندی تصمیمات امپراتور در مورد مسائل دیپلماتیک را خلق الساعه می‌کرد و اجرای آن بر عهده‌ی مقاماتی می‌گذاشت که طیف متنوعی از امور را انجام می‌دادند. پس با این همه جای تعجب نیست که چارچوب کار دیپلماتیک در رُم غیر ساختاری و غیر نظام‌مند بود (Campbell, 2001: 12-13). رُم گرچه با قدرت نظامی خود نیاز چندانی به دیپلماسی احساس نمی‌کرد و به همین علت برخلاف یونان و ایران چندان نهاد خاصی را به منظور ایفای نقش تخصصی دیپلماتیک تأسیس نکرد، با ارایه‌ی مفاهیم بنیادین و جهانشمول، مفاهیم کارکردی و رویه‌های نوین در نهادینه شدن آتی دیپلماسی نقش به‌سزایی داشت.

امپراتوری بیزانس یا امپراتوری مقدس رُم شرقی (از ۳۳۰ م تا ۱۴۵۳ م) در خارج از مرزهای خود مشکلاتی از قبیل آشوب جانشینان امپراتوری رُم در غرب، حملات چادرنشینان آسیای مرکزی، ظهور ژرمن‌ها، اسلاوها و مجارها در قرن ۶ م، حملات اعراب از جنوب و حضور ایران و بعدها عثمانی در شرق خود داشت که این امر به علاوه‌ی قدرت ناچیز نظامی بیزانس را ناچار از استفاده از دیپلماسی می‌کرد. اما در کمال تعجب این استفاده از دیپلماسی علاوه بر اینکه انقلابی در عرصه دیپلماسی به وجود آورد که به خاطر روابط نزدیک بیزانس با ونیز به جهان غرب راه یافت، توانست چنین اقتداری را برای بیزانس به ارمغان آورد که جایگاه امپراتوری بیزانس بالاتر از همسایگان قرار داد و آنان خواستار جذب در سلسله مراتب بیزانس شدند. بیزانس روش‌های دیپلماتیک خود را با مسیحیت آمیخت و توانست قدرتی الهی ایجاد کند. برای مثال آن‌ها با خلاقیت خود در ایجاد نوعی از تشریفات مکانیکی و ایجاد اصوات توانستند به نحوی سران دیگر واحدهای سیاسی را در بازدید از بیزانس محسوس کنند که آنان در طی برنامه‌ی تشریفات فقط چیزهایی را می‌دیدند که می‌بایست می‌دیدند و حتی توان برقراری با همراه خود را نداشتند. به غیر از این موارد بیزانس بسیار به جمع‌آوری اطلاعات در مورد سیاست داخلی و روابط خارجی جوامع همسایه علاقمند بود و هدف اصلی هیأت‌های سیاسی و حتی تجار و مبلغان مذهبی بیزانس جمع‌آوری این اطلاعات بود (Hamilton; Longhorne, 1994: 14-18). این نوع از فعالیت را می‌توان گونه‌ای از دیپلماسی پنهانی دانست که وویدرو ویلسون خواهان برافتادن آن بود.

اگرچه اتکای بیش از حد امپراتور به ابتکارات دیپلماتیک و جمع‌آوری اطلاعات مقامات مرزی موجب عدم تأسیس سفارت دائمی در خارج از مرزها شد ولی این رویه به تاسیس اداره‌ی خارجی برای هماهنگی خط‌مشی منجر شد. این دفتر با نام اصلی «دفتر بربرها» تقریباً خصوصیات وزارت امور خارجه را داشت و رئیس آن به نام Logothete از قرن ۹ و ۱۰ م مسوولیت‌های دفتر دیپلماتیک سلطنتی در امپراتوری، پذیرش و معرفی رسمی هیأت‌های نمایندگی به امپراتوری و نظارت بر کار آنها برای جلوگیری از تحزک بیش از حد و مشکوک آن‌ها را بر عهده داشت (Hamilton; Longhorne, 1994: 20-19). گرچه دیدیم که رُم تأثیر زیادی بر حوزه‌ی حقوق بعد از خود گذاشت ولی بیزانس علاوه بر اینکه نسبت به رُم تحزکات دیپلماتیک بیشتری داشت، از ابداعات رُم هم در این زمینه استفاده کرد. اما تا قرن ۱۴ م تحول گسترده‌ای در عرصه‌ی دیپلماسی رخ نداد؛ تحولات گسترده بعدی در دیپلماسی روش‌هایی است که دولت-شهرهای ایتالیا در رنسانس ابداع کردند و موجب شدند تا دیپلماسی کلاسیک در ایتالیای رنسانس تکوین یابد. پیش از ورود به بحث تکوین دیپلماسی کلاسیک در رنسانس اشاره به دیپلماسی در سراسر قرون وسطی خالی از لطف نیست.

1 - Council of Distinguished Men  
 2 - Office of Barbarians / Scrinium Barbarorum

در قرون وسطی حاکمیت دارای متولی واحدی نبود و بین حاکمان، فئودال‌ها و کلیسا تقسیم شده بود. نه تنها هنوز واحدهای سیاسی مرز مشخصی نداشتند بلکه مرز میان حوزه‌ی عمومی و خصوصی هم مفهوم بسیار مبهمی داشت. همه‌ی این امور به افزایش منازعات اعتقادی و بروز جنگ و درگیری کمک می‌کرد. ولی در همه آشفته بازار هم اصول و قوانین بنیادینی بودند تا بتوانند امور خارج از مرز را سامان بخشند. از جمله‌ی این اصول و قوانین بنیادین می‌توان به قوانین رومی، قوانین فئودالی و قوانین شریعت<sup>۱</sup> اشاره کرد. بر خلاف قوانین شریعت و رومی که ماهیتی جهانشمول داشتند؛ قانون فئودالی با توجه به نحوه برخورد با قاصدان، زندانیان و غیرنظامیان و نیز ارایه‌ی ترتیبات برای ایجاد توافقات و آتش بس واجد مولفه‌هایی برای دیپلماسی بود، همان‌طور که قوانین رومی نیز اساس جهانشمول این قواعد را فراهم می‌کردند و قوانین شریعت هم به پایبندی به توافقات، حفظ صلح، رعایت حقوق بی‌طرفان و غیرنظامیان تقدس می‌بخشید (Hamilton; Longhome, 1994:23). همچنین عدم انحصار و محدودیت نمایندگی سیاسی به واحد سیاسی موجب می‌شد تا علاوه بر حاکمان مقامات محلی، تجاری و مذهبی هم به اعزام و پذیرش نمایندگی سیاسی بپردازند. در این مقطع هم جنبه‌ی تشریفاتی مأموریت به همان اندازه‌ی ماهیت پیام بسیار مهم شده بود زیرا ادعاهای متقابل در مورد ارزش نسبی طرفین را به‌طور غیرمستقیم همین رویه‌های تشریفاتی بیان می‌کرد (Hamilton; Longhome, 1994:24).

تا ایجاد و تأسیس سفارت‌خانه و سفیر مقیم و دائمی در قرون وسطی دو تحول رخ داد (Hamilton; Longhome, 1994:24-27): اول، استفاده از افرادی با نام Nuncius در زمان کمرین، پیچیدگی محیط بین‌المللی و نتیجتاً کمترین فراوانی تبادل دیپلماتیک. این افراد گرچه به تعبیری فقط نامه‌های سخنگو بودند؛ طرز برخورد با آنان مشابه طرز برخورد با فرمانروا بود و در نتیجه مصونیت فراوانی داشتند که این امر آنان را برای گستره‌ی گسترده‌ای از وظایف مثل اعلام اعتراض، اعلان جنگ یا آتش بس، حمل فیزیکی پول، بازپس گرفتن قروض مناسب می‌ساخت. به موازات پیچیده شدن جوامع اروپایی در اواخر قرون وسطی، روابط و ابزار دیپلماتیک هم گسترده و پیچیده‌تر می‌شد. پس دومین تحول عبارت از تغییر ماهیت بروکراسی پروکسی<sup>۲</sup> از حقوقی به دیپلماتیک بود. آنان ابتدا در اواخر قرن ۱۱ برای بستن قراردادهای خصوصی نزد پاپ می‌رفتند و در قرن بعد مشروعیت شرکت در مذاکرات صلح و طرح ترتیبات آن را یافتند. آنان قدرتی به مراتب بیشتر از Nuncius‌ها داشتند؛ چرا که عمل آن‌ها به نام خود و مسوولیت خودشان بود و اختیارات نامحدودی داشتند.

## رئسانس و تکوین دیپلماسی کلاسیک

وجود دولت-شهرهای برابر و فاقد هژمون در ایتالیای حوالی قرن ۱۵م با ویژگی‌هایی چون مجاورت و فرهنگ و زمینه‌ی تاریخی مشترک نه تنها ارتباط میان این دولت-شهرها را ناگزیر می‌ساخت بلکه همچنین به این ارتباط کارایی می‌بخشید. همچنین این واقعیت که این دولت-شهرها در برابر حملات هابسبورگ به تنهایی چندان قدرتی نداشتند (Hamilton, Longhome, 1994:31-36)، اتحادها بین خود را چونان قدرت نظامی برای حفظ استقلال حیاتی می‌کرد. این اتحادها هم با دیپلماسی به وجود می‌آمد و با آن حفظ می‌شد (Mallet, 2001:63). این موقعیت و ارتباط ناشی از آن را رونق تجارت و ایجاد مؤسسات پولی تقویت می‌کرد. بدین ترتیب در شمال ایتالیای قرن ۱۵م، هم‌زمان با تزلزل در جهانشمولی کلیسای کاتولیک، نظام بین‌المللی چندقطبی در مقیاسی کوچک تشکیل شد که در آن دولت-شهرها برای ارتباط ناگزیر با یکدیگر نیازمند اطلاعاتی از طرف مقابل حداقل به اندازه‌ای بودند که این ارتباط را تسهیل کند. بدین منظور استفاده از سفارت‌های ویژه باب شد (Hamilton; Longhome, 1994:32).

1 - Canon

2 - Proxy, Proctor/Procurator

همچنین اگر قبلاً و در قرون وسطی صلح هدف دیپلماسی بود، در رنسانس هدف دیپلماسی به پاسداری از منافع دولت‌های منفرد تغییر یافت (Mallet, 2001: 61). در رسیدن به این هدف یکی از مهم‌ترین نهادها در اجرای دیپلماسی تشکیل شد که وارد کردن دیپلماسی به عرصه‌ی کلاسیک نقش بارزی داشت. این نهاد عبارت از سفارت مقیم و دائمی بود. همان‌طور که دیدیم تا پیش از این، واحدهای سیاسی فقط در مأموریت‌های خاص و موردی از سفیر، پیک، نماینده و غیره استفاده می‌کردند و این نماینده به محض انجام مأموریت خود در خاک واحد سیاسی دیگر آنجا را به قصد خاک خود ترک می‌کرد. حتی در شرایطی این مأموریت به دست افرادی از اتباع دیگر واحدهای سیاسی صورت می‌گرفت. اما از رنسانس به بعد و از دولت-شهرهای ایتالیا سنت اقامت در محل مأموریت به صورت دائمی بدون داشتن ماموریت‌های خاص و موردی گذاشته شد و اینگونه اساس دیپلماسی کلاسیک از قرن ۱۵م با گسترش این سنت به اروپای شمالی و غربی در قرن بعد شکل گرفت به نحوی که در اوایل قرن ۱۷م سفارت مقیم در شمال اروپا نیز تأسیس شد (Hamilton; Longhorne, 1994: 30-35). به‌طور مشخص از دهه‌ی ۱۴۵۰م دولت-شهرهای بزرگ‌تر ایتالیایی فهمیدند که حفظ روابط با متحدان نیازمند مبادله‌ی سفرای مقیم است. البته هنوز هم مأموریت‌های تشریفاتی برای تبریک به حاکمان جدید، تولد فرزندان و ازدواج‌های سلطنتی را گروه‌هایی مرکب از کشیشان و نجیب‌زادگان به صورت خاص و موردی انجام می‌دادند (Mallet, 2001: 64). در واقع وظیفه‌ی اصلی سفارت مقیم حفظ مصالح سیاسی و نظامی دولت-شهر خود، گسترش روابط تجاری (معین‌زاده، ۱۳۷۲: ۴) و جمع‌آوری انبوه اطلاعات از محل میزبان بود و حتی کار بررسی و غربال آن اطلاعات در مرکز صورت می‌گرفت (Hamilton; Longhorne, 1994: 33). این سفرای مقیم نمی‌توانستند از وکالت‌نامه خود فراتر روند و در وقوع هر امر نیازمند تصمیم‌گیری می‌بایست کسب تکلیف می‌کردند (Mallet, 2001: 67). اما کم‌کم سوالاتی اساسی در مورد نحوه‌ی کار و وظایف سفرای مقیم ایجاد شد. مثلاً وفاداری سفیر به چه فرد یا چه چیزی است؟ میزان دخالت سفیر در امور داخلی محل اقامت خود چقدر می‌تواند باشد؟ ترتیب دادن ترور یا جاسوسی چه میزان از مشروعیت را دارد؟ و سوالات دیگر (Hamilton, Longhorne, 1994: 29). که حاکی از افزایش تدریجی دامنه‌ی اختیارات سفیر مقیم در طول زمان بود.

با ابداع سفارت و سفیر مقیم و دایم تحولات بعدی دیگری به وجود آمدند که علاوه بر نقش داشتن در گسترش دیپلماسی کلاسیک می‌توان آن‌ها را به‌عنوان شاخصی برای شناسایی دیپلماسی کلاسیک به کار گرفت. این تحولات عبارت از تأسیس نهاد برنامه‌ریزی امور خارجه (وزارت امور خارجه)، ایجاد نهاد آموزش دیپلماسی و برگزاری کنفرانس‌های چندجانبه بودند (Hamilton; Longhorne, 1994: 55). گسترش دیپلماسی کلاسیک به‌طور تدریجی طبقه‌ای از بروکرات‌های متخصص در امور دیپلماتیک را پدید آورد. وزارت امور خارجه و در رأس آن وزیر امور خارجه نیز ضمن ریاست و ایجاد هماهنگی بر این دیپلمات‌ها به‌طور انحصاری انجام امور دیپلمات را در سطح دولت به عهده گرفتند؛ این انحصار را سختی ارتباطات و حمل و نقل قبل از انقلاب صنعتی تشدید می‌کرد. اما به موازات تسهیل حمل و نقل و ارتقاء ارتباطات، این انحصار با ایجاد دیپلماسی سران و بین‌المللی شدن دیگر حوزه‌های مدیریت داخلی سُست شد و دیگر اعضا حکومت مثل رئیس دولت و وزاری دیگر وارد عرصه‌ی ارتباطات با هم‌قطاران خود در دیگر کشورها شدند. بدین نحو به‌طور کلی و با چشم‌پوشی بر استثنائات تاریخ دیپلماسی، انحصار وزارت امور خارجه و اعضای آن در امور خارجی صرفاً به کارکرد هماهنگی میان بخش‌های مختلف سازمان حکومت تنزل یافت.

به هر حال، با علم به اینکه انجام هر کار تخصصی نیازمند آموزش خاصی است؛ ایجاد آن طبقه بروکرات نیازی را برای آموزش امر دیپلماسی به وجود آورد. کم‌کم حکومت‌ها برای ارتقاء کار دیپلماسی و دیپلمات‌های خود نهادهایی را برای آموزش افراد پدید آوردند و افراد آموزش دیده را در نهاد دیپلماتیک به کار می‌گماشتند. به دانش پژوهان این حوزه

به طور آکادمیکی تاریخ دیپلماسی، فن خطابه، فن مذاکره، منطق، حقوق، «علم» سیاست و... آموزش داده می‌شد. همچنین کُتبی در زمینه‌ی دیپلماسی و سیاست خارجی نگاشته شد. این امر نیز به نوبه‌ی خود باعث ارتقاء روش‌ها و ابزار دیپلماسی کلاسیک شد.

از سویی دیگر برگزاری کنفرانس‌ها و کنگره‌های بین‌المللی، که اکثراً تا اواسط قرن ۱۹ برای پایان دادن به درگیری و جنگ و ایجاد صلح و بعد از آن برای بررسی مسایل بین‌المللی دیگر مثل تلگراف، پرواز بالن، مالکیت معنوی و... تشکیل می‌شدند، ضمن گردهم آوردن دیپلمات‌ها، با ایجاد دبیرخانه، دستور کار، مصوبه و کنوانسیون، ابزار دیگر دیپلماسی کلاسیک بود و آن را گسترش داد.

## تکوین دیپلماسی کلاسیک در ایران

در بررسی دیپلماسی در ایران پس از اسلام تا اواسط قرن بیستم می‌توان چهار مقطع را شناسایی کرد. مقطع اول ایران تحت خلافت است که در آن سابقه‌ی قابل ذکری از دیپلماسی وجود ندارد. مقطع دوم دیپلماسی حکومت‌های دارای ریشه‌ی مغول در ایران مثل ایلخانان و تیموریان است. در مقطع سوم می‌توان دیپلماسی ابتدایی و ساده را در حکومت‌های در حال بسط جغرافیا و قدرت مثل آق‌قویونلوها، صفویه، افشاریه، زندیه و اوایل دوران قاجاریه دید. دیپلماسی در آخرین مقطع عبارت از دیپلماسی گذار یافته از دیپلماسی ساده و ابتدایی به دیپلماسی کلاسیک است. پس از فروپاشی سلسله‌ی ساسانی در ایران تا مدت‌ها ایران بخشی خلافت اسلامی محسوب می‌شد و گرچه در پاره‌ای مواقع خاندان‌های حکومت‌گر ایرانی یا شیعی زمام امور را در دست گرفتند، آن‌ها یا مانند صفاریان دارای ماهیت ملوک‌الطوایفی بودند و یا مثل آل بویه‌ی شیعی ادعایی در مورد جدایی از خلافت نداشتند. به هر حال برخی از این حکومت‌ها عمر کمی داشتند؛ برخی دیگر درگیر منازعات شدید با رقبای خود شدند و برخی دیگر خود را جدای از خلافت نمی‌دانستند. با وجود چنین شرایطی سابقه‌ی قابل توجهی از نمودهای دیپلماتیک این حکومت‌ها وجود ندارد (مهمید، ۱۳۶۱: ۷۵-۷۳).<sup>۱</sup> این امر تا قرن هفتم هجری یعنی زمان حمله‌ی مغول به ایران ادامه یافت.

پس از حمله‌ی مغول به ایران خاندان‌هایی مغول در ایران پا گرفتند که علایق بسیاری به ایجاد روابط با دولت‌های اروپا از جمله پاپ، جنوا، فرانسه و بریتانیا را داشتند که فقط موفق به ایجاد رابطه بازرگانی با جنوا شدند (مهمید، ۱۳۶۱: ۷۶). در پی این ارتباط بازرگانی در زمان دولت ایلخانی، افرادی از جنوا که به ایران آمده بودند نقش سفیر یا مامور دولت ایلخانی را در اروپا بازی کردند (انور؛ روشنی زعفرانلو، ۱۳۵۲: ۲). کم‌کم از زمان شاهرخ تیموری دبیران ایرانی، به جای چادرنشینان ترک و مغول، در دیوان‌های دولتی شاغل شدند و در ادامه نیز روابط این حکومت‌ها با شرق مثل چین و هند بیشتر شد (مهمید، ۱۳۶۱: ۷۶).<sup>۲</sup> می‌بینم که از این مقطع بازرگانان اروپایی عازم ایران ضمن تکریم در برابر نقش سفرای ایران را در اروپا بازی می‌کنند.

سومین مقطع با سلطنت حسن بیگ آق‌قویونلو معروف به اوزون حسن در ۱۴۵۳م/۸۳۱ش آغاز می‌شود. در این مقطع کم‌کم حکومت‌های فراگیر و مقتدر ملی مثل آق‌قویونلو، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه در ایران شکل می‌گیرند و کم‌کم به دلایلی ارتباط خود را با اروپا گسترش می‌دهند. در زمان حکومت آق‌قویونلو، این حکومت به علاوه‌ی تلاش برای ایجاد پیمان با لهستان توانست با فرستادن فردی به نام «حاجی محمد» به ونیز ضمن انعقاد پیمان با این جمهوری از آن سلاح تهیه کند، با ایوان سوم پادشاه روس مرادوه ایجاد کند و اتحادیه‌ای ضد عثمانی با حضور پاپ،

۱- برای دیدن مواردی رجوع کنید به: بشری دلریش. «سفیر و سفارت در عصر غزنوی با تکیه بر تاریخ بیهقی». فصلنامه تاریخ روابط خارجی. ج. ۱۰، ش. ۳۷ (زمستان ۱۳۸۷)، صص ۲۳-۱.

۲- برای دیدن دیپلماسی در عصر شاهرخ رجوع کنید به: «روابط خارجی ایران در دوران شاهرخ تیموری». فصلنامه تاریخ روابط خارجی. ج. ۷، ش. ۲۶ و ۲۷ (۱۳۸۵)، صص ۲۰-۱.

ونیز، ناپل، مجارستان و قبرس تشکیل دهد (مهمید، ۱۳۶۱: ۷۷-۷۶). دوره‌ی صفویه دوره‌ی پرکار دیپلماسی ایران است. از سویی در این سلسله، ایران به تدریج اقتداری بی‌نظیر کسب می‌کند که در زمان سلطنت شاه عباس به اوج خود می‌رسد و از سوی دیگر رقابت ایران و اروپا با عثمانی هر دو را نیازمند ارتباط با یکدیگر می‌کند و این ارتباط مشغولیت (و متاسفانه، نه شکوفایی) دیپلماسی ایران را در پی دارد. الگوی دیپلماسی همان الگویی است که پیش از این در مقطع دوم در ایران ابداع شد و در آن بازرگانان، فرستاده‌ها و سیاحان اروپایی پس از ورود به ایران و اقامتی چند در آن، در بازگشت، خود نقش فرستاده‌های ایران را بازی می‌کنند. مثال چشم‌گیر این امر برادران شرلی هستند که مدتی نقش فرستاده‌های ایران را در تمام دربار اروپایی داشتند. از دیگر ویژگی‌های دیپلماتیک این دوره که ناشی از مسأله سختی حمل و نقل بود بی‌خبری دربار ایران از فرستادگان خود بود. برای مثال در دومین سفارت رابرت شرلی در بریتانیا برای ایران، دربار ایران به مدت ۲ سال از او بی‌خبر بود. مثال دیگر گویای این مشکل است: شاه اسماعیل در سال ۱۵۲۳-۱۵۲۲/۹۰۰ ش نامه‌ای را به زبان لاتین از طریق فرستاده‌ی مجارستان به ایران به کارل پنجم (شارلکن) می‌فرستد. اما نامه در حالی ۲ سال بعد یعنی در سال ۱۵۲۵-۱۵۲۴/۹۰۲ ش به دست شارلکن می‌رسد که در سال قبل از آن شاه اسماعیل درگذشته بود (مهمید، ۱۳۶۱: ۱۰۵-۸۶). ویژگی دیگر دیپلماسی ایران در این مقطع مرادوه ایران با واحدهای تجاری و غیرسیاسی مثل کمپانی هند شرقی بریتانیا برای اهدافی سیاسی و نظامی مثل مقابله با استعمارگران پرتغالی است.

در مقطع چهارم، که از سلطنت فتحعلی‌شاه و شکست دوم ایران از روسیه آغاز می‌شود، کم‌کم مؤلفه‌های دیپلماسی کلاسیک (سفیر و سفارت دائمی و مقیم، وزیر و وزارت خارجه، آموزش و تربیت کادر و شرکت در مجامع بین‌المللی) شکل می‌گیرد و دیپلماسی ایران از حالت ساده و اولیه‌ی خود خارج می‌شود. در ادامه به بررسی و شرح هر یک از این مؤلفه‌ها پرداخته می‌شود.

### سفیر و سفارت مقیم و دائمی

دیدیم که از قرن ۱۵م و در دولت-شهرهای ایتالیا، سفیر و سفارت مقیم ابداع شد. تا قبل از این تاریخ، سفرا به طور موقت و برای انجام مأموریت‌های موردی و خاص به محل مأموریت خود می‌رفتند و پس از انجام آن به واحد سیاسی خود باز می‌گشتند. همچنین دیدیم که این ابداع نقطه‌ی عطف گذر از دیپلماسی ابتدایی و ساده به دیپلماسی کلاسیک بود زیرا هم نیازمند نهادی برای برنامه‌ریزی برنامه‌ی این سفرا بود که دیگر مأموریت منفردی نداشتند و به طور کلی به محلی اعزام می‌شدند. همچنین برای آموزش حرفه‌ای افراد شاغل در امور دیپلماتیک ایجاد نهادی برای آموزش آنها هم ضروری بود. تمام این امور باعث شد تا دیپلماسی و امور دیپلماتیک به تدریج نیازمند رهایی از پراکندگی و تدوین خود شود. ایران نیز از این قضیه مستثنی نبود و تا پیش از به کارگیری عنصر اقامت سفرای خود در محل مأموریت (که به ترتیب شامل سفیر کبیر، وزیر مختار و مصلحت‌گذار می‌شد)، آنان را برای مأموریت‌های موردی و خاص و به طور موقت به محلی دیگر اعزام می‌کرد. البته نمی‌توان این نکته را به همه جا تعمیم داد که تأسیس سفارت‌خانه‌های مقیم نقطه‌ی شروع گذار به دیپلماسی کلاسیک است. در مورد ترتیب سفارت/وزارت در ایران باید گفت علی‌رغم این نکته که شاید به نظر برسد تأسیس سفارت مقیم، در زمانی بعدتر از تعیین فردی به نام وزیر خارجه صورت پذیرفته بود، ایجاد نهاد وزارت خارجه با سازمان و نظام اداری متأخرتر از ایجاد اولین سفارت‌های مقیم است. به عبارت دیگر، درست است که در ایران ابتدا وزیر خارجه در سال ۱۸۲۴/۱۲۰۳ ش انتصاب شد و سپس

۱ - برای دیدن مواردی رجوع کنید به: علی طبری. «بررسی روابط ایران و اروپا در دوره ترکمانان آق‌قویونلو». فصلنامه تاریخ روابط خارجی. ج. ۸، ش. ۳۰ (بهار ۱۳۸۶)، صص ۴۰-۱۸.

در سال ۱۸۵۱م/۱۲۳۰ش اولین سفارتخانه‌های ایران در لندن، استانبول و سن پترزبورگ شکل گرفتند، ولی تشکیل نهاد وزارت خارجه در سال ۱۸۸۱م/۱۲۶۰ش متأخرتر از ایجاد سفارت مقیم است. ولی چطور ایران به این نتیجه رسید که باید در کشورهای دیگر نمایندگی دائم و مقیم تاسیس کند؟ در حالی که کشورهای روسیه، عثمانی و بریتانیا در دهه‌ی ۱۸۳۰م/۱۲۱۸-۱۲۰۸ش سفارتخانه‌های دائمی خود را در ایران افتتاح کردند، ایران با تاخیری حدود ۲۰ ساله و درست در نیمه‌ی قرن ۱۹م، یعنی در سال ۱۸۵۱م/۱۲۳۰ش، دست به افتتاح سفارت‌های خود در پایتخت این کشورها زد (فلور، ۱۳۸۴: ۹۳). اما هر چه به جلوتر می‌رویم این فاصله میان افتتاح متقابل کمتر می‌شود. برای مثال سفارت آمریکا در ایران در سال ۱۸۸۳م/۱۲۶۱ش تأسیس شد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۲: ۵۹۴) و ایران ۴ سال بعد در سال ۱۸۸۷م/۱۲۶۵ش (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹: ۱۰) این کار را با افتتاح سفارت خود در واشنگتن پاسخ داد. شاید صرفاً تقلید از کشورهای دیگر و شاید احساس نیاز مقامات رده پایین‌تر حکومت قاجار (که علی‌رغم هر چه «بی‌لیاقت شدن» پادشاهان این سلسله آگاهی بیشتری می‌یافتند) به ارتباط بیشتر با این کشورها و اطلاع از روند پیشرفت آن‌ها، دلیل تصمیم ایران برای گشایش و افتتاح سفارت خانه‌های مقیم باشد. شاید بتوان دلیل اصلی‌تر را با مطالعه‌ی پیام‌های مبادله شده این سفرا با مقامات مسوول در ایران بهتر دریافت که البته این کار نیازمند سوال و پژوهشی دیگر است. به هر حال ایران در آن اوان تأسیس سفارت‌های مقیم در کشورهایی دست به این کار می‌زد که بیشترین مبادله تجاری را با ایران داشتند (فلور، ۱۳۸۴: ۹۴).

## وزیر و وزارت امور خارجه

یکی از مؤلفه‌های ورود یک واحد سیاسی به مرحله‌ی دیپلماسی کلاسیک تشکیل نهاد وزارت خارجه برای مدیریت دیپلماسی است. همان‌طور که دیدیم این نهاد که در گذشته مسوول مدیریت و رهبری سفارت‌های مقیم، دیپلماسی و سیاست خارجی بود با گذشت زمان صرفاً به هماهنگ‌کننده‌ی سیاست خارجی تنزل یافت. در ایران سابقه وزیر خارجه به سال ۱۸۲۴م/۱۲۰۳ش، زمان فتحعلی‌شاه قاجار، و وزارت خارجه به‌عنوان نهاد و ساختار به لایحه میرزا حسین سپهسالار درباره تشکیل وزارت دربار و ۹ وزارتخانه از جمله وزارت امور خارجه در زمان ناصرالدین شاه به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۸۷۲/۲۳ مهر ۱۲۵۱ش باز می‌گردد. این یعنی نهاد وزارت خارجه در ایران مدتی بعد از وجود افرادی با نام وزیر خارجه تأسیس شد. به نقل از میرزا مهدی ممتحن‌الدوله (ممتحن‌الدوله؛ میرزا هاشم‌خان، ۱۳۶۵: ۲۳) در زمان صفویه، افشاریه، زندیه و اوایل قاجار یکی از نزدیکان پادشاه با عنوان «وزیر الغریبا» صرفاً مامور پذیرایی از مأموران موقت یا دائم دول اروپایی می‌شد. با اینکه تصمیم‌گیری در تمام امور به دست شاهان و صدراعظم‌ها بود می‌توان سه مقام مربوط به امور خارجی را تا پیش از منصوب شدن وزیر خارجه و بعدها تشکیل وزارت خارجه دید. اول، مهماندار باشی که رده‌ی او به اعتبار مقام مهمان متغیر بود. دوم، پیش‌کش‌نویس که در سیاهه برداری از هدایای هیأت‌های خارجی مسئولیت داشت. سوم، مجلس‌نویس که متصدی زیر نظر داشتن چند و چون مناسبات کشور با قدرت‌های خارجی، مکتوب کردن تصمیمات و نگاشتن نامه با دول دیگر بود. حتی تا پیش از جنگ‌های ایران و روس مناسبات خارجی زیر نظر وزارت داخله بود (فلور، ۱۳۸۴: ۹۳-۹۰). در ۱۸۲۴م/۱۲۰۳ش میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط و سپس در سال ۱۸۳۴م/۱۲۱۳ش حاجی میرزا ابولحسن شیرازی ملقب به ایلیچی به ترتیب به‌عنوان کفیل و وزیر دول خارجی از سوی فتحعلی‌شاه منصوب شدند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹: ۳). مطابق با کتاب راهنما و مشخصات معاهدات دو جانبه‌ی ایران با سایر دول، تا امروز ایران ۶۵ وزیر امور خارجه داشته است که ۲۹ تن آنها به حکومت قاجار، ۲۶ تن به حکومت پهلوی و ۱۲ تن آنها به جمهوری اسلامی تعلق دارند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹: ۵-۳). نهایتاً باید اشاره کرد که نهاد وزارت خارجه پس از لایحه‌ی سپهسالار در سال ۱۸۸۱م/۱۲۶۰ش بر اساسی

اروپایی و با تشکیلات سازمانی مفصل با چهار بخش مربوط به امور بریتانیا، روسیه، عثمانی و کشورهای غیر همسایه و پنج دایره‌ی پشتیبانی امور بازرگانی، تشریفات، آرشیو، ترجمه و رمز و حسابداری تشکیل شد (فلور، ۱۳۸۴: ۹۴) و نظام‌نامه‌ی اساسی آن در ۱۷ فوریه‌ی ۱۹۳۶م/ ۲۷ بهمن ۱۳۱۴ش تصویب شد (معین‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۳).

## تربیت و آموزش کادر

همان‌طور که در بخش قبل دیدیم رشد بیشتر دیپلماسی و گذار آن از مرحله‌ی ساده و ابتدایی به دیپلماسی کلاسیک نیازمند آموزش تخصصی کسانی است که در سطوح دیپلماتیک به کار مشغول‌اند و یا در آینده قرار است به کار مشغول شوند. اگر از کتابچه‌ی دستورالعمل (اصفهانیان؛ روشنی: ۱۳۴۶) که حاوی بایدها و نبایدهای پیش روی امین‌الملک در مذاکره با بریتانیا در حین جنگ هرات در زمان ناصرالدین شاه بود بگذریم، ورود دانش دیپلماتیک به ایران ابتدا در زمان ناصرالدین شاه و در سال ۱۸۵۹م/ ۱۲۳۷ش با اعزام میرزا رضاخان گرانمایه، میرزا عبدالله و میرزا زین‌العابدین کاشانی برای فراگیری علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل در میان محصلین اعزامی به اروپا رخ داد. انتشار کتاب مؤثر المهدیه از سوی میرزا مهدی ممتحن‌الدوله (ممتحن‌الدوله شقاقی، ۱۳۷۹) و به دستور ناصرالدین شاه، راه دیگر ورود دانش دیپلماسی بود که در سال ۱۸۸۸م/ ۱۲۶۷ش از کتب اروپایی و تجربیات ۲۵ ساله نویسنده در وزارت خارجه ایران تهیته شد. میرزا مهدی ممتحن‌الدوله از همان اولین محصلین دارالفنون بود که برای تحصیل معماری به فرانسه رفت و در بازگشت ضمن اشتغال به‌عنوان مترجم وزیر خارجه به مرور در وزارت خارجه رشد یافت. انتشار این کتاب در این تاریخ نشان از اهمیت بالای دیپلماسی در ایران و علاقه به پیشرفت آن دارد. همچنین میرزا مهدی ممتحن‌الدوله در کتاب دیگر خود (ممتحن‌الدوله و میرزا هاشم‌خان، ۱۳۶۵: ۲۳-۱۵) از میرزا سعیدخان مومتن‌الملک به‌عنوان تالیبران ایران و کسی نزد ناصرالدین شاه مدح می‌کند که در مکتب خود دیپلمات‌هایی نظیر سپهسالار، میرزا علی امین‌الدوله و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی را تربیت کرده است.

ورود ناچیز علم سیاست و دانش دیپلماتیک با اعزام گاه‌گاه و کم محصلان به اروپا از سوی دولت و خود اعیان و اشراف ادامه یافت تا اینکه با رفتن حسن مشیرالملک (مشیرالدوله و پیرنمای بعدی) فرزند میرزانصرالله نائینی مشیرالدوله وزیر امور خارجه و صدراعظم مظفرالدین شاه به مسکو و تحصیل او در رشته‌ی حقوق (محبوبی‌اردکانی، ۱۳۷۲: ۲۵۳۷) بُعد تازه‌ای یافت چرا که او پس از بازگشت و اشتغال زیر نظر پدرش در وزارت خارجه دریافت سطح دانش دیپلماتیک در وزارت خارجه بسیار پایین است و برای اصلاح وزارت امور خارجه به مدرسه‌ای نیاز است که در آن جوانان به تحصیل علم سیاست بپردازند (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۴). بدین نحو در سال ۱۸۹۷م/ ۱۲۷۶ش مدرسه‌ی عالی سیاسی به‌عنوان دومین مدرسه‌ی عالی و تخصصی در ایران بعد از بخش طب دارالفنون (پهلوان، ۱۳۸۲: ۴) زیر نظر وزارت امور خارجه تشکیل شد و در ۹ دسامبر ۱۸۹۹/ ۱۸ آذر ۱۲۷۸ش افتتاح شد (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۵-۱). این مدرسه که ابتدا با مدرسه‌ی عالی حقوق و سپس با مدرسه‌ی عالی تجارت ادغام شده بود با افتتاح دانشگاه تهران به‌عنوان دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی در دانشگاه تهران ادغام شد (ازغندی، ۱۳۷۸: ۲۰-۱۸). می‌بینیم که انگیزه‌ی ابتدایی تشکیل این مدرسه تربیت دیپلمات برای وزارت خارجه بوده است. در این مدرسه دروس فقه، تاریخ، ادبیات، جغرافیا، زبان فرانسه، حقوق بین‌الملل، حقوق اساسی (پهلوان، ۱۳۸۲: ۱۸-۱۲)، منطق، تاریخ اروپا، سیاست خارجی و تاریخ معاهدات ایران با دول خارجی (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۹) تدریس می‌شد. بسیاری از فارغ‌التحصیلان این مدرسه جذب کارهای دیپلماتیک شدند که جالب‌ترین مورد آن کریم سنجابی فارغ‌التحصیل بیست و سومین و آخرین دوه‌مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی پیش از ادغام با مدرسه‌ی عالی حقوق در سال ۱۹۲۶م/ ۱۳۰۵ش است که به‌عنوان اولین وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران منصوب شد (پهلوان، ۱۳۸۲: ۹۶).



## حضور در مجامع بین‌المللی

شاید امروز پذیرفته شدن و حضور در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی هم کاری سهل و هم، به خاطر وجود کنوانسیون متفاوت از کنوانسیون راجع به روابط دیپلماتیک آوریل ۱۹۶۱، متفاوت از کار دیپلماتیک تلقی گردد. اما در قرون گذشته در حالی که جامعه بین‌الملل محدود بود و کشورهای غربی نیز واحدهای سیاسی اندک مستقل را به‌عنوان دولت متمدن نمی‌پذیرفتند؛ حضور در این مجامع نشان جدایی از دیپلماسی ساده، ابتدایی و سطح پایین و ورود به دیپلماسی کلاسیک و حتی ایجاد هویت مستقل (سجادپور، ۱۳۸۷) بود. با تسامح می‌توان اولین حضور ایران در یک نشست تاریخی را به حاشیه‌ی نشست اکس‌لاشاپل ۱۸۱۸م/۱۱۹۷-۱۱۹۶ش مربوط دانست. در این کنفرانس ابتدا دیپلمات‌های روس و بریتانیا بدون حضور نماینده‌ی ایران و خارج از دستور اصلی جلسه در مورد جنگ ایران و روسیه به مذاکره نشستند؛ ولی سپس در خلال این مذاکرات دو جانبه میرزا ابولحسن‌خان از سوی فتحعلی‌شاه به منظور چانه‌زنی و تعدیل مفاد عهدنامه گلستان به این نشست رفت و قسمت عمده مذاکرات در مورد تعدیل عهدنامه‌ی گلستان در حاشیه کنفرانس اکس‌لاشاپل انجام گرفت (آقایی، ۱۳۸۱: ۴۵). حضور بعدی ایران در کنفرانس بین‌المللی شرکت ایران در نشست‌های ارزوم برای رفع اختلافات مرزی با عثمانی بین ۱۸۴۷-۱۸۴۳م/۱۲۲۶-۱۲۲۱ش بود که با میانجی‌گری روس و بریتانیا و حضور آن‌ها و نهایتاً امضا و مبادله‌ی اسنادی مبنی بر شناسایی حق حاکمیت ایران بر بندر محمره وقت و کناره‌ی شرقی شط‌العرب و حق کشتیرانی ایران در آن رود (مهمید، ۱۳۶۱: ۱۹۱) این اختلاف رفع شد. نماینده‌ی ایران در این نشست طولانی میرزا تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر) بود. حضور بعدی ایران در کنفرانس بین‌المللی حضور در کنگره‌ی برلن ۱۸۷۸م/۱۲۵۷-۱۲۵۶ش است. گرچه میرزا ملکم‌خان نماینده‌ی ایران در این کنگره بود ولی شرکت این کشور در این کنگره که به مسائل عثمانی پس از شکست از روسیه مربوط می‌شد با محدودیت‌هایی همراه بود چرا که این کنگره مبنی بر تساوی شرکت‌کنندگان برپا نشده بود (آقایی، ۱۳۸۱: ۴۶).

این سه مورد برای نشان دادن سوابق تاریخی آورده شد ولی هیچ‌کدام نمی‌توانند نمونه‌ی خوبی برای نشان دادن ورود ایران را به مجامع دیپلماتیک و به تبع گذار ایران از دیپلماسی اولیه و ساده به دیپلماسی کلاسیک باشند. در مورد اول حضور ایران خارج از دستور و در حاشیه‌ی نشست بود. نشست ارزوم هم نمی‌تواند نمونه‌ی خوبی برای یک مجمع بین‌المللی باشد. حضور ایران در کنگره‌ی برلن هم به خاطر نبود برابری میان ایران و دیگر شرکت‌کنندگان شاید مصداق عضویت ناظر ایران در کنگره باشد. اما اولین حضور برابر ایران در متن یک کنفرانس واقعی بین‌المللی به کنفرانس صلح لاهه ۱۸۹۹م/۱۲۷۸-۱۲۷۷ش باز می‌گردد. این کنفرانس به پیشنهاد و دعوت تزار نیکلای دوم از ۲۶ کشوری صورت گرفت که در سن‌پترزبورگ دارای نمایندگی دائم بودند و ایران در حالی به لطف داشتن نمایندگی این کنفرانس شرکت کرد که دولت‌های آمریکای مرکزی و لاتین به خاطر نداشتن نمایندگی مقیم در روسیه به این کنفرانس دعوت نشدند. نماینده ایران در این کنفرانس میرزا رضاخان ارفع‌الدوله وزیر مختار ایران در سن‌پترزبورگ بود که او را میرزا صمدخان ممتازالسلطنه کنسول ایران در سن‌پترزبورگ یاری می‌کرد (آقایی، ۱۳۸۱: ۴۷). ایران در کنفرانس دوم صلح لاهه ۱۹۰۷م/۱۲۸۵-۱۲۸۶ش هم شرکت کرد. این کنفرانس این بار با حضور کشورهای آمریکای لاتین و مرکزی و با ۴۴ شرکت‌کننده برگزار شد و دول کوچک کاملاً در آن حق اظهار نظر داشتند. نماینده‌ی ایران در کنفرانس دوم صلح لاهه میرزا صمدخان ممتازالسلطنه بود که در باب اهمیت یافتن این کنفرانس به خاطر یکسان بودن تمام شرکت‌کنندگان سخن راند (آقایی، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۷). با این حال، پس از جنگ اول جهانی ایران به خاطر مخالفت بریتانیا نتوانست در کنفرانس صلح ورسای برای مطرح کردن موضوع خسارت و غرامت اشغال شرکت کند (آقایی، ۱۳۸۱: ۴۹) که این امر اعتراض مجلس شورای ملی را هم برانگیخت (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

## نتیجه‌گیری

تاریخ تکوین دیپلماسی در ایران متأثر از تکوین دیپلماسی در غرب می‌باشد و از همین رو نیز نسبت به آن متأخر است. در واقع، دیپلماسی اولیه و سنتی در دوران تکوین و بلوغ یافتنش با ابداع مؤلفه‌هایی مثل ایجاد نهاد وزارت امور خارجه و وزیر خارجه، سفارت مقیم، آموزش کادر سیاسی و ایجاد و شرکت در نهادهای بین‌المللی وارد دوران کلاسیک خود شد. این مؤلفه‌ها در سال ۱۸۵۱م/ ۱۲۳۰ش با افتتاح اولین سفارت‌خانه‌های دایمی ایران وارد دیپلماسی سنتی ایران شد و در اواخر قرن ۱۹، یعنی زمانی که ایران در سال ۱۸۹۹م/ ۱۲۷۷ش به‌عنوان عضوی برابر به کنفرانس صلح لاهه دعوت گردید، دیپلماسی ایران به‌طور کامل به مرحله‌ی کلاسیک خود وارد شد.

## منابع

### الف فارسی

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۸)، *علم سیاست در ایران*، تهران: انتشارات باز.
۲. اصفهانیان، کریم؛ روشنی، قدرت‌الله (۱۳۴۶)، *مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله* (قسمت اول)، مربوط به سال‌های ۱۲۷۳-۱۲۴۹، تهران: دانشگاه تهران.
۳. آقائی، سید داوود (۱۳۸۱)، *ایران و سازمان‌های بین‌المللی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. انور، ایرج؛ روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله (۱۳۵۲)، *اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز*، تهران: دانشگاه تهران.
۵. بختورتاش، نصرالله (۱۳۵۰)، *دیپلماسی دولت هخامنشی*، تهران: ستاد بزرگ ارتشستاران.
۶. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲)، *ریشه‌های تجدد*، تهران: قطره.
۷. حمیدینیا، حسین (۱۳۸۲)، *ایالات متحد آمریکا*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۶۹)، *سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. دورانت، ویل (۱۳۸۵)، *تاریخ تمدن* (جلد دوم، یونان باستان).
۱۰. سجادیپور، سید محمدکاظم (۱۳۸۷)، «هویت، حاکمیت و نوسازی: ایران در آرشیبو سازمان‌های بین‌المللی در ژنو ۱۹۲۵-۱۹۰۰»، *فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۲۰۰-۱۷۷.
۱۱. فلور، ویلم (۱۳۸۴)، «تاریخچه‌ی وزارت امور خارجه در ایران»، ترجمه جواد کریمی، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی ایران*، سال ششم، شماره ۲۴ و ۲۵، صص ۸۹-۱۰۱.
۱۲. محبوبی اردکانی، حسین (۲۵۳۷)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران* (جلد دوم)، تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. معین‌زاده، عباس (۱۳۷۲)، *حقوق دیپلماتیک نوین*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. ممتحن‌الدوله، میرزا مهدیخان (۱۳۶۵)، *رجال وزارت خارجه در عصرناصری و مظفری*، تهران: اساطیر.
۱۵. ممتحن‌الدوله شقاقی، میرزا مهدیخان (۱۳۷۹)، *مآثر مهدیه* (در تاریخچه وزارت امور خارجه و اصول نوین در روابط بین‌الملل)، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۱۶. مهیمید، محمدعلی (۱۳۶۱)، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران* (قبل از هخامنشیان تا پایان قاجاریه)، تهران: نشر میترا.

### ب لاتین

1. Campbell, Brian (2001), "Diplomacy in the Roman World (c500 BC-AD235), *Diplomacy and Statecraft*, Vol 12 (March 2001), No.1. pp 1-22.
2. Hamilton, Keith; Longhorne, Richard (1994), *The Practice of Diplomacy: It`s Evolution, Theory & Administration*, London & NewYork: Routledge.
3. Mallett, Michael (2001), "Italian Renaissance Diplomacy, *Diplomacy and Statecraft*, Vol 12 (March 2001), No.1. pp 61-70.
4. Watson, Adam (1991), *Diplomacy: The Dialogue between States*, London: Routledge.
5. Wolpert, Andrew (2001), "The Genealogy of Diplomacy in Classical Greece, *Diplomacy and Statecraft*, Vol 12 (March 2001), No.1. pp 71-88.

# جایگاه صدور اسلحه در سیاست خارجی فدراسیون روسیه در دوران پس از یلتسین

امین پرتو\*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

## چکیده

برای کشورهایی که توانایی تولید و صدور اسلحه را دارند، بهره جستن از این توانایی به عنوان یکی از ابزارهای کارآمد در سیاست خارجی همواره مورد توجه بوده است. روسیه از دیرباز یکی از مهم‌ترین قطب‌های تولید و صادرات اسلحه در جهان بوده است. دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی روسیه چه در دوران شوروی و چه در زمان حاضر، در صدد بهره جستن از این مزیت در جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی روسیه بوده‌اند. هر چند پس از فروپاشی شوروی عنصر مزیت اقتصادی به مهم‌ترین عامل تعیین کننده در استراتژی صدور اسلحه از سوی روسیه بدل شده است اما همچنان سیاست خارجی روسیه می‌کوشد از این برگ برنده برای امتیازگیری از غرب یا رقبای دیگر با تهدید فروش تسلیحات پیشرفته، حمایت از متحدان خود یا تاثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی و امنیتی استفاده کند.

## کلید واژه‌ها

صادرات اسلحه، سیاست خارجی، ولادیمیر پوتین، موازنه قدرت بین‌المللی، دیپلماسی.

## مقدمه

### صادرات اسلحه به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی

دولت‌هایی که قادر به تولید سلاح به ویژه سلاح‌های متنوع و پیشرفته و صادر کردن آن بوده‌اند همواره کوشیده‌اند علاوه بر جنبه‌های اقتصادی، از صادر کردن اسلحه به عنوان یکی از ابزارهای موثر سیاست خارجی خود استفاده کنند. از این طریق دولت‌ها می‌توانند نفوذ و اثرگذاری خود بر معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را نشان دهند؛ دست به یارگیری از میان بازیگران بین‌المللی دولتی و غیردولتی بزنند و دولت‌های دیگر را مورد تشویق یا تنبیه قرار دهند؛ اطمینان و پشتیبانی خود از متحدانشان را نشان دهند؛ نظام‌های موازنه قدرت را در سطوح مختلف دچار ثبات یا بی‌ثباتی کنند و یا اینکه حمایت یا عدم پشتیبانی خود را از پاره‌ای ترتیبات بین‌المللی یا منطقه‌ای آشکار سازند. برای هر یک از این موارد می‌توان مثال‌هایی روشن و گویا از تاریخ روابط بین‌الملل ارائه کرد.

ایالات متحده آمریکا با صدور مجوز صادرات اسلحه پشتیبانی خود را از حکومت‌های دوستی مانند حکومت شاه در ایران نشان می‌داد. زمانی که کارتر روی کار آمد زمزمه محدودیت صدور سلاح به ایران به معنای کاهش پشتیبانی از رژیم ایران تعبیر شد. مثال دیگر اقدام روسای جمهور آمریکا در صدور سلاح به اسرائیل است. جان اف کندی برای تشویق اسرائیل به رها کردن برنامه تولید سلاح هسته‌ای صدور موشک‌های ضد هوایی «هاوک» به اسرائیل را پذیرفت. هنگامی که مسلح شدن گسترده کشورهای عربی خطر برهم خوردن توازن قدرت در خاورمیانه را پدید آورد آمریکا اسرائیل را به صورت گسترده‌ای مسلح کرد (Ben-zvi, 2005: 1-3).

فروش سلاح به حکومت مراکش برای مقابله با شورشیان پولیساریو در صحرای غربی یا سیاست فروش سلاح‌های پیشرفته به اعراب در خاورمیانه در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و دهه حاضر برای مقابله با تهدیدات ایران و عراق نمونه‌هایی دیگر از این کاربرد است. به‌طور کلی هر دولتی که به یکی از قدرت‌های بزرگ نزدیک می‌شود یکی از عمده‌ترین پادش‌هایی که دریافت می‌کند مجوز دریافت سلاح است. در مقابل یکی از اولین مجازات‌ها منع فروش و صدور سلاح به آن کشور است. وقتی پاکستان بمب اتمی خویش را آزمایش کرد صدور سلاح از سوی آمریکا به این کشور قطع شد. هنگامی که اسلام‌آباد در مبارزه با تروریسم همکاری کرد اولین پاداش اعطایی به آن صدور مجوزهای فروش سلاح به آن کشور بود. شارل دوگل بنیان سیاست خارجی مستقل از غرب و شرق فرانسه را توان پاریس در صدور همه‌گونه تسلیحات پیشرفته قرار داده بود (Crossbie, 1974: 1-2). هنگامی که دولت آپارتاید آفریقای جنوبی تحت فشارهای بین‌المللی از سوی دولت‌های سوسیالیستی و جهان سومی و سازمان‌های بین‌المللی به سبب نژادپرستی قرار داشت تداوم فروش سلاح از سوی بریتانیا و فرانسه به معنای حمایت از یک متحد و نشانه‌ای از ابراز اطمینان به آن بود. پس می‌توان نتیجه گرفت یکی از مهم‌ترین ابزارهای تشویق کننده یا تنبیه کننده در سیاست خارجی برای قدرت‌های بزرگ همین بهره جستن از امکان صدور تسلیحات است (کیسینجر، ۱۳۸۳ «ج ۲»: ۲۵۴).

میزان و ضرب اثرگذاری دولت‌ها در سیاست خارجی هم به همین شیوه قابل تشخیص است. دولت‌هایی که سلاح‌های متنوع‌تر، موثرتر و پیشرفته‌تر صادر کنند ضربه نفوذ و تاثیرگذاری بیشتری در معادلات بین‌المللی دارند. آمریکا، روسیه، فرانسه، آلمان، برزیل و ترکیه هر یک سلاح صادر می‌کنند. آمریکا، روسیه و فرانسه می‌توانند همه‌گونه تسلیحات صادر کنند؛ از هواپیمای جنگنده و هلی‌کوپتر و موشک ضد هوایی تا تانک، زیردریایی و کشتی جنگی؛ توان صادرات اسلحه آلمان، برزیل و ترکیه محدودتر است. آنها حداکثر تانک، نفربر زرهی، توپخانه یا هواپیمای سبک و آموزشی صادر می‌کنند. به همین سبب نمی‌توانند اگر متحدی داشته باشند آن را مورد پشتیبانی کامل و تمام عیار نظامی (هم‌چون آمریکا، روسیه و فرانسه) قرار دهند (سلیمانی‌امیری، ۱۳۹۱: ۳-۴).

## ۱. نقش صادرات اسلحه در سیاست خارجی روسیه از منظر تاریخی

روسیه از دیرباز توانایی قابل توجهی در تولید اسلحه داشته است. با این حال صدور اسلحه در سراسر دوران اتحاد شوروی تابع محض الزامات ایدئولوژیک و سیاسی بود. نخستین جلوه از این کاربرد سیاست صدور سلاح در سیاست خارجی شوروی به حمایت از جناح‌های چپ‌گرای صهیونیستی یعنی سازمان هاگان مربوط می‌شد که استالین فرمان داد تا تسلیحات از طریق چک و اسلواکی به آنها انتقال یابد. با این خیال خام که سوسیالیست‌های صهیونیست با بیرون راندن استعمار بریتانیا از فلسطین نظر به ایدئولوژی چپ‌گرا و پیشینه روسی اکثریت‌شان دوستان و متحدانی مورد اعتماد و قدردان در خاورمیانه برای مسکو خواهند بود (پرتو، الف ۱۳۹۲).

مورد دوم به کوشش اسرائیل برای کسب نفوذ در میان اعراب از طریق صدور اسلحه به کشورهای عربی بازمی‌گشت. اسرائیل پس از نزدیک‌تر شدن هرچه بیشتر اسرائیل به غرب از یک سو و روی کار آمدن حکومت‌های ناسیونالیست و رادیکال عرب در مصر، سوریه و عراق برای جلب این حکومت‌ها و نزدیک‌تر ساختن آنان به خود سیاست صدور سلاح به این کشورها را در پیش گرفت. رویکرد مشابه در رابطه با دولت‌های تازه استقلال یافته از بند استعمار در آفریقا و آسیا هم در پیش گرفته شد. هر کشوری که از سوی غرب و آمریکا مورد تهدید قرار می‌گرفت تسلیحات روسی و مستشاران شوروی به آنجا روانه می‌شدند. البته این عرضه سلاح بیش از آنکه صادرات اسلحه باشد در قالب اعطای کمک بود. با این وجود در بسیاری موارد هم جنبه اقتصادی خود را حفظ می‌کرد و اعطای کمک صورت اعطای تخفیف یا مبادله پایاپای داشت (گروس اشتاین، ۱۳۸۶: ۱۱۲-۱۱۳).

تشویق یک دولت دوست از طریق مسلح کردن به سلاح‌های پیشرفته و کوشش برای حفظ ثبات موازنه نظامی در یک منطقه و مهار دشمنان و رقبا از طریق صدور اسلحه بخش همیشگی سیاست خارجی شوروی بود. شوروی برای حفظ قدرت کره شمالی در برابر کره جنوبی و ژاپن، پیونگ یانگ را به تجهیزات روز مجهز می‌کرد؛ در پی اختلاف با چین صدور سلاح به پکن را متوقف کرد و برای ممانعت از دست‌اندازی چین به هندوچین، ویتنام را به تجهیزات نظامی پیشرفته‌تر تسلیح کرد. برای تقویت عراق در برابر ایران در دهه ۱۹۷۰ به بغداد سلاح می‌فروخت. اما وقتی عراق با حمله به ایران در ۱۹۸۰ حرکت از نظر مسکو اشتباهی انجام داد؛ بلافاصله صدور سلاح به عراق را متوقف کرد. اما دوباره برای مهار ایران از ۱۹۸۲ به عراق اسلحه صادر کرد (تیمرن، ۱۳۷۳: ۲۱۹-۲۱۹). برای غرب صادرات اسلحه از سوی مسکو همه‌جا به‌عنوان نمادهای ناامنی شناخته می‌شد. از تفنگ کلاشینکف و آرپی جی هفت تا موشک‌های ضد هوایی دوش پرتاب به سرچشمه‌های اصلی ناامنی در دوران جنگ سرد بود.

## ۲. وضعیت صادرات اسلحه پس از فروپاشی شوروی و سیاست خارجی جدید روسیه

با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر ایدئولوژی راهنمای عمل سیاست خارجی روسیه نبود. آنچه اکنون تنها اهمیت را داشت فقط و فقط منافع ملی بود (Selezneva, 2003: 10-13) و روسیه در سال‌های اولیه پس از فروپاشی شوروی به شدت دچار بحران اقتصادی بود. باز شدن درهای کشور به روی کالاهای خارجی و سیاست آزادسازی مبادلات تجاری اقتصاد روسیه را از حالت خودبستگی اقتصادی سوسیالیستی دوران شوروی خارج کرد. نیروهای مسلح که در دوران شوروی هزینه سنگینی بر بودجه عمومی تحمیل می‌کردند حالا باید به‌صورتی اساسی دچار تحول می‌شدند. یک بعد این تحول کوچک شدن حجم نیروهای مسلح و لغو بسیاری از برنامه‌های بلند پروازانه بود. اما بعد مهم‌تر این تحول تغییر در مدیریت تولید تسلیحات در روسیه بود. اولویت امنیتی فوری برای کشور اقتصاد و کسب درآمدهای

صادراتی بود؛ صنایع نظامی روسیه که پیشرفته‌ترین بخش صنعت ملی بودند باید نقش پیشرو را در این میان ایفا می‌کردند. از این رو صدور سلاح به مشتریان بین‌المللی، البته صرف نظر از ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی‌شان، مهم‌ترین وظیفه دستگاه نظامی روسیه شد (Oldberg, 2005: 44-46). به روشنی می‌توان تشخیص داد که تنها معیار روسیه در دوران حکومت بوریس یلتسین در صدور اسلحه به کشورهای دیگر مسئله سود اقتصادی ناشی از آن و کسب درآمدهای صادراتی بوده است. در حالی که نیروهای مسلح روسیه خود به شدت از فرسودگی تجهیزات نظامی و موجود نبودن تسلیحات پیشرفته در تنگنا و وضعیتی نامطلوب قرار داشتند (نمونه آن در جنگ اول چچن ۱۹۹۴-۱۹۹۵) پیشرفته‌ترین تسلیحات ساخت روسیه به کشورهای دیگر صادر می‌گردید.

چند مثال جالب توجه می‌تواند مسئله را بهتر روشن کند. در حالی ناوگان جنگنده‌های روسیه دچار فرسودگی بود و نیاز به جایگزینی هواگردهایش داشت دولت ترجیح داد تا جنگنده‌های جدیدی مانند سوخو-۳۰های را به کشورهای دیگر صادر کند. در حالی که از تولید سوخو-۳۰ چند سال گذشته بود و نیروی هوایی چین ۱۴۰ فروند و نیروی هوایی هند ۱۶۰ فروند سوخو-۳۰ در اختیار داشتند؛ نیروی هوایی روسیه تعداد محدود تنها ۳۰ فروند را در اختیار داشت. مورد دیگر به نیروهای زرهی روسیه مربوط می‌شود. در طول جنگ دوم چچن ۱۹۹۹-۲۰۰۰ در حالی که نیروهای زرهی روسیه خواهان تجهیز خود به تانک‌های جدید تی-۷۲ و نفربرهای بی‌ام‌پی ۳ بودند دولت به جای مجهز نمودن ارتش و ترتیب اثر دادن به خواسته‌های آن تانک‌ها و نفربرها را به هند، کویت، امارات و کشورهای دیگر صادر می‌کرد (Geibel, 2001: 25-26).

کسب سود و درآمد ناشی از صادرات اسلحه چنان برای روسیه عصر یلتسین اهمیت داشت که به سرعت دشمنی‌های عصر جنگ سرد حتی آنها که جنبه ایدئولوژیک نداشت و به درگیری‌های ارضی مربوط می‌شد را فراموش کند. روسیه حتی از افشای تکنولوژی‌های تسلیحاتی‌اش واهمه نداشت. روسیه به متحدان غرب هم به راحتی سلاح می‌فروخت و ترسی از این بابت نداشت چون مهم تنها و تنها درآمد صادراتی از فروش سلاح بود. کره جنوبی، ترکیه، یونان، امارات متحده عربی و پاکستان دشمنان سابق بودند که حالا مشتریان سلاح‌های روسی شده بودند. از میان دشمنان قدیمی، چین بدل به بزرگترین مشتری تسلیحات روسی پس از فروپاشی شوروی شده بود. جمهوری اسلامی ایران هم که روابط خصمانه‌ای با مسکو داشت یک مشتری جدی و مشتاق بود. تنها عاملی که سبب می‌شد روسیه یلتسین صادرات سلاح را محدود کند فشارهای غرب بود. روسیه به سبب فشارهای آمریکا در ۱۹۹۶ صدور سلاح به ایران را به تعلیق درآورد. روسیه یلتسین چندان میلی به بازی با برگ صدور اسلحه در سیاست خارجی خود نداشت. یلتسین روسیه را یک کشور معمولی که به دنبال تجارت بود می‌دید نه یک قدرت بزرگ که باید از توان خود در صدور اسلحه به عنوان یک ابزار در سیاست بین‌الملل بهره جوید.

### ۳. سیاست خارجی پوتین و جایگاه صدور اسلحه در آن

روی کار آمدن ولادیمیر پوتین را باید آغاز فصل جدیدی در سیاست خارجی روسیه دانست. ویژگی این سیاست خارجی جدید را باید کوشش برای احیای جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل و مقاومت مسکو در برابر سیاست‌های ایالات متحده در سطح جهان دانست. به طوری که دوران پوتین به مثابه دورانی تفسیر شده که در آن روسیه می‌کوشد سیاست‌های دورانی که یک قدرت بزرگ بود را احیا کند (Mankoff, 2009: 293-294). روسیه پوتین می‌کوشد تا از نقش کشوری پیرو ترتیبات نظام جهانی خارج شود؛ ابتکار عمل سیاست خارجی خود را خود در دست داشته باشد و بدون کسب امتیازی مهم، امتیازی به هیچ قدرتی ندهد. مقاومت در برابر حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و تهدید به توسل به حق و تو در شورای امنیت، واکنش سرسختانه به طرح آمریکا برای ساخت سپر دفاع موشکی و

مقابله با متحدین غرب در مجاورت روسیه مانند جنگ با گرجستان (۲۰۰۸) نمونه‌هایی از این هماوردی و سیاست جدید پوتین بود (3-2:2010, Pirani).

نشانه دیگر این تحول در سیاست صادرات اسلحه روسیه زمانی رخ داد که ولادیمیر پوتین با الغای توافق روسیه با آمریکا در مورد توقف فروش سلاح به ایران و سوریه که از دید آمریکا موانع تحقق برنامه صلح خاورمیانه بودند، قراردادهای جدید فروش سلاح با دو کشور منعقد نمود. روسیه دوران پوتین به صورت آشکاری تصمیم داشت تا از فروش سلاح برای تحقق اهداف سیاست خارجی خود استفاده کند. فروش اسلحه به کشوری که آمریکا با آن روابط نامطلوبی داشت نشانه‌ای از تمایل مسکو به حمایت و پشتیبانی از آن کشور بود. به علاوه آشکارا این مسئله را گواهی می‌کرد که مسکو با تقویت آن دولت قصد ایجاد موازنه در برابر واشینگتن را دارد (5-4:2006, Kassianova).

فروش گسترده سلاح به حکومت هوگو چاوز در ونزوئلا نمونه‌ای مهم در این رابطه بود. ونزوئلا که در آمریکای لاتین و حیاط خلوت سنتی آمریکا قرار داشت از دیرباز مهد روی کارآمدن حکومت‌های هوادار آمریکا بود. ارتش ونزوئلا نیز با تسلیحات آمریکایی مجهز بود و سازمان رزمی مشابه ارتش آمریکا داشت. چاوز پس از روی کار آمدن با در پیش گرفتن سیاست‌های ضد آمریکایی و شبه سوسیالیستی به شدت مغضوب واشینگتن شد. آمریکا ارتش ونزوئلا را که تجهیزات آمریکایی داشت تحریم کرد تا توان نظامی آن را از کار بیاندازد. در این میان تلاش برای کودتای هواداران آمریکا علیه چاوز در سال ۲۰۰۳ دچار شکست شد و چاوز بی‌درنگ دست به کار بازسازی نیروهای مسلح و ارتش ونزوئلا زد. شدت گرفتن تنش میان ونزوئلا و کلمبیا که متحد و مورد حمایت آمریکا بود هم در شدت گرفتن تمایل چاوز به نوسازی و تقویت ارتش ونزوئلا بی‌تأثیر نبود. چاوز در حرکتی که بی‌شابهت به انتخاب‌های سیاسی جنگ سرد نبود به روسیه پوتین روی آورد که مشتاقانه دست‌های چاوز را می‌فشرد تا با دست زدن به یک بازی ژئوپلیتیک در مرزهای آمریکا استراتژی مقابله جهانی خود با واشینگتن را شکل دهد (2:2009, Smith).

کوشش‌های آمریکا برای ممانعت از فروش سلاح از سوی روسیه به ونزوئلا ناموفق بود و روسیه به هیچ‌کدام از خواسته‌های چاوز پاسخ منفی نداد: سلاح‌هایی که از نظر آمریکا بسیار خطرناک بود هم به ونزوئلا فروخته شد: موشک‌های ضد هوایی پیشرفته اس-۳۰۰، سامانه ضد هوایی باک، موشک‌های ضد هوایی دوش پرتاب سام-۲۴، جنگنده‌های سوخو-۳۰؛ در کنار انبوه تجهیزات دیگر شامل تانک تی-۷۲، نفربرهای بی‌ام پی ۳ و بی تی آر ۸۰، هلی‌کوپترهای میل-۳۵، میل-۱۷ و میل-۲۶، موشک‌های ضدتانک، انواع راکت انداز و توپخانه سنگین. این برای روسیه یک معامله سودآور از دو زاویه و جهت بود: از طرفی میلیاردها دلار سود ناشی از این قراردادها بود (دست کم ۱۲ میلیارد دلار) و از طرف دیگر مانند اهرمی برای فشار علیه آمریکا عمل می‌کرد؛ ضمن آنکه در وقت مقتضی روسیه می‌توانست با کارت ونزوئلا از آمریکا کسب امتیاز کند (7-5:2009, Blank).

کوشش روسیه برای بهره‌گیری از کارت صادرات اسلحه برای کسب امتیاز از آمریکا و غرب را می‌توان در رابطه با سیاست خارجی روسیه در قبال برنامه هسته‌ای ایران مشاهده کرد. ایران در سال ۲۰۰۷ در قراردادی به مبلغ احتمالی ۹۰۰ میلیون دلار خرید ۶ واحد سامانه اس-۳۰۰ از مدل 1-PMU نسخه با کد ناتوی سام-20 Gargoyle را به روسیه سفارش داد. روسیه در تحویل اس-۳۰۰ به ایران دست به وقت‌کشی بسیار زد تا اینکه سرانجام به دنبال تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت در منع فروش سلاح به ایران، رئیس‌جمهوری وقت روسیه، دمیتری مدودف فرمان منع تحویل اس-۳۰۰ و سایر اقلام تسلیحاتی را به ایران صادر کرد. روسیه به این شیوه هم در پس پرده تحویل اس-۳۰۰ به ایران را همچون شمشیر دم‌کلس بر سر آمریکا و اسرائیل نگاه داشته است؛ زیرا با تحویل اس-۳۰۰ به ایران انجام

۱ - در این دوران روسیه به ایران موشک‌های ضد هوایی تورام یک، هلی‌کوپترهای میل-۱۷، موشک‌های ضد تانک کورنت، هواپیماهای سوخو-۲۵ و تجهیزات فنی نظامی برای خریدهای پیشین تهران ارائه کرد. روسیه به سوریه هم موشک‌های ضدکشتی یاخونت، سامانه‌های ضد هوایی تورام یک، باک، پانتسیر و خدمت فنی نظامی دیگر فروخت. رک ب پرتو؛ ۱۳۹۱

حمله هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای و موشکی ایران بسیار دشوار خواهد شد و از طرف دیگر با امیدوار نگاه داشتن ایران می‌کوشد تا تهران را همچنان در مدار خود نگاه دارد و مانع از نزدیک شدن احتمالی ایران به غرب شود (پرتو، ۱۳۹۲ ب).

روسیه از ابزار صدور سلاح به ایران برای کسب منافع دیگری در رابطه با کشورهای عربی خلیج فارس هم استفاده کرده است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و تغییر سیاست شوروی در دوران گورباچف (روابط دوستانه‌تر با غرب و خروج از افغانستان) بود که نخستین تقاضاها از سوی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس برای خرید سلاح از روس‌ها ارائه شد. کویت پیشگام خرید سلاح از مسکو بود: در ۱۹۸۸ پادشاهی کویت سفارش خرید ۲۴۵ فروند نفر بر زرهی بی‌ام پی-۲ و ۲۴۵۰ فروند موشک ضد تانک فاگوت برای نصب بر روی این زره پوش‌ها را ارائه نمود که ظرف دو سال تحویل گردید. به تدریج بقیه کشورهای عربی خلیج فارس نیز روی به مسکو آوردند. در ۱۹۹۲ امارات متحده عربی سفارش ۵۹۲ فروند نفربر زرهی بی‌ام پی-۳ را ارائه نمود. ۴۸ فروند راکت انداز چند منظوره گراد و ۶ سیستم راکت انداز اسمرش نیز مدتی بعد سفارش داده شده و تحویل گردید. کویت نیز در ۱۹۹۴ ۴۶ بی‌ام پی-۲ جدید و ۱۲۰ فروند بی‌ام پی-۳ را به روسیه داد. در ۱۹۹۵ نیز کویت سفارش خرید ۲۷ سیستم راکت انداز اسمرش و ۶۰ فروند سیستم ضدتانک استابرا به روسیه ارائه نمود. در سال ۱۹۹۸ نیز امارات با سفارش خرید ۵۰ فروند سامانه ضدهوایی پانتسیر به روسیه سفارش یک میلیارد دلاری تسلیحاتی به روسیه را ثبت نمود. بخش مهمی از این اقدامات کشورهای عربی برای خرید سلاح از روسیه به ترغیب روسیه برای توقف فروش سلاح به ایران باز می‌گشت. از سال ۲۰۰۵ عربستان مشتاقانه علاقه‌مندی خود به خرید سلاح از روسیه را ابراز نمود. در سال ۲۰۰۷ عربستان در اقدامی تعجب برانگیز که همچون شوکی سهمناک تمام محافل نظامی جهان را از خود متاثر نمود توافقنامه‌ای ابتدایی برای خرید ۲ میلیارد دلار سلاح از روسیه را امضا نمود. قرارداد بزرگی که شامل خرید تانک تی-۹۰، هلی‌کوپترهای ترابری میل-۱۷ و تهاجمی میل-۳۵، نفربرهای زرهی، کامیون‌های نظامی کاماز و سیستم‌های ضدهوایی اس-۴۰۰ می‌شد. عربستان به‌علاوه شروع به مذاکراتی برای خرید احتمالی هلی‌کوپترهای تهاجمی میل-۲۸ و کاموف-۵۲ و مونتاژ نسخه‌های جدید تفنگ کلاشینکوف نمود. در حالی که عربستان در خصوص تانک، هلی‌کوپتر، نفربر، سلاح ضدهوایی و سلاح انفرادی بی‌نیاز است و حتی با مشکل تطبیق سلاح‌های روسی با ارتش تماماً غربی خود روبرو خواهد بود؛ چرا باید بخواهد از روسیه چنین حجم وسیعی از سلاح را خریداری کند؟ این برنامه پیشنهادی خرید سلاح از روسیه بخشی از برنامه عربستان سعودی برای منصرف ساختن روسیه از فروش سلاح به ایران بود. این طرح عربستان در گام نخست با واکنش مثبت و موافق روسیه مواجه شد. مسکو از سویی چند برابر بیشتر از ایران سلاح فروخته بود و این اطمینان را هم از ریاض دریافت کرده بود که می‌تواند در آینده به سفارش‌های تسلیحاتی باز هم بیشتر امیدوار باشد. از سوی دیگر هم با تحویل سلاح به ایران حساسیت و کدورت آمریکا، اسرائیل و دیگر دشمنان ایران را هم بر نمی‌انگیخت. روسیه در حال آماده‌سازی مراحل بعدی برای اجرایی سازی قرارداد بود. با این حال وقوع اتفاقی همه معادلات را برهم زد تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت که فروش هرگونه سلاح سنگین و فن‌آوری نظامی به ایران را ممنوع می‌کرد به مانعی مهم در فروش سلاح روسی به ایران بدل شد. در این زمان عربستان هم بی‌درنگ انصراف خود از قرارداد تسلیحاتی با روسیه را اعلام داشت (پرتو، ۱۳۹۲ ج).

بخش دیگری از روش کشورهای عرب خلیج فارس برای ممانعت از فروش سلاح از سوی روسیه به ایران خرید سلاح از روسیه برای کشورهای عربی متحد خود است. دو نمونه مهم یعنی یمن و مصر در این رابطه قابل اشاره است که دو کشور با کمک‌های مالی عربستان سعودی و امارات متحده عربی از روسیه سلاح می‌خرند تا سلاح‌هایی که باید به تهران فروخته می‌شد از قاهره<sup>۱</sup> و صنعا سر در بیاورد. نمونه‌ای دیگر از بهره‌جستن سیاست خارجی روسیه از ابزار امکان

۱ - به یمن کمک‌های مالی شورای همکاری خلیج فارس یمن توانسته ده‌ها فروند هواپیمای میگ-۲۹ روسی و سیستم‌های پدافند





صدور اسلحه را می‌توان در رابطه با بحران سوریه و نیز قدرت گرفتن توان نظامی چین یافت. روسیه در برابر بحران سوریه از ابتدا موضعی سرسختانه در دفاع از حکومت بشار اسد اتخاذ کرد و بارها قطعنامه‌های پیشنهادی علیه سوریه را در شورای امنیت وتو کرد. کاری که به هیچ‌رو در رابطه با ایران و پرونده هسته‌ای آن انجام نداده است. روسیه با تهدید به ارسال سلاح‌های پیشرفته به سوریه (مانند موشک‌های اس-۳۰۰) یا ارسال سلاح‌ها (مانند موشک ضدکشتی یاخونت) کوشیده است در برابر تهدیدها و اقدامات ضد حکومت سوریه از سوی اسرائیل و آمریکا اقداماتی هر چند سمبلیک و نمادین صورت دهد (Trenin, 2013: 20-21) می‌توان این مسئله را قبول کرد که تأکید مسکو در بهره جستن از تامین سلاح «دفاعی» برای رژیم سوریه به عنوان نشانه‌ای از مقاومت در برابر فشارهای غرب عنصری اساسی و فراتر از اقدامی سمبلیک و نمادین در سیاست خارجی روسیه است (Allison, 2013: 799). روسیه در زمان پوتین در رابطه با چین هم با احتیاط بسیاری عمل می‌کند. افزایش مداوم قدرت نظامی و اقتصادی چین موجب نگرانی روسیه را هم فراهم کرده است. چینی که بدل به قدرتی جهانی شود مورد بدبینی و ترس شدید روسیه قرار دارد (Mankoff, Op.cit: 193-194).

همین مسئله سبب شده تا روسیه برای مدتی فروش تسلیحات پیشرفته ساخت خود به چین را متوقف کند و سیاست یلتینین در فروش سلاح به صورت نامحدود به مشتریان خوش حساب را کنار بگذارد. علی‌رغم آنکه روسیه همکاری نظامی‌اش با چین را متوقف نکرده و هنوز بخش مهمی از اقلام مورد نیاز چین را تامین می‌کند (مانند موتور هواپیماهای جت جنگی ساخت چین، فروش هلی‌کوپتر و هواپیماهای ترابری سنگین) اما به‌روشنی در واکنش به درخواست‌های چین برای فروش تسلیحات پیشرفته‌تر و جدیدی مانند سوخو-۳۵، زیردریایی‌های کلاس لادا و موشک‌های ضدکشتی سکوت و بی‌میلی خود را نشان داده و حتی تلویحا مخالفت خود را نشان داده است. در مقابل روسیه می‌کوشد تا با تقویت و بسط روابط خود با کشورهای رقیب و موازنه‌کننده قدرت چین یعنی هند، ویتنام، اندونزی و مالزی، ضمن گسترش هرچه بیشتر فروش سلاح‌های پیشرفته به آنها فاصله توان نظامی چین با آنها را کاهش دهد (پرتو، ۱۳۹۲).

#### ۴. نتیجه‌گیری

چنان‌که شرح دادیم توانایی روسیه در تولید طیف متنوعی از تسلیحات سبب شده است تا در کنار ایالات متحده به عنوان اصلی‌ترین صادرکننده تسلیحات محسوب گردد. در دوران شوروی صدور اسلحه از سوی شوروی به میزان زیادی تابع متغیرهای ایدئولوژیک و استراتژی کلان کرملین برای تقویت حکومت‌های متحد خود و دولت‌های ضد آمریکایی در سراسر جهان بود. با فروپاشی شوروی و محو آرمان‌های ایدئولوژیک، در دوران بوریس یلتینین کسب سود اقتصادی ناشی از صادرات سلاح به اصلی‌ترین هدف سیاست صدور اسلحه مسکو بدل شد. در این دوران روسیه سیاست تقابل با غرب و آمریکا را دنبال نمی‌کرد و هرگاه ایالات متحده خواستار منع فروش سلاح از سوی روسیه به کشوری می‌شد مسکو (چنانکه در مورد ایران و سوریه) کوتاه می‌آمد. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین سیاست احیای روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ از طریق ایجاد موازنه‌ای در سطح بین‌المللی در برابر قدرت آمریکا در پیش گرفته شد. به این ترتیب روسیه کوشید تا از توان خود در تولید و صدور سلاح‌های پیشرفته به عنوان یک ابزار موثر در دیپلماسی و سیاست خارجی خود بهره جوید. ضمن آنکه کسب سود اقتصادی از طریق صدور اسلحه همچنان ادامه یافت، از این طریق ضمن پشتیبانی از دولت‌های متحد و دوست خود، روسیه می‌توانست رقبای جهانی خود را در فشار بگذارد تورام یک تحویل بگیرد و تعداد دیگری میگ-۲۹ را هم سفارش داده است. مصر هم با کمک‌های مالی عربستان و امارات قراردادهای بزرگی برای خرید میگ-۲۹، هلی‌کوپتر و موشک ضدکشتی با روسیه امضا کرده است. رک:

Egyptian-Russian arms deal in the pipeline - IHS Jane's 360, 20 Feb 2014, at:  
<http://www.janes.com/article/34446/egyptian-russian-arms-deal-in-the-pipeline>

یا آنکه از این طریق از آنها امتیازات لازم را کسب کند. نمونه‌های ونزوئلا، ایران و سوریه به روشنی این کاربرد را نشان می‌دهند. از سوی دیگر روسیه کوشیده است تا صادرات اسلحه خود را به صورتی مدیریت کند که موازنه‌های قدرت نظامی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به گونه‌ای که در جهت منافع بلند مدت مسکو باشد رقم خود. توقف فروش تسلیحات پیشرفته به چین نیز نمایانگر این بخش از استفاده مسکو از ابزار صدور سلاح در سیاست خارجی خود است. با این وجود مسئله کیفیت سلاح‌های روسی می‌تواند همچنان در میزان اثرگذاری کاربرد ابزار صدور اسلحه در سیاست خارجی مسکو موثر باشد. بدیهی است که به هر میزان کیفیت و کارایی تسلیحات تولید شده و فروخته شده از سوی روسیه بیشتر باشد میزان اثرگذاری احتمالی مسکو در معادلات بین‌المللی بیشتر خواهد شد. تهدید به فروش تسلیحات روسی به کشوری که از دیدگاه غرب یا رقبای روسیه کشوری یاغی است زمانی می‌تواند تهدیدی فوری محسوب شود و موجب کنار آمدن یا اعطای امتیاز به مسکو شود که آن تجهیزات اثربخشی قطعی و شدیدی داشته باشند. پاره‌ای از تجهیزات نظامی روسیه مانند سیستم‌های اس-۳۰۰، زیردریایی‌های کیلو و لادا، موشک‌های ضدکشتی یاخونت و موشک‌های دوش پرتاب ضد هوایی سام-۲۴ واجد این توانایی هستند. در بخش نیروی هوایی هم نسل جدید هواپیماهای خانواده فلانکر (سوخو-۳۵) و فولکروم (میگ-۳۵) و جنگنده رادارگریز سوخو-۵۰ می‌توانند این نقش را ایفا کنند. باقی ماندن کارایی ابزار صادرات سلاح در سیاست خارجی روسیه منوط به تداوم بالا نگه داشتن کیفیت و کارآمدی سلاح‌های روسی در مقام رقابت و مقایسه با تسلیحات تولیدی کشورهای دیگر است.

## منابع الف) فارسی

۱. پرتو، امین (۱۳۹۱)، «نقش تسلیحات روسی در سازمان دفاعی جمهوری اسلامی ایران»، پایگاه ایراس؛ قابل دسترسی در: <http://iras.ir/uqemvzsfu.html.vdcjh.8e8>
۲. پرتو، امین (۱۳۹۲)، «همکاری‌های نظامی روسیه-اسرائیل و موانع فرارو»، پایگاه ایراس؛ قابل دسترسی در: <http://www.iras.ir/rhbw9piuur.html.vdcbfgeb5>
۳. پرتو، امین (۱۳۹۲ ب)، «بررسی پیشنهاد جدید روسیه به ایران درباره معامله سامانه‌های اس-۳۰۰»، پایگاه ایراس؛ قابل دسترسی در: <http://www.iras.ir/vdcamynu.html.49no615kk4>
۴. پرتو، امین (۱۳۹۲ ج)، «نگاهی به مناسبات نظامی روسیه و کشورهای عربی خلیج فارس»، پایگاه ایراس؛ قابل دسترسی در: <http://www.iras.ir/vdcev7Aw.jh.8vYi9bbj.html>
۵. پرتو، امین (۱۳۹۲ د)، «نقض کپی رایت و بحران در مناسبات نظامی روسیه و چین»، پایگاه ایراس؛ قابل دسترسی در: <http://www.iras.ir/vdcjloet.uqeyazsfu.html>
۶. سلیمانی امیری، محمد (۱۳۹۱)، *استراتژی صدور تسلیحات در سیاست خارجی فرانسه در رابطه با منازعه اعراب و اسرائیل*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات اروپا؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
۷. تیمرمن، کنت (۱۳۷۳)، *سوداگری مرگ: ناگفته‌های جنگ عراق با ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۸. کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)، *دیپلماسی*، ترجمه فاطمه سلطانی و رضا امینی، تهران: اطلاعات.
۹. گروس اشتاین، یانیس (۱۳۸۶)، *جنگ و امنیت در خاورمیانه*، ترجمه مرتضی بحرانی در: لوئیس فاست (۱۳۸۶) روابط بین‌المللی خاورمیانه، زیر نظر احمد سلطانی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

## ب) لاتین

1. Geibel, Adam (2001), "Some Russian Tankers' Experiences In the Second Chechen War", **ARMOR** - July-August.
2. Kassianova, Alla (2006), "Russian Weapons Sales to Iran: Why They Are Unlikely to Stop?", **PO-NARS Policy Memo**, No. 427, December.
3. Ben-zvi, Abraham (2005), **Lyndon B. Johnson and politics of arms sales to Israel: In the shadow of the Hawk**, London: Frank Gass.
4. Blank, Stephan (2009), **Russia in Latin America: Geopolitical games in US's neighborhood**, Paris: Russia/NIS center, April.

5. Crossbie, Sylvia (1974), **A Tacit Alliance: France and Israel from Suez to the six day War**, Princeton: Princeton UNP.
6. Trenin, Dmitri (2013), **The Mythical Alliance Russia's Syria Policy**, Carnegie Endowment for International Peace, The Carnegie Moscow Center, Carnegie Paper, Feb 2013
7. Mankoff, Jeffrey (209), **Russian Foreign Policy The Return of Great Power Politics**, New York, A Council on Foreign Relations Book ,Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
8. Selezneva, Ludmilla (2003), "Post-Soviet Russian Foreign Policy: Between Doctrine and Pragmatism", in: **Realignments in Russian Foreign Policy**, edited by: Rick Fawn , LONDON and Portland: FRANK CASS.
9. Smith, Mark A (2009), **Russia & Latin America Competition in Washington's "Near Abroad"?**, Shrivenham: Defiance Academy of the UK ,Research & Assessment Branch, August.
10. Oldberg, Ingmar (2005), **Foreign policy priorities under Putin: a tour d'horizon**, at: **Russia as a Great Power: Dimensions of security under Putin**, Edited by Jakob Hedenskog and et al, Oxon: Routledge.
11. Allison, Roy (2013), "Russia and Syria: explaining alignment with a regime in crisis", **International Affairs**, 89: 4, 795-823.
12. Pirani, Simon (2010), **Change in Putin's Russia: Power, Money and People**, London: Pluto Press.



# نقش روشنفکران و کشورهای همسایه در نوسازی های دوره ی رضاشاه

وحید اسدزاده\*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

## چکیده

به رغم مطالب فراوانی که درباره ی مدرنیزاسیون دوره ی رضاشاه نوشته شده است؛ هنوز ابهاماتی درباره ی آن وجود دارد. به خصوص به نظر می رسد درباره ی نقش دولت در تدوین سیاست های نوسازگرایانه (و نه در اجرای آن که بی شک از آن دولت است) اغراق شده است. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که اگر نیروهای اصلی تدوین کننده ی پروژه های نوسازگر این دوره به خوبی شناخته نشود، شناخت ماهیت این نوسازی به اشکالات فراوان مواجه خواهند بود. بدین ترتیب سؤال اصلی این است که «منابع و دلایل تدوین سیاست های نوسازی های دولت رضاشاه چه بوده است؟» فرضیه ی این مقاله این است که «نوشته های روشنفکران به خصوص در سال های به قدرت رسیدن رضاشاه (۱۳۰۴-۱۲۹۹) منبع اصلی و فشار همسایه های بیشتر مدرن ایران (روسیه/ شوروی و ترکیه) از دلایل مهم تدوین این سیاست ها بود».

## کلید واژه ها

رضاشاه، روشنفکری ایرانی، نوسازی (مدرنیزاسیون)، ناسیونالیسم.

## مقدمه

«مدرنیته‌ی ایرانی» یکی از بسوده‌ترین موضوعات تحقیقی مقالات و رسالات دانشگاهی ما و در عین حال انضمامی‌ترین و پُر مسئله‌ترین آنهاست. انضمامی‌ترین است چرا که زندگی روزمره مملو از درگیری با وجوه مختلف آن است و مسئله‌ترین است چون اگر مواجهات امروزی با آن را با مواجهات مثلاً یک قرن پیش مقایسه کنیم شاید به استثنای ادبیات آن، تفاوت دیگر چندانی مشاهده نشود. فرهاد میرزا عمومی ناصرالدین شاه و پانزدهمین فرزند عباس میرزا، در سفر نامه‌ی مکه‌ی خود مربوط به سال ۱۲۹۲ قمری (حدود ۱۴۰ سال پیش) به مجلس شب‌نشینی که به احترام او در سفارتخانه‌ی ایران در استامبول ترتیب داده شده اشاره می‌کند. در آنجا با مشاهده‌ی زنان محترم که با سر و روی باز با مردان می‌رقصند حیران می‌شود و می‌گوید: و فی الحقیقه عالم غریب است که هیچ قباحث در نظر اهل اروپا ندارد که زن‌ها گردن و سینه باز... با مردان اجنبی دست هم گرفته و دست هم به کمر انداخته و در مجمع هزاران نفر به رقص و وجد می‌آیند... و عنقریب این عادات به اهل عثمانی زودتر به اهالی ایران قدری دیرتر سرایت خواهد کرد... ناظم افندی به من گفت این [زن] یهودی است که می‌رقصد. گفتم در مذهب یهود با آن سختی که در مذهب دارند این اعمال که سر و سینه باز باشد خلاف شرع است. گفت حالا آنان هم سویل‌زاسیون شده‌اند و عنقریب همه‌ی ولایات سویل‌زاسیون خواهد شد. گفتم در ایران بلکه تمام آسیا زنان هر هفت نهاده با روی گشاده در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد. نماز و روزه و حج کار سفها و مجانین خواهد شد... و اطفال که لب از شیر جستنند به تعلیم زبان فرانسه خواهند گذاشت (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۴). چنین واکنش‌هایی نسبت به پدیده‌های مدرن را همین امروز نیز شاهدیم.

آینده‌نگرانی چون فرهاد میرزا کم نبودند (و کم نیستند) که می‌دیدند موجی فراگیر از پدیده‌هایی بسیار متفاوت از شناخته‌های آنان به آرامی در حال پیشروی است که همه چیز را دوباره ارزش‌گذاری می‌کند. این موج جدا از اینکه نامش سویل‌زاسیون، تجدد، نوسازی یا مدرنیته باشد، وسیع‌ترین تغییرات را در عرصه‌ی آگاهی روزمره‌ی ما فراهم می‌آورد و به همین دلیل این تجربه بسیار انضمامی است. از طرف دیگر این مواجهه از پر مسئله‌ترین‌هاست. تفاسیر «آخرالزمانی» از مدرنیته و مدرنیزاسیون گویی به بخشی جدایی‌ناپذیر از مدرنیته‌ی ایرانی تبدیل شده است و این خود یکی از دلایل پیچیده‌ساز این موضوع است. یعنی مثل قطعه‌ای که به نقل از فرهاد میرزا آورده شد، مواجهه‌ی ما با وجوه مدرنیته همواره با نوعی از احساسات آخرالزمانی همراه است. اما درست در لحظه‌ای که فکر می‌کنیم دیگر غافلگیر نخواهیم شد، غافلگیرمان می‌کند.

در سطوح دانشگاهی نیز موافقان و مخالفان آن هرگز دست از تلاش برای تمجید یا تقبیح این فرآورده‌ی ایرانی-فرنگی نمی‌شویند. تحولات دوره‌ی رضاشاه نمونه‌ی بارز این ماجراست. منتقدان این دوره فرقی نمی‌کنند دولتی یا غیردولتی، داخلی یا خارجی، گویی هر چقدر هم که ناسزا بار پهلوی‌ها می‌کنند «دلشان خنک» نمی‌شود. در چند سال اخیر انتقاد از رضاشاه چنان «مُد» شد که پای خواننده‌ها نیز به آن باز شد<sup>۱</sup>. موافقان نیز (که عمدتاً در خارج از این سرزمین به سر می‌برند) چنان ارج و قربی بر این پدر و پسر می‌نهند که گویی این دو گوی توفیق و کرامت در پادشاهی آرمانی را از اردشیر و خسرو برودند. آنچه در این میان فراموش می‌شود «تاریخ‌نگاری» است. این مقاله تلاش اندکی در راستای تاریخ‌نگاری است.

مدرنیزاسیون دوره‌ی رضاشاه در قریب به اتفاق تحلیل‌ها «مدرنیزاسیون از بالا به پایین» توصیف می‌شود. یعنی دولت عامدانه و با برنامه‌ریزی آن را موجب شده است. گرچه این تحلیل‌ها بخش مهمی از ماجرا را نشان می‌دهند، اما به نظر ناقص می‌رسند. نخست اینکه به نظر می‌رسد دولت رضاشاه در انتخاب پروژه‌ی مدرنیته کردن کشور صاحب

اراده‌ی کامل نبوده و قرار گرفتن در دل تحولات منطقه نقش مهمی در این میان داشته است. فشار همسایه‌های بیشتر مدرن ایران بر روند مدرنیزاسیون ایرانی نکته‌ی قابل تأملی است. در این مقاله تلاش شده است تا این امر در یکی از موضوعات بحث برانگیز این دوره یعنی تحولات مربوط به زنان با استفاده از اسناد وزارت خارجه در این دوره نشان داده شود.

دوم اینکه نقش روشنفکران در این مدرنیزاسیونی که دولتی نامیده می‌شود اغلب نادیده گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد برنامه‌های کلی دولت رضاشاه خلاصه‌ای از برنامه‌هایی است که روشنفکران ایرانی به خصوص در سال‌های نخست‌وزیری او ترویج می‌دادند.<sup>۱</sup> نگاهی به نوشته‌های روشنفکران بنام این دوره نشان می‌دهد که فارغ از نحوه‌ی اجرا، بسیاری از پروژه‌های رضاشاه همان بود که آنها توصیه کرده بودند.

## ۱- فشارهای خارجی مؤثر بر تحولات زنان در دوره‌ی رضاشاه

ابتدا مقدمه‌ی کوتاهی در باب نگاهی که این نوشتار به مدرنیزاسیون دارد ارائه می‌شود. از آنجا که تحولات مربوط به زنان وجهی از این پروسه است، شاید بتوان با نشان دادن تأثیراتی که همسایه‌ها بر این وجه ماجرا داشتند، وجوه دیگر را روشن‌تر دید.

روند مدرنیزاسیون در جوامع غیر غربی را می‌توان «انتقال مجموعه‌های آگاهی» در نظر گرفت. یعنی برای فهم کامل نوسازی باید به صورت فرآیندی در نظر گرفته شود که از طریق آن خوشه‌هایی خاص از نهادها و مضامین آگاهی منتقل می‌شوند. به هر حال این فرآیند انتقال از سمت جوامع «بیشتر مدرن» به «کمتر مدرن» انجام می‌پذیرد. در مراحل آغازین نوسازی، تنها اندکی به عنوان نمونه‌های مدرن معرفی می‌شوند که اغلب جزء گروه‌های حاشیه‌ای هستند که مضامین مدرنیته را زودتر درونی می‌کنند یا افراد ناسازگاری که کاملاً در زندگی اجتماعی سنتی ادغام نشده‌اند. تعلق به گروه‌های قومی، مذهبی یا طبقاتی خاص که در حاشیه مانده نیز می‌تواند از علل زودتر مدرن شدن باشد. نکته مهم این است که هر مرحله‌ای در استقرار نهادهای اقتصادی مدرن قرینه‌ی خود را در سطح آگاهی دارد. دولت مدرن و اقتصاد مدرن هر دو در حکم واقعیت‌هایی بیگانه بر شرایط اجتماعی سنتی تحمیل می‌شوند. به مرور دولت در مقام یک عامل بسیج‌گر توسعه و همچون نمادی برای تمامی آرزوهای مهم جمعی ظاهر می‌شود. این امر احساس همدلی مردم با دولت به ویژه نمونه‌های مدرن نوظهور آن را در قیاس با نظام‌های اقتصادی آسان‌تر می‌کند. در این جوامع دیوان‌سالاری دولتی، مسیری به اوج قله‌ی شأن، امتیاز و نفوذ است و همین دلیل انطباق سریع‌تر دیوان‌سالاری با جوامع سنتی است. حتی ممکن است الگوهای سنتی قدرت در رویه‌های دیوان‌سالارانه ادغام شوند. اما همواره توهمات معناداری نیز در رابطه با دیوان‌سالاری و توانایی‌های دولت وجود دارد. چرا که مردم قادرند با نمادهای پر جاذبه‌ی اقتدار سیاسی به راحتی همذات‌پنداری کنند. این همذات‌پنداری با تمام نمادهای قدرت به خصوص در دولت‌های جدید هم‌زمان با نوعی وجد و نشاط همراه بوده است (برگر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳۹-۱۲۳).

اگر این تفسیر از مدرنیزاسیون را بپذیریم؛ انگاشت دولت رضاشاه به عنوان صاحب اراده‌ی کامل در اعمال برنامه‌های نوسازی زیر سؤال می‌رود. با اسنادی که در ادامه می‌آیند نشان داده خواهد شد که روند انتقال خوشه‌های آگاهی مدرن و متعلقات انضمامی آن نقش مهمی در مدرنیته‌ای ایرانی در این دوره داشت و می‌توان آن را در فشارهایی که همسایه‌های ایران بر سر مسائل مربوط به زنان وارد می‌کردند پیگیری کرد. یعنی آنچه تحت عنوان مدرنیزاسیون رضا شاهی از آن یاد می‌شود، یک انتخاب کاملاً ارادی و اتفاقی داخلی و درون‌زا نبوده است. یعنی در موارد بسیار فشار

۱ - همان روشنفکرانی (البته آنهایی که توانستند جان به در برند) که در فاصله‌ی کمتر از یک دهه به منتقدان جدی آن برنامه‌هایی که دولت رضاشاه اجرا کرده بود تبدیل شدند. شاید اگر مورد پرسش قرار می‌گرفتند که اعمال دولت همان‌هایی است که شما آنها را توصیه می‌کردید به این توجیه پناه می‌بردند که نحوه‌ی عمل مشکل داشت و نه اصل ماجرا.

همسایه‌ها و به‌طور کلی غرب باعث گرایش به سمت وجوه مختلف مدرنیزاسیون شد. بدین معنا که ابتدا یک موضوع خاص (مثلاً بحث تذکره یا به زبان امروزی گذرنامه‌ی زنان) به‌هیچ‌عنوان مسأله نبود. بلکه این در رابطه با همسایگان پیشرفته‌تر ما مثل شوروی و ترکیه بود که به مرور آن موضوع را تبدیل به مسئله کرد.

این موضوع با مفهوم «انتقال» که به آن اشاره کردیم کاملاً منطبق است. اشاره شد که روند نوسازی در جوامع غیر غربی را می‌توان انتقال مجموعه‌های آگاهی در نظر گرفت. این فرآیند از سمت جوامع «بیشتر مدرن» به سمت جوامع «کمتر مدرن» انجام می‌پذیرد. در دوره‌ی رضاشاه کشورهای ترکیه و شوروی در شرایط مدرن‌تری نسبت به ایران به سر می‌بردند و به همین دلیل این دو کشور از مجاری ورود مدرنیته به ایران محسوب می‌شدند. آنچه باید به آن توجه کرد این است که در هر مرحله‌ای که به دلیل فشارهای همسایه‌ها دولت مجبور به ایجاد تغییر می‌شد، قرینه‌ی این تغییر به‌طور حتم در آگاهی به‌وجود می‌آمد. یعنی این تغییرات ابتدا تضادهایی در آگاهی به‌وجود می‌آورد و سپس از دل این تضادها بازتعریف‌های جدیدی حاصل می‌شد.

نکته‌ای که باید مورد تأمل قرار بگیرد این است که در بررسی این اسناد دو وجه جدید درباره‌ی مسائل زنان به ذهن متبادر می‌شود. نکته اول آنکه کاملاً مشهود است که تا قبل از این دوره مسائل زنان در بسیاری از موارد تبدیل به «مسئله» نشده بود و شاید اگر فشار همسایه‌ها نبود موردی پیدا نمی‌شد تا در مراحل بعدی تبدیل به مسئله شود.<sup>۱</sup> نکته‌ی بعدی این است که از مواردی که برای کارکنان وزارت خارجه در کشورهای همسایه اهمیت بسیار داشت بحث «زنان بدکاره‌ی ایرانی» یا زنانی بود که فریب می‌خورند و به کشورهای همسایه برده می‌شدند. به‌نظر می‌رسد این نوع نگاه کاملاً با فرهنگ آن دوره‌ی ایران و بحث ناموس و پیوند آن با میهن‌پرستی در ارتباط بوده است.<sup>۲</sup> در بحث «ازدواج نسوان ایرانی» با اتباع خارجه نیز گرایشات ناموسی و میهن‌پرستی کاملاً مشهود است. چرا که محتویات بسیاری از آنها ارتباط خاصی به مسائل حقوقی ناشی از ازدواج‌ها ندارد و نگرانی از وضع این زنان که با اتباع خارجی به خصوص افغان‌ها ازدواج کنند باعث مراسلات بسیاری شده است.

بحث تذکره‌ی نسوان بیشترین عنوان مذاکرات سفارتخانه‌ها و کونسولگری‌های ایران در کشورهای همسایه با وزارت خارجه را در یک دوره خاص تقریباً ده ساله‌ی ابتدای حکومت رضاشاه را به خود اختصاص می‌دهد. بیشترین اهمیت را در این میان مسئله‌ی الصاق عکس زن‌ها بر روی تذکره دارد.

به‌عنوان مثال در یکی از نامه‌ها بین سفارت ایران در شوروی و وزارت خارجه این بحث وجود دارد که دولت شوروی از دادن تذکره‌ی بدون عکس امتناع می‌کند و سفارت ایران در جواب از آن دولت مستدعی است که تذکره‌ی زنان بدون الصاق عکس داده می‌شود. همچنین تأکید می‌شود که «دولت ایران کمال جدیت را در رفع این مشکل دارد. اما عوامل الناس از الصاق عکس زوجات خود امتناع دارند و حتی از اخذ تذکره امتناع می‌کنند. سفارت ایران امیدوار است که به مرور رفته رفته عقاید مردم تزکیه شود و دولت شوروی هم متقاعد می‌شود که «فقط» مشخصات زن قید شود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۰۳، کارتن ۶۱، پرونده ۳۴).

این وضع به مرور زمان شدت بیشتری می‌یابد؛ در نامه‌ای که از قونسولگری ولادی قفقاز به وزارت خارجه در اسفند ۱۳۰۵ فرستاده شده این موضوع مشهود است. در این نامه از اجحافات و قانون شکنی‌های که از طرف شوروی در مورد بحث تذکره شده شکایت می‌شود و سپس می‌افزاید: «مسائل معوقه یکی راجع به زنان مسلمان بود که روس‌ها بلیط

۱ - برگردان اشاره می‌کند: از آنجا که هر فردی با برنامه‌ی نهادی اصولاً یکسانی برای زندگیش در جامعه روبروست، کل نیروهای نظم‌نهادی با وزنی کم و بیش یکسان در وجود هر فرد پرورده می‌شود و سنگینی و حجم اقناع‌کننده‌ای برای اعتقاد به درونی شدن واقعیت عینی بوجود می‌آورد (برگر، ۱۳۷۵: ۲۲۳).

۲ - مرزهای ناسیونالیستی مرزهای جنسی نیز هستند. این ویژگی جنسی مسائل قومی، نژادی و ملی است که به‌گفت‌وگو درباره‌ی ارزش‌ها و ویژگی‌ها و ارزش اخلاقی («ما» و «آنها») رونق می‌بخشد. به ویژه رفتار جنسی صحیح مردان و زنان نظام‌های جنسیتی را ایجاد می‌کند که اغلب در قلب فرهنگ جای دارند. زنان ما مادران و دوشیزگان پاک در برابر زنان آنها روسپی‌های کثیف و مردان ما جوانمرد، نیرومند، شجاع در برابر مردان آنها که فاسد، ضعیف، بزدل هستند (ماتیل، ۱۳۸۳: ۱۱۲۱).



اقامت خارج از بلیط شوهر می‌دهند و در جواب مراسله که از طرف این قونسولگری نوشته شده است اظهار می‌کنند که چون کلیتاً در مشرق زمین زن‌ها مظلوم واقع شده‌اند و مردها مسلط بر زن‌ها هستند و اغلب از آنها سوءاستفاده می‌کنند حکومت شوروی به زنان تذاکر علیحده می‌دهد» سپس کونسول ایران متذکر می‌شود که: «این مسئله اثرات سوء در اساس زندگی زناشویی دارد و نتیجه نامطلوب آن [ناخوانا] چون زن بلیط اقامت علیحده از شوهر خود را دارد به محض این که مختصر ناملاپتی از شوهر خود دید از خانه خارج می‌شود» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۳، ک ۶۳، پ ۸).

چنان که ملاحظه می‌شود بحث تذکره‌ی مستقل برای زنان که از طرف دولت شوروی عنوان می‌شود بیشتر به‌عنوان یک مسئله‌ای به اصطلاح ناموسی و در نهایت اخلاقی دیده می‌شود و نگرانی از این است که در چنین صورتی استقلال زنان می‌تواند مشکلاتی را در زندگی زناشویی ایجاد کند. این همان مرحله است که از آن تحت عنوان به‌وجود آمدن تضادها در آگاهی نام بردیم. یعنی ورود یک پدیده‌ی انضمامی (تذکره‌ی زنان) متعلقات خود در حوزه‌ی آگاهی را به همراه دارد که خود به دلیل معارضه با آگاهی‌های قبلی باعث به‌وجود آمدن تضاد در آگاهی می‌شود. جالب توجه است که در این زمان دولت (بر خلاف تصور و بر خلاف قرائت رسمی از اعمال دولت رضاشاه) سعی می‌کند در برخورد با فشارهای همسایه‌ها، کمتر به خواسته‌های آنان جواب مثبت دهند. چنان‌که در جواب این نامه وزارت خارجه عنوان کرده که «توزیع تذکره به نسوان مسلمه برخلاف قانون تذکره دولت علیه است. لهذا وزارت امور خارجه اتخاذ نموده حدالمقدور هیچ‌گونه تغییری را نپذیرفته... و مراتب را به دولت شوروی عنوان کند» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۳، ک ۶۳، پ ۸). اما به نظر می‌رسد که این فشارها از طرف شوروی تمامی ندارد. در نامه‌ی بعدی در ادامه‌ی همان مراسلات قبلی از طرف ژنرال قونسولگری بادکوبه به وزارت خارجه نامه‌ی رمزی فرستاده شده به تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۰۶ مبنی بر این که «خانواده‌های ارامنه را نماینده حکومت (شوروی) در فشار گذاشته تقاضای تذکره برای زن‌های آنها می‌نماید. در این مدت هم با وسایل ممکن جلوگیری شد. رفع آن خیلی مشکل است؛ توجه عاجل را مستعدی است» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۶، کارتن ۶۳، پرونده ۸).

به هرحال دولت ایران مجبور است که در مقابل این فشارها قدم به قدم خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. اینکه اصولاً چرا راه «تطبیق» در نظر گرفته می‌شود و چرا راه «انصراف» نه، به نظر می‌رسد پاسخ روشن باشد. اگر بنا به پیشرفت است پس باید با کشورهای پیشرفته تطبیق پیدا کرد. اما مقاومت دولت در برابر این فشارها نیز جالب توجه است؛ اما در نهایت افزایش فشارها به عقب‌نشینی دولت می‌انجامد. «به موجب تصویب هیئت وزرا مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۰۶ برای نسوان مسلمه‌ی ایرانی که به خارج مسافرت می‌کنند یا در خارج اقامت دارند در صورت اجازه کتبی شوهران و محارمشان و همچنین برای نسوان مسلمه که در خارج مقیمند و شوهر یا محرمی ندارند تذکره‌ی مستقل صادر می‌شود. توضیحاً اشعار می‌دارد برای نسوان هم مانند رجال نسبت به استطاعت ایشان باید تذکره از درجات مختلفه صادر شود. اثر انگشت سبابه قائم مقام عکس خواهد بود» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۷، کارتن ۶۳، پرونده ۱۰). ابتدا به نظر می‌رسد که «اثر انگشت» بتواند جانشین مناسبی برای عکس باشد و تا مدتی نیز مشکل خاصی بروز نکرد. اما فشارهای همسایه‌ها دوباره افزایش پیدا کرد. مرحله‌ی بعد الصاق عکس بود که خود مجدداً مشکل‌آفرین شد. اینکه عکس زن به تذکره الصاق شود موضوع کمی در آن دوره به نظر نمی‌رسید؛ به خصوص در مرز ترکیه این امر مشکل‌آفرین بود. مثال زیر نمونه‌ای از شرایط جدید است؛ «نظمیه ایالت غربی آذربایجان به وسیله تلگراف رمز، راپورت داده است جهت نسوان مسلمه که تذکره صادر می‌شود قونسولگری ترکیه بدون الصاق عکس آنها به تذکره از صدور ویزا خودداری می‌نماید. ضمناً نظمیه مزبور در این خصوص کسب دستور نموده است». وزارت خارجه جواب داده است که «این وزارتخانه اگر چه با الصاق عکس نسوان به تذاکر که به ادارات مراقبت می‌شود ولی در عین حال نمی‌توان قونسول ترکیه را از اجرای قوانین داخلی آنها منع کرد» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۱۳، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳).

از جوابی که وزارت خارجه فرستاده است کاملاً می‌توان موضع دولت ایران را فهمید؛ از کشور همسایه فشاری وارد می‌شود، به مرور با تغییراتی که در سطوح آگاهی به وجود آمده و به تعبیری مدرن‌تر شده فشار وارده را منطقی به نظر می‌رساند و از طرف دیگر حتی اگر منطقی هم نباشد قوانین داخلی آنها را نمی‌توان عوض کرد؛ پس تنها راه دوباره در عقب‌نشینی دیده می‌شود. تبدیل تضادهای آگاهی به آگاهی‌های جدید را می‌توان در مردم عادی نیز دنبال کرد. احتمالاً افراد به مرور زمان در حال عوض شدن بوده‌اند و به تدریج برخی موارد اهمیت نسبی خود را از دست می‌دادند. به‌عنوان نمونه:

«در سواد راپورت نظمیه خوی به نظمیه ایالتی که از طرف وزارت داخله به وزارت خارجه ارسال شده به تاریخ ۱۳/۷/۵ تذکره تحت شماره ۲۵۸۴ به اسم آقاخان کریم‌خان و عیالش بهار خانم در دفتر تذکره این نظمیه جهت مسافرت به اسلامبول صادر مشارالیه تذکره خود را جهت ویزای قونسول دولت جمهوری ترکیه فرستاد. در قونسولگری مزبور، تذکره را به‌عنوان اینکه عکس عیال صاحب تذکره بایست بر تذکره الصاق و با مهر تذکره ممه‌ور و از طرف نظمیه تصدیق شود، ویزا نکرده عودت داد. آقاخان مزبور در این موضوع به نظمیه مراجعه و تقاضای الصاق عکس عیال خود به تذکره و تصدیق آن را می‌نماید. ضمن دستوری راجع به الصاق عکس نسوان مسلمه به تذاکر نرسیده لذا در این مورد و استدعای کسب تکلیف نماید» (۱۳۱۳، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳).

پس از کشف حجاب اوضاع عوض می‌شود و در مورد زنان ایرانی مقیم کشورهای همسایه مثل عراق و سوریه یا حتی زنان مسلمان خارجی که برای زیارت اماکن متبرکه ایران می‌خواستند وارد شوند مدام سؤال می‌شود که آیا نیاز است که در مورد آنان نیز برای الصاق عکس سخت‌گیری شود یا خیر؟ (برای نمونه سند زیر: اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۱۵، کارتن ۵۸، پرونده ۵).

در این زمان دولت دیگر خود به داعیه‌دار مدرنیته تبدیل شده بود. با ارائه‌ی این چند سند تلاش شد تا فشارهای خارجی در تحولات مدرنیته‌ای ایرانی روشن شود. روند ماجرا بدین ترتیب است که ابتدا در پروسه‌ی انتقال موضوعات عادی به «مسئله» تبدیل می‌شوند. مسئله‌ها تضادهایی را در آگاهی به وجود می‌آورد. دولت به تدریج در برابر افزایش فشارها عقب‌نشینی می‌کند و در نهایت خود به داعیه‌دار آن موضوع تبدیل می‌شود. تا قبل از گسترده شدن ارتباطات بین ایران و کشورهای همسایه نظیر ترکیه و شوروی تبادل اطلاعات در مورد وضع زنان کمتر به وجود می‌آمد و در نتیجه این موضوع به «مسأله» تبدیل نمی‌شد. تنها می‌توان به سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا اشاره کرد که در آن شاه حرم را به همراه برده بود و در آن به دلیل مشکلاتی که در اولین دیدار با مقامات روسیه رخ داد، اهل حرم از روسیه به ایران مراجعت کردند و باقی سفر را ناصرالدین شاه بدون زنانش ادامه داد.

به تدریج که ارتباطات بیشتر شد این موضوع اهمیت پیدا کرد؛ بحث تذکره یا گذرنامه‌ی زنان این روند را به روشنی نشان می‌دهد. فشار دولت‌های روسیه (بعد شوروی) و ترکیه برای الصاق عکس زنان به تذکره‌ها به مشکلی جدی تبدیل شد. همان‌طور که اشاره شد ابتدا دولت تلاش کرد تا به طریقی دیپلماتیک و از طریق مذاکره این مشکل را حل نماید. اما وقتی این موضع به دلیل اختلاف با قوانین داخلی آن کشورها امکان ادامه پیدا نکرد؛ دولت ایران مجبور به انتخاب شد. نکته مهم اینجاست که در جریان این مذاکرات «دلایلی» که این دولت‌ها ارائه می‌کردند نیز به داخل دولت منتقل می‌شد و خود این مسئله زمینه‌ی شکل‌گیری آگاهی‌های جدید در نخبگان دولتی می‌شد. موضع دولت شوروی در یکی از مذاکرات کاملاً روشن بود که علت درخواست تذکره‌های مستقل از زنان را ظلمی می‌دانست که در ممالک مشرق زمین بر زنان اعمال می‌شود. در نهایت دولت ایران به این فشارها تن داد و ابتدا با تذکره‌ی مستقل زنان و سپس با الصاق عکس زنان به آن موافقت کرد.

به تضادهای آگاهی که در جریان نوسازی به وجود می‌آید اشاره شد؛ این تضادها در برخورد با حاملان مدرنیته

به وجود می‌آید و به تدریج جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در یکی از اسنادی که ارائه شد مشاهده کردیم فردی حتی قبل از آنکه دولت، قانونی در مورد الصاق عکس وضع کند می‌خواست عکس همسرش، برای دریافت تذکره به آن الصاق شود. می‌توان چنین مواردی را به عنوان نشانه‌های تغییر در آگاهی که به نوبه‌ی خود به ایجاد سیاست‌های جدید دولتی منجر می‌شود در نظر گرفت.

## ۲- نقش روشنفکران در تدوین سیاست‌های نوسازگرایانه‌ی دولت رضاشاه

از نظر برخی از پژوهشگران مفهوم قدرت سیاسی در شرق دارای معنایی ویژه بوده است. این معنا بر مطلق بودن قدرت سیاسی استوار و جنس رابطه را همواره به شکل خداوندگار و رعیت ترسیم نموده است. از این نظر در طول هزاره‌ها هیچ‌گاه قدرت سیاسی مورد پرسش قرار نگرفته و اساس مشروعیت مورد شک و تردید قرار نگرفته است (آشوری، ۱۳۷۷: ۴۴). این مقاله در پی آن نیست که این موضوع را مورد بررسی قرار دهد و صحت و سقم آن را کنکاش کند. اما به نظر می‌رسد وزن مایه‌های ایدئولوژیک این فرضیه همسان با دلایل علمی آن باشد. حتی با قبول این فرض می‌توان انقلاب مشروطه را صرفاً پرسش از قدرت سیاسی در ایران در نظر گرفت. مشروطیت حرکتی است در جهت محدود کردن قدرت سیاسی که احتمالاً قبل از آن حداقل در نظر نامحدود بوده است. اما می‌توان عنوان کرد بحران‌های موجود در دموکراسی پارلمانی مشروطه‌ی ایرانی سرانجام اولویت حکومت ملی مطلقه را بر آزادی تحمیل کرد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۱).

در ابتدا روشنفکران می‌خواستند با ترکیب درهم پیچیده‌ای از برابرخواهی اجتماعی، آزادی خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک در برابر نیروهای مرکز گریز در داخل کشور و استعمار و امپریالیسم هم‌زمان مبارزه کنند (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۰). اما جستجوی راه سریع، شرایط را به سمتی می‌کشاند که یکی از آنها انتخاب شود و در این میان اکثر روشنفکران هنگام انتخاب بین حکومت مقتدر به همراه اصلاحات سریع یا آزادی‌های سیاسی گسترده و تبعات محتمل آن، اولی را برگزیدند. از نظر اتابکی کاربست تجدد آمانه پس از جنگ جهانی اول از ناکامی تلاش‌های اولیه برای ترویج مدرن‌سازی چه از پایین و چه از بالا ناشی می‌شد (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۳). چرا که پیش‌فرض همه‌ی جنبه‌های توسعه وجود یک جامعه منسجم به نام دولت-ملت بود و راه حل به وجود آمدن اش را در آن دوره روشنفکران در دستان «مستبد مصلح» می‌دانستند. حتی حاضر بودند هزینه‌هایی همچون «بستن مطبوعات و انحلال مجلس» را در راه آن بپردازند<sup>۱</sup>.

البته این موضوع از طرفی نیز به محل زندگی اغلب روشنفکران بنام آن دوره که اروپا و به خصوص آلمان بود نیز باز می‌گشت. سال‌های بین دو جنگ جهانی سال‌های بی‌اعتمادی به دولت‌های انتخابی و افزایش امید به دولت‌های اقتدارطلب بود. شاید به همین دلیل سیدضیاء خواستار لقب «دیکتاتور» از احمد شاه شد. در همان روزهای پس از کودتا این سؤال در ذهن روشنفکران بود که چگونه انقلابی و چگونه حکومتی با وضع ایران سازگار است؟ مجله کاوه ادامه‌ی مشروطه پارلمانی را می‌طلبید اما با داشتن رهبری نیرومند؛ حتی اگر شکل استبداد منور را به خود بگیرد. نامه فرنگستان به دنبال مردی قوی است که همه چیز را دگرگون کند. ایران‌شهر نیز رهبری نیرومند را منکر نمی‌شود. حتی اینها نغمه‌ی جمهوری را نیز چاره‌ی درد نمی‌دانند (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۸۱). مجله‌ی نامه فرنگستان صریحاً اعلام می‌کند که باید به دنبال «دیکتاتور عالم» بود؛ مثال‌ها در این مورد فراوان است. داور در روزنامه‌ی خود مرد آزاد، اظهار می‌کند که هرگونه تحول اولویت اقتصاد را می‌طلبد و ریشه‌ی ترقی در صنعت است و نه مدرسه. او تنها راه را تحمیل سیاست ترقی بر جامعه صرف نظر از تمایلات محیط می‌داند. از نظر او ایرانی به میل، آدم نخواهد شد؛ باید سعادت را

۱ - برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: نامه فرنگستان شماره‌های ۴ و ۵ که در مقالات متعدد به آن اشاره شده است. همچنین (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۴).

بر او تحمیل کرد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۲۱). سرتاسر روزنامه‌ها و مجله‌های مهم آن دوره مثل کاوه، ایرانشهر و آینده پُر از چنین پیشنهادهای است. به نظر می‌رسد با اینکه بعدها اغلب روشنفکران به نقد سیاست‌های رضاشاه پرداختند، اما خود همان‌هایی بودند که آن سیاست‌ها را بر دولت او دیکته کردند.

سرمقاله‌ی شماره‌ی اول مجله‌ی آینده‌ی محمود افشار که فردی اندیشه‌ورز است بسیار جالب توجه است. او ایده‌ال جامعه را وحدت ملی می‌داند و زبان فارسی از نظر او باید عمومیت پیدا کند. سایر خواسته‌هایش در این مقاله عبارتند از: از بین بردن اختلافات محلی از حیث لباس و غیره، یکسان‌سازی لباس، تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران، جابجایی ایلات با زبان‌های مختلف برای فارسی کردن آنها و یکجانشین کردن آنها (آینده، شماره ۱: ۱). البته این مقاله در زمانی نوشته شده که هنوز رضاخان سردار سپه است. مثال روشن‌ترین قضیه مربوط به انجمن ایران جوان می‌شود. مرامنامه‌ی جمعیت که در فروردین ۱۳۰۰ منتشر می‌شود شامل موارد زیر است:

۱. استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه‌ی امور مدنی از مسائل روحانی؛ ۲. الغاء کاپیتولاسیون؛ ۳. ارجاع کلیه‌ی امور به محاکم عرفی و عمومی؛ ۴. احداث راه‌آهن؛ ۴. تجدیدنظر در قراردادهای تجارته؛ ۵. توجه مخصوص به معارف، آموزش عمومی، تغییر خط فارسی؛ ۶. رفع موانع ترقی و آزادی نسوان و ۷. اقتباس از قسمت خوب غرب (آرین‌پور، ۱۳۸۷، جلد ۲: ۳۰۴).

سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است: چقدر از سیاست‌های دوره‌ی رضاشاه را می‌توان به شخص او نسبت داد؟ به همین دلیل است که به نظر می‌رسد اگر مجلس و هیئت دولت در این دوره به امور تشریفاتی تبدیل می‌شوند نمی‌توان فقط به شخص رضاشاه خرده گرفت. نهادهای مشروعیت‌بخش دولت عبارت بودند از: ارتش، دیوان‌سالاران، بازرگانان برخوردارانحصار، صاحبان صنایع جدید و بخش‌هایی از روشنفکران. گروه‌های مخالف او شامل روحانیت، ایلات و عشایر، روشنفکران مترقی و طبقه کارگر می‌شد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۷۴). به نظر می‌رسد در این تقسیم‌بندی وجه متمایز دو گروه مخالف و موافق، همان اعتقاد یا عدم اعتقاد به مستبد مصلح باشد.

بحثی که اشاره به آن در اینجا خالی از حسن نیست بحث رابطه دولت و روحانیون است. آنچه مشخص است این است که این رابطه از یک فراز در دوران اولیه به خصوص مواردی همچون واقعه‌ی حرمین شریفین (حمله وهابیه به حجاز) به یک فرود و قطع رابطه از ۱۳۰۶ به بعد منجر شد. واقعه‌ی قم در ابتدای سال ۱۳۰۶ با برخورد رضاشاه با یک روحانی به نام شیخ محمد تقی، واقعه‌ای نمادین از قطع رابطه روحانیت با دولت بود که با فتوای زعیم حوزه قم صحبت در آن مورد حرام اعلام شد و این نشان دهنده‌ی آن بود که روحانیت متوجه شده است که برخوردهای بعدی جدی‌تر خواهد بود. این روند در قضیه سر بازگیری، یکسان شدن لباس، کشف حجاب، تأسیس دانشکده علوم معقول و منقول، امتحان تصدیق طلبگی، تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه و غیره دنبال شد. بارزترین مخالفت سازماندهی شده توسط روحانیون قضیه گوهرشاد بود که آن هم بر سر مسئله کلاه و تغییر آن بود و در کشف حجاب که به ظاهر مسئله‌ای اساسی‌تر بود هیچ مخالفت سازماندهی شده‌ای اتفاق نیفتاد (صلاح، ۱۳۸۴) همچنین (منظورالاجداد، ۱۳۸۰).

در اینکه ارتش، روشنفکران و حتی برخی نخبگان سنتی مثل مهدی‌قلی‌خان هدایت با روحانیون تضادهای فکری داشتند و روش‌های آنان را نمی‌پسندیدند شکی نیست. مثلاً در میان دو گروه اصلی سازنده‌ی ارتش یعنی قزاق‌ها و ژاندارم‌ها از سال‌ها قبل نوعی بی‌اعتنایی و حتی تنفر سنتی نسبت به روحانیون وجود داشت (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۷۰). حتی در بسیاری از موارد نیروهای ارتشی خود ابتکار عمل را در اصطلاحات عرفی به دست می‌گرفتند و برخلاف تصور، مرکز بیشتر نقش تعدیل‌کننده را داشت تا تهییج‌کننده. تیمسار آیرم در اوایل حکومت رضاشاه که او هنوز قصد سازش با روحانیون را داشت، عملاً مذهب را به سرخه می‌گرفت و هیچ سازشی با روحانیون نداشت (اتابکی، ۱۳۸۵).

۱۷۲: در کل تلاش بر این بود که از نفوذ روحانیت بکاهد و آن را به مدرسه‌های دینی و مسجدها محدود کند (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). می‌توان عنوان کرد که روشنفکران در باب گسترش احساسات منفی نسبت به روحانیون نیز نقش زیادی داشتند.

اما باید اشاره کرد روندی که با روحانیت در طول دوره رضاشاه دنبال شد همان روندی بود که با دیگر گروه‌ها و طبقات نسبتاً قدرتمند جامعه حتی خود روشنفکران دنبال شد. به نظر می‌رسد این روند در راستای پروژه‌ی دولت - ملت‌سازی رضاشاه بود که می‌خواست همه‌ی نیروهایی که می‌توانند شکلی از قدرت سیاسی یا اجتماعی در موازات قدرت دولت داشته باشند، کنار گذاشته شوند و یا سرکوب شوند. این مورد از همان ابتدا با برخوردهای شدیدی که با نیروهای مرکز گریز مثل پسیان، جنگلی‌ها، شیخ خزعل، ایلات و عشایر و... انجام شد خود را نشان داد و سپس همان روند در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دنبال شد. برخورد خشونت‌آمیز دولت رضاشاه با مخالفان چنان بوده که مجال را حتی بر ستایش‌گران او نیز تنگ می‌کند.

نکته‌ی دیگری که لازم است در این قسمت ذکر شود؛ ماهیت نوسازی دوران رضاشاه است. ماهیت فرآیند دولت - ملت‌سازی دوره‌ی رضاشاه ناسیونالیسم بود و می‌توان به جرأت گفت که در سال‌های به قدرت رسیدن رضاشاه، ناسیونالیسم در ایران ایدئولوژی بی‌رقیبی بود. درباره‌ی تأثیر روشنفکران در نفوذ ایدئولوژی ناسیونالیسم مطالب فراوانی گفته و نوشته شده است.<sup>۱</sup>

اما درباره‌ی ماهیت ناسیونالیسم این دوره به نظر می‌رسد ذکر چند نکته مفید باشد. گاه نهضت ناسیونالیستی وظیفه‌ی دلهره‌آور به اصطلاح «ملت‌سازی» را بر دوش گرفته است. این کار مستلزم ایجاد یک احساس ملی مشترک در میان گروه‌های قومی و قبیله‌ای، مذهبی و منطقه‌ای است که پیش‌تر خود را از دیگران جدا می‌پنداشتند (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸). یکی از انواع تقسیماتی که برای ناسیونالیسم می‌شمارند دو نوع ناسیونالیسم «مدنی» و «قومی» است. «ناسیونالیسم مدنی احساس تعلق به ملت واحد است. بنا به تعریف تابعیت یا شهروندی در کشور ملی واحد. این احساس میهن‌پرستانه را غالباً به علت همبستگی جامعی که میان شهروندان به وجود می‌آورد می‌ستایند. معمولاً موجب غیرت و تعصب می‌شود و در صورت لزوم منبع الهام شهروندان برای ایثار و فداکاری در راه ساختن کشور مدرن است که همه اعضایش از حقوق سیاسی مشابهی برخوردارند و آزادی‌هایشان تضمین شده است... اما ناسیونالیسم قومی نوعی ناسیونالیسم بر پایه‌ی عضویت در اجتماع قومی واحد قرار دارد و یکی از انواع ایدئولوژی‌های انحصارطلبانه است» (ماتیل، ۱۳۸۳: ۳۲۱). مهم‌ترین خصلت‌های ناسیونالیسم مدنی را کلیت، لیبرالیسم و اتکا به اقتدار دنیوی به جای اقتدار دینی می‌شمارند. زبان واحد نقشی اساسی در آن دارد و در نهایت گسترش سواد و چاپ از مروجان اصلی آن به شمار می‌رود (ماتیل، ۱۳۸۳: ۳۲۲). با توجه به موارد یاد شده به نظر می‌رسد ناسیونالیسم دوره‌ی رضاشاه از جنس ناسیونالیسم مدنی است. با توجه به شاخص‌های ناسیونالیسم مدنی از سه شاخص آن یعنی لیبرالیسم، کلیت و اقتدار دنیوی به جای اقتدار دینی، دو شاخص یعنی کلیت و اقتدار دنیوی با درجات بسیار بالا و لیبرالیسم با درجات پایین اعمال شده است. اتفاقاً به دلیل در نظر نگرفتن همین شاخص است که ما در دوره‌ی رضاشاه نه برای مردان حقوقی سیاسی می‌بینیم و نه وارد شدن زنان به حوزه‌ی عمومی برایشان حقوق سیاسی به بار آورد. اما در این فرآیندها تلاش بر این است که اولاً همه‌ی افراد کشور به عنوان یک شهروند در چارچوب دولت - ملت قرار بگیرند و ثانیاً تلاش می‌شود تا این حضور در دایره‌ی جامعه‌ی مدنی سازوکاری قانونی داشته باشد.

۱ - بهترین منبع در این زمینه کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران نوشته‌ی فاطمه صادقی است. گرچه این کتاب به تأثیر گفتمان ناسیونالیستی بر هویت جنسیتی می‌پردازد اما گستردگی اندیشه‌های ناسیونالیستی را به خصوص در فصل سوم به خوبی نشان می‌دهد.

## نتیجه‌گیری

تاریخ‌نگاری ایدئولوژی‌زده باعث می‌شود که نه تنها گذشته چراغ راه آینده نباشد؛ بلکه به طریق اولی راه‌های رفته دوباره مکرر می‌شوند و بی‌راهه‌ها راه می‌نمایند. در این مقاله تلاش شد تا در راستای گریز از این جنس تاریخ‌نگاری، دو نکته در روند نوسازی‌های دوره‌ی رضاشاه روشن شود. اول اینکه بر خلاف تصور دولت اراده‌ی تمام‌عیاری را برای درپیش گرفتن پروژه‌ی نوسازی صاحب نبود و فشار همسایه‌ها در این میان نقش مهمی داشت. دلایل این مدعا در اسناد مربوط به زنان در این دوره جستجو شد. ثانیاً در بحث نوسازی‌های دولت در سیاست باید اشاره شد که تدوین این سیاست‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر روشنفکران این دوره بود و دولت رضاشاه به نوعی مجری این سیاست‌ها بود. هر چند به نظر نمی‌رسد شیوه‌ی سبانه‌ی اجرای این سیاست‌ها به روشنفکران (به جز آن‌هایی که در دولت مسئولیت بالایی داشتند مثل علی اکبر داور) ربط چندانی داشته باشد. نه تنها در سیاست بلکه در سایر وجوه نوسازی رضاشاه این تأثیرپذیری مشهود است. همچنین روشنفکران سهم زیادی را در قرار گرفتن ایدئولوژی ناسیونالیسم در محوریت الگوی توسعه‌ی دولت رضاشاه داشتند. به نظر می‌رسد حکومت مقتدر به همراه اصلاحات سریع پس از مشروطه به تدریج در مرکز خواسته‌های آنان قرار گرفت و آنها تبلور آن را در شخص رضاشاه یافتند. اما آنچه که از چشم روشنفکران نباید پنهان می‌ماند این بود که تجدد آمرانه در نهایت الزامات ماهیتی خویش را بر دیگر امور ترجیح می‌دهد و تفسیر خود در هر موردی را واقعیت محض می‌پندارد. به هر حال روشنفکران گرچه خود نخستین قربانیان تجدد آمرانه‌ی رضاشاه شدند؛ اما مسئولیت‌شان نیز در قبال محتوای دولت رضاشاه کم نبود.

## منابع الف) فارسی

۱. آبراهامیان، بیرواند (۱۳۸۱)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی؛ محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، **تجدد آمرانه**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۳. آربین‌پور، یحیی (۱۳۸۷)، **از صبا تا نیما**، تهران: زوار.
۴. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۳، کارتن ۶۱، پرونده ۳۴.
۵. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۶، کارتن ۶۳، پرونده ۸.
۶. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۷، کارتن ۶۳، پرونده ۱۰.
۷. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۱۲، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳.
۸. **اسناد وزارت خارجه**، سال ۱۳۱۵، کارتن ۵۸، پرونده ۵.
۹. آشوری، داریوش (۱۳۷۷)، **ما و مدرنیت**، تهران: صراط.
۱۰. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، **تبارشناسی هویت جدید ایرانی**، تهران: علمی فرهنگی.
۱۱. آینده، شماره ۱، ص ۱.
۱۲. برگر، پیتر؛ لوکمان، توماس (۱۳۷۵)، **ساخت اجتماعی واقعیت**، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی فرهنگی.
۱۳. برگر، پیتر و دیگران (۱۳۸۱)، **ذهن بی‌خانمان**، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نشر نی.
۱۴. بهنام، جمشید (۱۳۷۹)، **برلنی‌ها**، تهران: فرزانه روز.
۱۵. صادقی، فاطمه (۱۳۸۴)، **جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران** (دوره پهلوی اول)، تهران: قصیده سرا و روشنگران.
۱۶. صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، **کشف حجاب**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۷. فوران، جان (۱۳۷۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۱۸. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳)، **دائرة المعارف ناسیونالیسم**، ترجمه گروه مترجمان، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت خارجه.
۱۹. منظورالاجداد، محمد حسین (۱۳۸۰)، **سیاست و لباس**، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۰. نامه فرنگستان، شماره‌های ۴ و ۵.

# تحلیل سخنان حسن روحانی و باراک اوباما در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تأثیر آن بر روابط آتی ایران و آمریکا براساس «نظریه کنش گفتار»

سیده لیلا موسوی\*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران

هومن نیری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

## چکیده

در سال‌های اخیر تحلیل سخنان مقام‌های سیاسی جهان و تأثیر آن بر روابط کشورها با یکدیگر به شدت مورد استقبال گرفته است. در این راه یکی از نظریه‌های مطرح برای تحلیل نظریه کنش گفتاری «آستین» است. نظریه‌ای که با گذشت زمان اهمیت آن بیش از پیش گشته و امروز به عنوان یکی از نظریه‌های مطرح در عرصه زبان‌شناسی و تحلیل سخنرانی‌های مقام‌های سیاسی در خصوص موضوعات مختلف به شمار می‌رود. در این مقاله تلاش می‌شود تا با استفاده از نظریه آستین و نوع نگاه وی و «سرل» یکی دیگر از نظریه‌پردازان مطرح کنش گفتار به زبان به عنوان عاملی برای کنش به تحلیل سخنان روسای جمهور دو کشور ایران (حسن روحانی) و ایالات متحده آمریکا (باراک اوباما) پرداخت. بعد از طرح مساله در ابتدای مقاله تلاش خواهد شد تا با تعریف و بررسی نظریه کنش گفتار و موضوعاتی که پیرامون آن وجود دارد و دسته‌بندی سخنان روسای جمهور بر اساس ماهیت و بار معنایی جملات در قالب کنش‌های اعلامی، تعهدی، عاطفی و ... به تحلیل سخنان روسای جمهور دو کشور پرداخته شود و در نهایت با تحلیل این سخنان به نوع نگاه دو طرف و کشورهایشان درباره یکدیگر و احتمال تغییر روابط میان ایران و آمریکا در آینده نزدیک دست یافت.

## کلیدواژه‌ها

روابط ایران و ایالات متحده، نظریه کنش گفتار، جان آستین، حسن روحانی، باراک اوباما.

\* Email: moosavi\_l85@yahoo.com

## مقدمه

روابط ایران و ایالات متحده آمریکا اکنون سال هاست که در وضعیتی دشوار قرار دارد؛ با وقوع انقلاب اسلامی و حوادث پس از آن به‌ویژه بحران گروگانگیری که به قطع ارتباط دیپلماتیک میان دو کشور انجامید این دو کشور همواره در بسیاری از مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. دو متحد سابق که زمانی نزدیک‌ترین روابط را با یکدیگر داشتند حالا سال هاست که راه خود را از یکدیگر جدا کرده‌اند. بعد از انقلاب آنچه بیش از هر چیز دیگر میان ایران و آمریکا مشاهده می‌شود، دشمنی است. از مرگ بر آمریکا و سخنان تند مقام‌های ایرانی علیه آمریکا گرفته تا محور شرارت خواندن ایران توسط جورج بوش رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده. به‌همین دلیل است که روسای جمهور کنونی دو کشور از بلندی دیوار بی‌اعتمادی میان دو طرف سخن می‌گویند. با وجود تلاش‌های مقطعی در برخی برهه‌های تاریخی برای بهبود روابط میان ایران و ایالات متحده تا چندی قبل یخ روابط سیاسی میان دو کشور آب نشده بود. اما با تغییر فضای سیاسی ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن حسن روحانی و سخنان باراک اوباما در مورد آمادگی برای بهبود روابط به نظر می‌رسد، شاید اوضاع در حال تغییر باشد. روابط ایران و آمریکا در سال‌های اخیر به شدت تحت تاثیر موضوع هسته‌ای ایران و اعمال تحریم‌های شدید آمریکا علیه کشورمان بوده است. در چنین فضایی حضور روسای جمهور دو کشور در نشست شصت و هشتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سخنرانی آنها- به‌ویژه سخنانی که محتوای آن به روابط دو کشور و سیاست خارجی آنها ارتباط داشت- مورد توجه بسیاری قرار گرفت. بسیاری این سخنان را نشانه چراغ سبز دو کشور به یکدیگر برای بهبود تلقی کردند. با توجه به اهمیت این موضوع است که در این مقاله سعی خواهد شد تا با استفاده از یکی از موفق‌ترین نظریه‌های زبان‌شناسی در امر تحلیل سخنان مقام‌های سیاسی یعنی نظریه کنش‌گفتار آستین به تحلیل سخنان روحانی و اوباما در سازمان ملل بپردازیم. نظریه‌ای که آستین آن را در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی و در کتاب چگونه کلمات کار انجام می‌دهند؟ برای نخستین بار بیان داشت اما تنها با گذشت زمان بود که بر اهمیت آن افزوده شد و امروز کاربردهای بسیاری در شاخه‌های مختلف از ادبیات تا سیاست دارد.

زبان فقط برای نشان دادن واقعیت استفاده نمی‌شود؛ بلکه در انجام کنش‌ها نیز کاربرد دارد. صحبت کردن، عمل کردن بر روی دیگری است. این جمله را شاید بتوان به‌عنوان بحث محوری نظریه کنش‌گفتار در نظر گرفت. نظریه کنش‌های زبان از این تفکر که کوچک‌ترین جزایر ارتباطات انسانی، تحقق برخی از انواع کنش (بیان غیر مستقیم) بیان تأثیری است، منشا می‌گیرد. کنش غیرمستقیم چیزی است که هم‌زمان با سخن‌گفتن انجام می‌گیرد؛ در حالی که کنش تأثیری با صورت گرفتن تأثیر مورد نظر محقق می‌شود. به این ترتیب سخن گفتن به معنای عمل کردن است. اثرگذاری تأثیری است که توسط سخن بر روی شنونده اعمال می‌شود (آلفا عثمان بری، برگرفته از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ). با توجه به همین اهمیت زبان است که امروز تحلیل سخنان مقام‌های سیاسی را به‌عنوان یکی از راه‌های اصلی دریافت پیام آنها و کشورشان قلمداد می‌کنند و به دقت مورد بررسی قرار می‌دهند.

## مباحث نظری

زبان، کاربرد آن در زندگی روزمره و اهمیت آن برای پی بردن به نیت انسان‌ها و خواست و اراده‌ی آنها در انجام کنش‌های بعدی موضوعی است که امروزه مورد توجه بسیاری از تحلیل‌گران در شاخه‌های مختلف علمی از زبان‌شناسی تا فلسفه و سیاست قرار گرفته است. همان‌گونه که ویتگنشتاین اظهار می‌دارد بهترین راه فهمیدن زبان همان سخنان روزانه و متداول است که آدمیان به کار می‌گیرند (کازمی، ۱۳۸۶: ۲۱۶). از طریق سخنان بیان شده و تحلیل آن می‌توان به مسائل بسیاری پی برد. فرگه نیز با تاکید بر این موضوع معتقد بود زبان محملی است که معنا را



انتقال می‌دهد. زبان در حقیقت به گونه‌ای یکسان قابل فهم است. به این معنا که هرکس در بهره‌گیری از زبان تبحر و مهارت کافی پیدا کند، می‌تواند به درک واحدی از عبارات و جملات صریح آن داشته باشد (کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۶). امروزه یکی از دیدگاه‌های معناشناسی که بر پایه آن متون مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد نظریه کنش گفتار است. این نظریه توسط «جان آستین» که یکی از فلاسفه مکتب آکسفورد است مطرح شد. آستین خود تحت تاثیر فلسفه زبان متعارف بود؛ جریانی که به نقد پوزیتیویسم منطقی پرداخت. پوزیتیویست‌ها یا همان عینیت‌گرایان به معیار تحقیق‌پذیری برای تشخیص معنی‌داری یا بی‌معنایی صورت‌های زبانی قایل بوده‌اند (آیر ۱۹۹۴ به نقل از پهلوان نژاد و رجب‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۸). با توجه به همین ریشه‌های مشابه زبانی کنش گفتار و تحلیل گفتمان است که هلسینگ اسمیت اظهار می‌دارد که کنش گفتار باید بتواند با نظریه گفتمان هماهنگ شود، زیرا کنش گفتارها در نهایت به عنوان واحدهای زبانی قابل شناسایی هستند. بنابراین باید بتوان آن را در قالب گفتمان گنجاند. از نگاه وی روش تحلیل گفتمان و کنش گفتار مشترکات فراوانی با یکدیگر دارند و به نوعی می‌توانند مکمل یکدیگر قلمداد شوند (smith, 1991: 2).

آستین خود از پیشگامان فلسفه زبان متعارف بود؛ وی در کتاب «چگونه با واژگان کار انجام دهیم» با اتخاذ رویکرد کاربردگرایانه به زبان اعلام کرد که اولاً جملات خبری تنها جملات اصلی معنی‌دار زبان نیست و ثانیاً تعیین ارزش صدق و کذب همه جملات ممکن نیست؛ زیرا هدف گوینده از بیان جملات کنشی توصیف خود عمل است نه توصیف یک وضعیت یا حالت. بر این اساس، آستین جملات را به دو دسته اخباری و اجرایی تقسیم می‌کند و ویژگی‌های بیان‌های اجرایی را اینگونه بیان می‌کند. بیان‌های اجرایی صدق و کذب‌پذیر نیستند؛ بلکه متناسب با نامتناسب هستند. در بیان‌های اجرایی از افعال کنشی مانند قول‌دادن، اعلام‌کردن، اخطار دادن و غیره استفاده می‌شود و این افعال در صورتی که در زمان حال ساده و با فاعل اول شخص به کار روند؛ بیان‌های اجرایی یا کنشی هستند. در نظریه آستین معنی هر جمله شامل سه بخش می‌باشد: کنش بیانی، کنش غیربیانی و کنش تأثیری (آستین، ۱۳۴۹: ۲۶۰-۲۴۲). این نظریه زبانی، با تحلیل اوضاع مختلف کارهایی که می‌توانیم با کلمات انجام دهیم، سروکار دارد. فیلسوفان بر این باور بوده‌اند که زبان به کار گرفته می‌شود تا جهان را بازنمایی کند؛ یعنی نشان دهد که چه هست و چه نیست. به همین دلیل، حقیقت مفهوم مرکزی فلسفه‌ی زبان بوده است. اما این نظریه مصمم است بسیاری از کارهای دیگری را که با کلمات می‌توانیم انجام دهیم، نشان دهد (سرل، ۱۳۸۵: ۸). نظریه مذکور را می‌توان به مثابه حلقه‌ی ربطی در نظر گرفت که نظریه‌های انتزاعی زبان‌شناسی را با واقعیات و مشاهدات عینی که بر چگونگی کاربرد زبان مبتنی است، پیوند می‌دهد (پایا، ۱۳۸۳: ۱۶).

آستین تصویر جدیدی از تحلیل محتوا ارائه کرد؛ محتوا و مفهوم، در رابطه با قراردادهای زبانی که با کلمات یا جملات ساخته می‌شوند شرح داده می‌شود. موقعیتی که در آن گوینده به طور واقعی، بعضی چیزها را به شنونده می‌گوید، که به نیت گوینده مربوط می‌شود. عقیده‌ای که معتقد است معنا میان این روابط وجود دارد، به طور موفقیت‌آمیزی در مفهوم کنش‌ها به تصویر کشیده شده است. بیان جمله، به‌کارگیری قراردادهای زبانی است، گوینده با نیت خود، کنش زبانی را برای شنونده ایجاد می‌کند. تحلیل محتوا از این نظر منحصر به فرد است که محتوا از طریق بعضی اشکال ساده‌سازی، قابل توضیح دادن نیست. در تحلیل محتوای تقلیل یافته، پیچیده‌گی‌های محتوا با جمله‌ای بیان می‌گردد که به‌وسیله معیار خاصی به چیزی دیگر غیر از آن چیزی که هست تقلیل می‌یابد. جدی‌ترین تقلیل‌گرایان، پوزیتیویست‌های منطقی هستند. طبق نظر وارنک (۱۹۶۹) با اصول اثباتی، پوزیتیویست‌های منطقی، پیچیدگی‌های محتوایی جمله را به امور اثبات‌پذیر تقلیل می‌دهند و جمله اثبات‌ناپذیر را به صحبت‌های کاملاً مهممل محکوم می‌کنند. همچنین تراسکی، رهیافت تقلیل‌گرایی را می‌پذیرد و از محتوای یک جمله برحسب حالتی از امور

که جمله با آن مطابقت دارد دفاع می‌کند. معناشناسان مدرن، حقیقت مشروط نظریه توضیح محتوای جمله روسل و نظریه ارتباط ایجاد کردن بین مفهوم جمله با واقعیت یا حالت امور تراسکی - روسل را اقتباس کرده‌اند. داوتی، وال، و پیتنز (۱۹۸۶) می‌گویند، توضیح دادن محتوای یک جمله، تصریح کردن شرایط حقیقی آن است تا شرایط لازم و کافی برای حقیقت آن جمله را نشان بدهد. از سوی دیگر، آستین، سعی می‌کند تا کلیت کنش گفتاری را در کلیت موقعیت گفتاری شرح دهد و در مقابل بیش از حد ساده‌سازی پیچیدگی‌های محتوا، به خصوص، با تقلیل دادن محتوا به محتوای توصیفی هشدار دهد (Oishi, 2006: 1-2). از نظر آستین تمام اظهارات زبانی از سنخ اظهارات کنشی و از مقوله فعل بوده، به همین دلیل نظریه کنش گفتاری برای تحلیل همه افعال زبانی به کار می‌رود. از نظر آستین، کنش گفتار یعنی پاره‌گفتار با معنی‌ای که به آن کنش بیانی گفته می‌شود؛ این پاره‌گفتار با معنی دارای بار قراردادی است که به آن کنش غیربیانی گفته می‌شود و این جمله‌ی با معنی به بعضی از امور غیر قراردادی، بار قراردادی می‌دهد که آن را کنش پس بیانی می‌نامد (آستین، ۱۳۴۹: ۱۵۰). مطالعات دقیق‌تر و عمیق‌تر آستین نشان داد که تقسیم اظهارات به اخباری و کنشی نیز نادرست است، زیرا تمام آنچه وی درباره اظهارات کنشی صادق می‌دانست درباره اظهارات اخباری نیز صادق است. آستین در تحلیل بیش‌تر چنین جمله‌هایی شرح داد که می‌توان در تحلیل جمله‌های کنشی خطا کرد؛ زیرا مساله‌ای گسترده‌تر از صدق و کذب در آنها مطرح شده است. اگر فردی غیر از شهردار، جاده را باز اعلام می‌کرد و اگر جاده‌ها از نظر قانونی نمی‌توانستند از این طریق باز شوند، اعلام جمله‌ی این جاده باز است به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسید یا ناموفق می‌ماند (استیور، ۱۳۸۴: ۱۶۷). او سپس به این نتیجه رسید که در میان اظهارات زبانی، طبقه مهمی وجود دارد که ظاهرش مثل جمله‌ی خبری است؛ اما نه صادق است و نه کاذب. زیرا قصد گوینده از ادای این جمله‌ها، توصیف وضع و حال یا واقعیت نیست، بلکه انجام فعل است. برای مثال، اگر کسی بگوید قول می‌دهم شما را ببینم، قصد او از این جمله‌ی خبری توصیف وعده یا حکایت کردن از وعده نیست، بلکه با همین جمله وعده می‌دهد و فعل را تحقق می‌بخشد (سلیمی‌نوه، ۱۳۸۳: ۵۳). توجه کردن به این نکته آستین را بر آن داشت که به جای تمایز قائل شدن میان گزاره‌های توصیفی و ارزشی، تقسیم‌بندی دیگری را مطرح کند. از نظر او، اظهارات هر گوینده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد، اظهارات اخباری و اجرایی. برای تمایز میان این دو دسته هم می‌توان ملاک‌هایی را در نظر گرفت.

۱. اظهارات اخباری صدق و کذب‌پذیرند؛ اما اظهارات اجرایی صدق و کذب‌پذیر نبوده و متناسب و نامتناسبند؛ مثلاً جمله‌های برف سفید است یا ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد قابل تصدیق یا تکذیبند؛ اما جمله‌ی شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم قابل تصدیق و تکذیب نیست، بلکه متناسب یا فاقد تناسب است، بدین معنی که اگر تحت شرایط خاص مانند اعلام رضایت قبلی طرفین انجام شود، متناسب و بجاست و اگر هر یک از شرایط لازم تحقق نیابد، فاقد کارایی لازم و نابجا خواهد بود.

۲. معمولاً در اظهارات اجرایی از افعال خاصی مثل قول دادن، اعلام کردن، اخطار کردن استفاده می‌شود؛ مثلاً فردا را عزای عمومی و تعطیل رسمی اعلام می‌کنم. یا قول می‌دهم هرگز دورغ نگویم. در حالی که در اظهارات اخباری غالباً از افعال توصیفی و ایستا استفاده می‌شود؛ مثلاً آسمان آبی است یا هوا سرد است.

۳. در اظهارات اجرایی گوینده با اظهار خویش به خودی خود عملی را انجام می‌دهد و مثلاً وعده‌ای می‌دهد یا تهدید می‌کند؛ یعنی اظهارش از مقوله‌ی انجام دادن است؛ در حالی که در اظهارات اخباری یک واقعیت (یا خلاف واقعیت) بیان یا توصیف می‌شود (پهلوان‌نژاد، رجب‌زاده؛ فخر روحانی، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

آستین، سرل و گریس استدلال نمودند که اگر سخن گفتن و نوشتن از منظر کاربردی/پراگماتیستی، به عنوان فعالیت‌های زبان‌شناختی که توسط نویسندگان و گویندگان صورت می‌پذیرد، نگریسته شوند، در آن صورت می‌توانند

حداقل متشکل از دو کنش تلقی شوند. نخست آنکه نویسنده یا گوینده در هنگام بیان مطلبی و بیان کلمات، جملات و استدلال‌ها و نظریه‌ها و اموری همانند آن، آنها را با معنای گفتاری یا گزاره‌ای خاصی (یعنی با معنا و دلالت خاصی) مطرح می‌سازد. کنش دوم که برای اسکینر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، آن است که نویسنده در سخن گفتن یا نوشتن کلمات، جملات، استدلال‌ها و امثال آن، در حال انجام کاری است؛ او آن کار را با منظور یا با بار قصد شده‌ای انجام خواهد داد. آستین این امر را بار غیرگفتاری کنش زبانشناختی خواند که با معنای گفتاری هماهنگ / هم‌پایه است. او اظهار نمود شرط لازم برای فهم یک گوینده یا نویسنده تضمین توجه به بار غیرگفتاری بیان می‌باشد (حقیقت، ۱۳۸۷: ۳۷۸).

## انواع کنش‌های گفتاری از دیدگاه سرل

سرل یکی دیگر از نظریه‌پردازان مطرح کنش‌گفتار است که دیدگاه‌هایش با توجه به شفافیت بیشتر نسبت به آستین و امکان به کارگیری ساده‌تر آن در سال‌های اخیر مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. بافت یا فحوای کلام یکی از مهم‌ترین عواملی است که در تقسیم‌بندی انواع کنش‌های گفتاری در دیدگاه سرل اهمیت دارد. چگونگی شکل‌گیری بافت یک کنش گفتار با ماهیت و مقصود از تولید آن کنش در تعامل است. مثلاً اینکه آیا کنش یک عمل اجتماعی صرف است یا خیر و یا اینکه آن کنش در بر دارنده چه نوع عمل اجتماعی می‌باشد (اسبیس، ۲۰۰۲). به همین دلیل است که در بررسی کنش‌های گفتاری متون مختلف لازم است نوع بافت در بردارنده کنش گفتار و نوع عمل اجتماعی مورد نظر از تولید آن مورد توجه دقیق قرار گیرد. سرل در بسط نظریه کنش گفتار اقدام به طبقه‌بندی کنش‌های گفتاری در پنج حیطه مختلف به شرح زیر نمود (سرل، ۱۹۶۹).

### ۱- کنش اظهاری

در کنش‌های گفتاری اظهاری گوینده تعهد خود را نسبت به صدق گزاره‌هایی که اظهار می‌دارد نشان می‌دهد. گوینده از طریق این نوع کنش به مقایسه محتوای گزاره‌ای، با جهان خارج می‌پردازد و باور خویش را نشان می‌دهد. برخی فعل‌های به کار رفته برای بیان کنش‌های گفتاری اظهاری عبارتند از: بیان کردن، تایید کردن، گفتن، بودن، صبر کردن، شنیدن، باز کردن و انتظار داشتن (پهلوان‌نژاد، رجب‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

### ۲- کنش ترغیبی

هدف غیربیانی این کنش، ترغیب مخاطب برای انجام کاری و قرار دادن شنونده در حالت تکلیف و اجبار برای انجام عملی است؛ یعنی گوینده می‌خواهد شنونده کاری انجام دهد. گوینده سعی می‌کند تا کاری کند که چیزهایی انجام شود و جهان را با محتوای گزاره‌ای که شامل عمل آتی شنونده می‌باشد، تطبیق بدهد. کنش ترغیبی خواست‌ها و تمایلات گوینده را بیان می‌کند. نمونه بارز کنش ترغیبی را می‌توان در پرسش‌ها یا درخواست‌ها مشاهده کرد. مثال: ۱- به آنها، زنان و مردان با شرافتی که برای فرزندان خویش همان چیزهایی را می‌خواهند که ما برای کودکان خویش می‌خواهیم، باید امید بدهیم.

۲- آیا تولید این سلاح‌های مرگبار و انباشت آنان در زرادخانه‌ها برای توسعه صلح و دموکراسی است؟

ابزارهای شناخت کنش ترغیبی عبارتند از: من اجازه می‌دهم که، من اخطار می‌کنم که، من به ... نصیحت می‌کنم که، من پیشنهاد می‌کنم که، من تقاضا می‌کنم که، من تکرار می‌کنم که، من توصیه می‌کنم که، من دستور می‌دهم که، من دعوت می‌کنم که، من سوال می‌کنم که، من هشدار می‌دهم که و ... (پهلوان‌نژاد، اصطهباناتی، ۱۳۸۷).

### ۳- کنش تعهدی

این کنش مربوط به متعهد کردن خود گوینده برای انجام دادن عملی در آینده است. گوینده با قول دادن، سوگند خوردن و اعمالی نظیر این، متعهد می‌شود که در گوینده کاری را انجام بدهد. هدف این کنش تطبیق دادن جهان با محتوای گزاره‌ای عمل آتی شنونده می‌شود. مثال:

۱- من متعهد می‌شوم که دو کشور دموکراتیک اسرائیل و فلسطین در کنار یکدیگر در صلح و امنیت زندگی کنند. ابزارهای تسهیل شناخت کنش تعهدی عبارتند از، من تعهد می‌دهم که، من دعوت می‌کنم که، من قسم می‌خورم که، من قول می‌دهم که، من متعهد می‌شوم که ... (پهلوان نژاد، اصطهباناتی، ۱۳۸۷).

### ۴- کنش اعلامی

هدف از کنش‌های اعلامی، اعلام شرایط تازه‌ای برای مخاطب یا مخاطبان (و جهان خارج) به وسیله گوینده می‌باشد. بدین معنی که هم‌زمان با بیان آن شرایط انطباقی بین زبان و جهان خارج روی می‌دهد؛ البته صرف بیان شرایط تازه به منزله‌ی انجام یک کنش اعلامی نیست؛ بلکه شرایطی برای تحقق آن لازم است که از آن جمله می‌توان به صلاحیت گوینده برای بیان شرایط جدید اشاره کرد؛ به عنوان نمونه به کنش‌های اعلامی زیر توجه کنید:

- ۱- شما را به عقد دائم یکدیگر در می‌آورم.
- ۲- آغاز جنگ را اعلام می‌کنم (پهلوان نژاد؛ رجب‌زاده؛ فخر روحانی، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

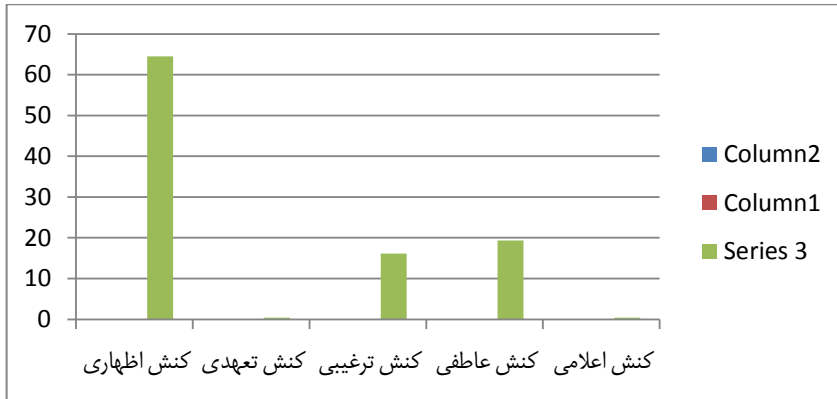
### ۵- کنش عاطفی

هدف کنش عاطفی بیان حالتی روانی است که شخص در آن سهیم شده است. گوینده احساس خود را از طریق قدردانی، عذرخواهی، تبریک، ناسزا و جز این‌ها بیان می‌کند. با بیان هر گزاره (با فرض حقیقی بودن آن)، در شخص احساسی بوجود می‌آید؛ یا خوشحال می‌شود یا افسوس می‌خورد یا ... . افعال کنش عاطفی شامل بیان آرزو، تشکر کردن، معذرت خواستن، سلام کردن، احترام گذاشتن، فرض داشتن، تامل کردن، متضمن چیزی بودن، پیش‌بینی کردن، خشنود شدن، تبریک گفتن، تردید داشتن، تسلیم شدن و ... است. من خشنود هستم که و من معذرت می‌خواهم که ... از ابزارهای تسهیل شناخت کنش عاطفی هستند (زرقانی؛ اخلاقی، ۱۳۹۱: ۶۹).

## تحلیل مواضع اوباما در مجمع عمومی سازمان ملل متحد

باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا سخنان خود در نشست شصت و هشتم این سازمان را با ارائه مواضع کلی این کشور در سطح بین‌المللی آغاز کرد. هدف از تشکیل سازمان ملل متحد، بحران در کشورهای مصر و سوریه، تروریسم، مساله روابط پر کشمکش فلسطینیان و اسرائیل و لزوم ایجاد ثبات در منطقه خاورمیانه همراه با لزوم خروج نیروهای نظامی آمریکایی از منطقه دیگر محورهای سخنان رئیس‌جمهور ایالات متحده در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. اما بخش مهمی از سخنان باراک اوباما را مسائل مرتبط با ایران از جمله روابط دو کشور و به‌ویژه آینده موضوع هسته‌ای ایران و حل این موضوع تشکیل داد. ادبیات رئیس‌جمهور آمریکا در این نشست در مورد ایران به باور بسیاری متفاوت از سخنان پیشین باراک اوباما و دیگر روسای جمهور این کشور به‌ویژه سلف او جرج دبلیو بوش در مورد ایران بود. اوباما در این سخنرانی برخلاف دفعات گذشته صحبتی در خصوص تهدید ایران نکرد؛ از رهبری انقلاب ایران و مواضع سخن گفت و از آمادگی ایالات متحده برای تعامل با ایران و حل موضوع هسته‌ای. در ادامه و در غالب نمودار زیر می‌توان به ماهیت سخنان اوباما در مجمع عمومی براساس تقسیم‌بندی ۵ گانه‌ای که آستین در دیدگاه‌های خود مطرح کرده و در بخش نظری بدان اشاره داشتیم پی برد.

## نمودار تحلیل سخنان باراک اوباما براساس کنش های گفتاری ۵ گانه آستین



نمودار درصدی سخنان باراک اوباما در خصوص ایران

۶۴/۵۱	کنش اظهاری
۰۰/۰۰	کنش تعهدی
۱۶/۱۲	کنش ترغیبی
۱۹/۳۵	کنش عاطفی
۰۰/۰۰	کنش اعلامی

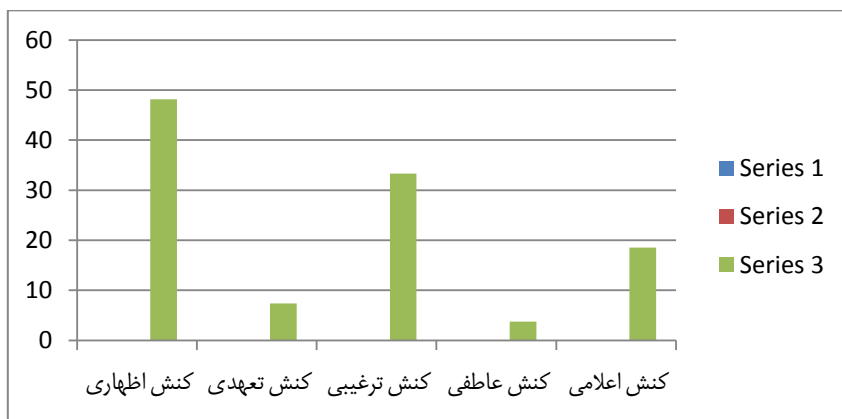
همان طور که در نمودار فوق قابل مشاهده است بیشترین کنش را در ادبیات رئیس جمهور آمریکا کنش اظهاری که به بیان نقطه نظرات و اعتقادات می پردازد به خود اختصاص داده است. به این ترتیب می توان گفت بیش از نیمی از سخنان باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا به تبیین نقطه نظرات و سیاست های آمریکا در خصوص ایران اختصاص یافته است. کنش ترغیبی کنشی است که برای همراه کردن دیگران با عقاید خویش به کار می رود. رئیس جمهور آمریکا ۱۶/۱۲ درصد از سخنان خود در مورد ایران را به این کنش اختصاص داده است که بیان کننده ی خواست ها و تمایلات ای کشور در زمینه رابطه با ایران است. ۱۹/۳۵ درصد از سخنان رئیس جمهور ایالات متحده در رابطه با ایران را کنش عاطفی تشکیل می دهد که نشان دهنده ی بار مثبت سخنان اوباما در خصوص ایران است. کمترین کنش در سخنان باراک اوباما را کنش های تعهدی و اعلامی با میزان صفر درصد تشکیل می دهد. در مجموع باید گفت سخنان اوباما برخلاف سخنان گذشته مقام های آمریکایی حاوی مواضع قاطعانه در خصوص ایستادگی در برابر ایران و فعالیت های اتمی این کشور نبوده و با توجه به بالا بودن میزان کنش های ترغیبی در سخنان وی رئیس جمهور ایالات متحده بیش از پیش به دنبال همراه ساختن ایران با آمریکا در زمینه های مختلف و تعامل با این کشور بوده است. این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که سخنان اوباما در خصوص ایران هیچ گونه بار تعهدی در خصوص مسائلی نظیر برداشتن تحریم ها و حل موضوع هسته ای نبوده است و بیشتر از بار ترغیبی برخوردار بوده است.

### تحلیل مواضع حسن روحانی رئیس جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد

سخنان رئیس جمهور ایران در سازمان ملل با بیان مواضع کلی ایران در خصوص سیاست خارجی در عرصه های منطقه ای و بین المللی آغاز شد. رئیس جمهور ایران هم مانند اوباما به موضوع سوریه و جنگ داخلی در این کشور و

راه‌حل‌های آن پرداخت. حسن روحانی همچنین از مساله فلسطین و خشونت‌ها که بر فلسطینی‌ها روا می‌شود گفت؛ او در سخنانش به مسائلی همچون جنگ و خشونت و تروریسم اشاره کرد. موضوعاتی که از سوی آمریکا همواره به‌عنوان اهرم فشار علیه ایران و سایر کشورها مطرح بوده است و رئیس‌جمهور ایران در واقع با بیان این عبارات و سخن از ناکارآمدی گزینه جنگ و لزوم جایگزینی آن با صلح پاسخی غیرمستقیم به ایالات متحده داد. صحبت از تحریم به‌عنوان راه‌حلی ناکارآمد که در این سال‌ها از سوی ایالات متحده به‌عنوان راه‌حل اصلی برخورد با ایران و موضوع هسته‌ای این کشور و برخی کشورهای دیگر از سوی آمریکایی‌ها به کار گرفته شده بخشی دیگر از سخنان روحانی را تشکیل می‌داد. در نهایت بخش قابل توجهی از سخنان رئیس‌جمهور ایران را در مجمع عمومی سازمان ملل بیان مواضع این کشور در ارتباط با پرونده هسته‌ای و رابطه این کشور با آمریکا تشکیل می‌داد. در ادامه تحلیل سخنان حسن روحانی در نشست مجمع عمومی سازمان ملل با تقسیم‌بندی ۵ گانه‌ی استین در نمودار زیر قابل به‌صورت تفکیکی مشاهده است.

نمودار تحلیل سخنان حسن روحانی براساس کنشهای گفتاری ۵ گانه آستین



نمودار درصدی سخنان حسن روحانی در سازمان ملل متحد

۴۸/۱۴	کنش اظهاری
۷/۴	کنش تعهدی
۳۳/۳۳	کنش ترغیبی
۳/۷۰	کنش عاطفی
۱۸/۵۱	کنش اعلامی

همان‌طور که در نمودار فوق قابل مشاهده است بیشترین کنش را در ادبیات رئیس‌جمهور ایران کنش اظهاری که به بیان نقطه‌نظرات و اعتقادات می‌پردازد به خود اختصاص داده است. ۴۸/۱۴ درصد از سخنان حسن روحانی رئیس‌جمهور ایران به تبیین نقطه‌نظرات و سیاست‌های این کشور در خصوص رابطه با آمریکا و موضوع هسته‌ای که مهم‌ترین موضوع مورد مناقشه دو کشور در سال‌های اخیر بوده است اختصاص یافته است. کنش ترغیبی همان‌گونه که پیش از این نیز مورد اشاره قرار گرفت کنشی است که برای همراه کردن دیگران با عقاید خویش به کار می‌رود و

در صحبت‌های حسن روحانی از درصد قابل توجهی برخوردار است و بعد از کنش اظهاری بالاترین میزان کنش‌های گفتاری رئیس‌جمهور ایران را تشکیل می‌دهد. وجود ۳۳/۳۳ درصد کنش ترغیبی در سخنان روحانی نشان دهنده این است که ایران علاقه‌مند به ترغیب طرف آمریکایی به همراهی با خود در جهت حل موضوع هسته‌ای و برقراری روابط بهتر و همکاری دو طرف با یکدیگر است. از سوی دیگر وجود ۱۸/۵۱ درصد کنش اعلامی در سخنان رئیس‌جمهور در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که ایران علی‌رغم علاقه‌مندی برای گسترش روابط و همکاری با آمریکا و حل مسائل به صورت مسالمت‌آمیز هم‌چنان بر مواضع اصولی و خطوط قرمز خود از جمله حق غنی‌سازی اورانیوم در خاک ایران و حفظ برنامه هسته‌ای خود استوار است و پافشاری می‌کند. از سوی دیگر با توجه عمیق به سخنان ایشان این نکته نیز قابل دریافت است که کنش‌های اعلامی رئیس‌جمهور ایران با وجود اعلام قاطعیت بر مواضع اساسی به نوعی نشان‌دهنده‌ی انعطاف ایران در مواضع قبلی خود نیز بوده است؛ چرا که حسن روحانی در سخنانش به وضوح از اعلام آمادگی ایران برای شفاف‌سازی فعالیت‌های هسته‌ای خود سخن می‌گوید. پایین‌ترین میزان کنش‌های گفتاری در صحبت‌های رئیس‌جمهور ایران را کنش تعهدی با ۷/۴ و عاطفی با ۷/۳ تشکیل می‌دهد که در مقایسه با مواضع او با درصدی بالاتر بوده است. درصد بالاتر کنش تعهدی ایران را می‌توان به معنای علاقه‌مندی بیشتر این کشور برای حل مشکلات با جهان خارج به ویژه بر سر موضوع هسته‌ای قلمداد کرد.

## نتیجه‌گیری

سخنان روسای جمهوری ایران و آمریکا در سازمان ملل فضای رسانه‌ای جهان را به شدت تحت تأثیر قرار داد. محتوا و ادبیات متفاوتی که رهبران دو کشور در سازمان ملل در خصوص موضوعات مهم مرتبط با یکدیگر به خصوص موضوع هسته‌ای ایران پیش گرفتند فضایی مثبت را پیش روی دو طرف ترسیم کرد. اعلام آمادگی برای مذاکرات هسته‌ای به صورت شفاف، نتیجه‌گرا و در سریع‌ترین زمان ممکن از سوی ایران همان چیزی بود که طرف آمریکایی علاقه‌مند بود بشوند. سخنان رئیس‌جمهور ایران در مورد تلاش ایران برای حفظ و افزایش امنیت منطقه و علاقه‌مندی برای ایفای نقش مثبت در معادلات منطقه‌ای و جهانی، عدم اشاره مستقیم به موضوعات حساسیت برانگیزی همچون هولوکاست و موجودیت رژیم صهیونیستی، بازتاب مثبتی در میان طرف‌های غربی به خصوص مقام‌های آمریکایی یافت. از طرف دیگر سخنان باراک او با ما در مورد ایران هم تا حدود زیادی متفاوت از قبل بود. اشاره به فتوای رهبری انقلاب در مورد استفاده نکردن از سلاح هسته‌ای و به رسمیت شناختن حق ایران در استفاده‌های صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای آن هم از تریبون سازمان ملل و البته آمادگی برای مذاکره با ایران به نوعی پنجره جدیدی را برای برقراری روابطی متفاوت میان دو کشور گشود. تأثیر مثبت سخنان دو رئیس‌جمهور خیلی سریع خود را در همان روزهای برگزاری مجمع عمومی سازمان ملل نشان داد. بعد از سال‌ها محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه ایران و جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در حاشیه نشست مجمع عمومی و در حضور دیگر اعضای گروه ۵+۱ در کنار یکدیگر نشستند. دیداری که پیش از این هرگز سابقه نداشت و خوش‌بین‌ترین تحلیل‌گران هم تصور نمی‌کردند به این زودی شاهد چنین دیداری میان مقام‌های ایرانی و آمریکایی آن هم در چنین سطحی باشند. تماس تلفنی روسای جمهوری ایران و آمریکا هم بعد دیگری در بهبود روابط میان دو کشور گشود. رئیس‌جمهور ایران در روزهای پایانی سفر خود به آمریکا و در کنفرانس خبری به صراحت اعلام کرد «می‌خواهم این سفر اولین گام برای روابط بهتر دو ملت ایران و آمریکا باشد و در دومین گام نسبت به کاهش تنش‌های بیشتر میان دو دولت اقدام کنیم و در سومین گام زمینه‌ای برای دستیابی به منافع مشترک فراهم شود».

در حال حاضر که حدود دو سال از سخنرانی حسن روحانی و باراک او با ما در شصت و هشتمین نشست مجمع عمومی

سازمان ملل می‌گذرد روشن شده است که سخنان دو طرف در بهبود روابط ایران و آمریکا و تغییر فضای مناسبات سیاسی میان این دو کشور تاثیرگذار بوده است. در حوزه‌ی پرونده‌ی هسته‌ای ایران تاکنون چندین دور مذاکره میان ایران و اعضای گروه ۵+۱ صورت گرفته که آمریکا هم در واقع از اعضای تاثیرگذار این گروه است. مذاکرات دو طرف در نهایت بعد از امضای توافق موقتی ژنو به بیانیه‌ی لوزان در فروردین ماه ۱۳۹۴ رسید که بعد از سال‌ها مذاکره فضایی بسیار مثبت را پیش روی پرونده هسته‌ای کشورمان گذاشته و امیدها را برای پایان دادن به مناقشه هسته‌ای میان ایران و آمریکا افزایش داده است. اوباما رئیس‌جمهور آمریکا هم با ایستادگی در برابر کنگره تا مرز وتوی تصمیم کنگره آمریکا برای اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران نشان داد دو طرف در مسیر کاهش تنش‌ها و تلاش برای دستیابی به توافق گام بر می‌دارند. با این حال ساده‌انگارانه خواهد بود که عزم دو رئیس‌جمهور و حتی دستگاه اجرایی در ایران و آمریکا برای کاهش تنش‌ها و پایان دادن به موضوع هسته‌ای ایران را قاطعانه به معنای حل مشکلات دو طرف قلمداد کرد. مسیر متفاوتی که ایران و آمریکا در سیاست خارجی خود در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی طی می‌کنند از یک سو و وجود گروه‌های فشار و رادیکال مخالف بهبود روابط دو طرف از سوی دیگر عاملی است که می‌تواند به سرعت معادلات را بر هم زند و به هیچ عنوان نباید نادیده گرفته شود. با این همه، محتوای سخنرانی رؤسای جمهور دو کشور در مجمع عمومی سازمان ملل نشان داد روابط ایران و آمریکا وارد مرحله‌ی اگر نه جدید، حداقل متفاوت با گذشته شده است.

## منابع الف) فارسی

۱. استیور، دان (۱۳۸۴)، *فلسفه زبان دینی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم: ادیان.
۲. پایا، علی (۱۳۸۳)، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم اندازها*، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
۳. پهلوان نژاد، محمدرضا؛ اصطهباناتی، لیدا (۱۳۸۵)، بررسی کنش‌های گفتار در سخنرانی‌های روسای جمهور ایران و آمریکا در سازمان ملل، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، سال ۵۱، پائیز و زمستان.
۴. پهلوان نژاد، محمدرضا؛ رجبزاده، مهدی (۱۳۸۹)، تحلیل متن‌شناسی زیارت‌نامه‌ی حضرت امام رضا علیه‌السلام بر پایه‌ی نظریه کنش‌گفتار، *فلسفه و کلام*، پائیز، شماره ۴۳.
۵. پهلوان نژاد، محمدرضا و رجبزاده، مهدی (۱۳۸۹)، تحلیل متن‌شناسی زیارت‌نامه حضرت امام رضا (ع) بر پایه نظریه کنش‌گفتار، *مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام*، سال چهل و دوم، ۵۴-۳۷.
۶. حقیقت، صادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: سازمان انتشارات دانشگاه مفید.
۷. سرل، جان (۱۳۸۵)، *افعال گفتاری*، ترجمه علی عبداللهی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۸. سلیمی نوه، اصغر (۱۳۸۳)، *گفتمان در اندیشه فوکو، کیهان فرهنگی*، شماره ۲۱۹.
۹. کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۸۶)، *هفت ستون سیاست*، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.

## ب) لاتین

1. Austin, J.L. (1970), **How to do things with words**, the William James Lectures delivered at Harvard University in (1955) Second edition. Edited by J.o. urmson and marina.
2. Helsing Smith, Peter Wilfred (1991), **Speech acts Theory, Discourse Structure and Indirect Speech Acts**, University of Leeds, Department of Philosophy.
3. Oishi, Etsuko (2006), **Austin Speech Acts Theory and the Speech Situation, Esercizi filosofici**, 1, pp: 1-14.
4. Sbisà, M (1962), **Cambridge Massachusetts**, Harvard University press.
5. Sbisà, M (2002), **Speech acts in context, Language and communication-** pp: 421-436.
6. Searle, J.R. (1969), **Speech acts**, Cambridge: Cambridge university press.



# فرهنگ و گسترش تروریسم و افراطی‌گری در خاورمیانه و شمال آفریقا (با تأکید بر فعالیت‌های داعش)

ایوب حیدری\*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

## چکیده

تروریسم و گرایش به خشونت و افراطی‌گری از جمله پدیده‌هایی است که بیشترین تهدید را علیه صلح و امنیت بین‌المللی در سال‌های اخیر رقم زده است. تصویب قطعنامه شماره A/68/L.31 در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۱۳ با عنوان «جهان علیه خشونت و افراطی‌گری»<sup>۱</sup> در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران که با رأی قاطع نمایندگان ۱۹۰ کشور جهان و بدون مخالفت به تصویب رسید، نشان از آن دارد که جامعه جهانی تا چه میزان از ناحیه این پدیده احساس خطر می‌کند. از بین مناطق مختلف جهان، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بیشتر از سایر مناطق با پدیده تروریسم و افراطی‌گری دست و پنجه نرم می‌کند. ظهور طالبان، القاعده، القاعده مغرب اسلامی (آکیم)<sup>۲</sup>، داعش، انصار الشریعه و بسیاری دیگر از گروه‌های تروریستی و افراطی در این منطقه خود شاهد این مدعا است. دلایل بروز تروریسم در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان در زمینه‌های مختلف از جمله سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جستجو کرد که پرداختن به همه آنها پژوهش مفصلی را طلب می‌کند. در این نوشتار در پی آن هستیم که نشان دهیم چگونه عوامل فرهنگی، از جمله عقاید، باورها، سنت‌ها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری ریشه‌دار و دیرپا، باعث شده‌اند که گروه‌ها و جریان‌های مختلف در این منطقه از جهان به بازتعریف هویت خود در جهت گرایش به رفتارهای تروریستی و افراطی بپردازند.

## کلید واژه‌ها

فرهنگ، تروریسم، افراطی‌گری، بازتعریف هویت، خاورمیانه، شمال آفریقا.

\* Email: heidari.ayoub@yahoo.com

1 -Word Against Violence and Extremism (WAVE)

2 -Al-Qaeda in the Islamic Maghreb (AQIM)

## مقدمه

تروریسم و گرایش به اقدامات افراطی از جمله موضوعاتی است که در سال‌های اخیر جامعه بین‌المللی را دستخوش چالش نموده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بود که خطر گسترش اقدامات تروریستی به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفت. در سال‌های اخیر شکل‌گیری و گسترش فعالیت‌های تروریستی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بیش از سایر مناطق جهان نمایان بوده است. شکل‌گیری و گسترش فعالیت‌های تروریستی گروه‌هایی همچون القاعده، القاعده مغرب اسلامی، جبهه النصره، دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و... شاهد این مدعا است. اما چه عاملی باعث شده است که این منطقه از جهان بیش از سایر مناطق با پدیده تروریسم و افراطی‌گری مواجه باشد؟ عوامل روی آوردن جمعیت قابل توجهی از مردم منطقه (و خارج از منطقه) به تفکرات افراطی برخاسته از این منطقه چیست؟ چرا در سایر مناطق جهان همچون اروپا، آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، شرق آسیا و... این چنین شاهد گسترش تروریسم و افراطی‌گری نیستیم؟

با توجه به آنکه عوامل متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در بروز پدیده تروریسم نقش دارند و پرداختن به همه آن‌ها پژوهش مفصلی را طلب می‌کند؛ در این نوشتار در پی آن هستیم تا با پرداختن به عوامل فرهنگی روی آوردن به اقدامات افراطی نشان دهیم که چرا در این منطقه از جهان بیش از سایر مناطق با پدیده تروریسم و افراطی‌گری مواجه هستیم. از آنجا که اغلب جمعیت کشورهای حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا را مسلمانان تشکیل می‌دهند (حدود ۳۴۵،۴ میلیون نفر) (آمار بانک جهانی) پس از تعریف فرهنگ و بازشناسی عوامل فرهنگی، به پیشینه تاریخی- هویتی جریان‌های افراطی در تاریخ اسلام و منطقه از نگاه نظریه انتقادی خواهیم پرداخت و با بهره‌گیری از نظریه سازه‌انگاری نشان خواهیم داد که چگونه این جریان‌های فکری در تعامل با دیگر بازیگران و با استفاده از ابزارهای جدید در صدد بازتعریف هویت خود و گرایش به اقدامات تروریستی اقدام کرده‌اند. از آنجا که گروه‌های افراطی در خاورمیانه و شمال آفریقا در پاسخ به شرایطی که از نگاه نظریه انتقادی قابل شرح است به بازسازی هویتی در جهت گرایش به اقدامات خشونت‌آمیز برآمده‌اند، لذا در این نوشتار پس از نگاهی اجمالی به اصول نظریه انتقادی و اشاره کوتاهی به نحوه شکل‌گیری هویت از نگاه نظریه سازه‌انگاری، به موضوع مورد بحث خواهیم پرداخت.

## نظریه انتقادی

وقتی از اصطلاح «نظریه انتقادی» استفاده می‌شود، احتمالاً به یکی از این دو موضوع اشاره می‌شود: نخست، نظریه انتقادی به‌عنوان یک نظریه نئومارکسیستی برای تحلیل سرمایه‌داری پیشرفته که با مکتب فرانکفورت پیوند خورده است. در این حالت، هدف نظریه انتقادی تحلیل جامعه مدرن می‌باشد. از مهم‌ترین نظریه پردازان این مکتب می‌توان به اندیشمندانی همچون: ماکس هورکهایمر، تئودور آدرنو، هربرت مارکوزه، ریچارد اشلی، مارک هافمن، رابرت کاکس و در سال‌های کنونی نیز به یورگن هابرماس اشاره نمود. دوم، نظریه انتقادی به‌عنوان رویکردی نظری به ماهیت علم. در این حالت، نظریه انتقادی به‌صورت «فرانظریه‌هایی درباره علوم اجتماعی» تعریف می‌شود و موضوع اصلی آن ماهیت نظریه‌پردازی، تجربه و ارزش، رابطه علم و فلسفه و نقد دانش است (معینی‌علمداری، ۱۳۸۸: ۶۵-۶۴). در این نوشتار از بعد اول به مسئله مورد بحث خواهیم پرداخت. از این منظر، میان نظریه انتقادی و رادیکالیسم پیوند برقرار می‌شود. هربرت مارکوزه نسبت نظریه انتقادی را به اندیشه‌های رادیکال در دهه‌های سی و چهل قرن نوزدهم میلادی می‌رساند. او این مقطع را با توجه به تعریفی که از نظریه انتقادی بر مبنای دو اصل دیالکتیک و نقد اقتصادی- سیاسی دارد، انتخاب کرده است.

از نظر هستی‌شناختی نظریه پردازان انتقادی برداشت‌های خردگرایان را از سرشت و کنش انسانی به چالش می‌کشند

و بر بساختگی هویت‌های کنشگران تأکید دارند و اهمیت هویت را در آفریدن و شکل دادن به منافع و کنش‌ها مورد توجه قرار می‌دهند. به علاوه نظریه انتقادی بر خلاف نظریه‌های جریان اصلی خود را محدود به مطالعه دولت‌ها و نظام مرکب از دولت‌ها نمی‌کند، بلکه کانون توجه آن عبارت از روابط قدرت و سلطه در کل است. رابرت کاکس در بحث خود راجع به نیروهای اجتماعی در نظام‌های جهانی، اولویت هستی‌شناختی را نه به حکومت که به کنشگران اجتماعی می‌دهد. این به معنای آن است که نه تنها کنشگران دولتی هویتی ثابت ندارند، بلکه سایر کنشگران نیز می‌توانند در عرصه بین‌الملل نقش‌هایی ایفا کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰).

مفهوم نظریه انتقادی قبل از هر چیز با شاخص انتقادی بودن بازشناخته می‌شود. وقتی اعضای مکتب فرانکفورت از واژه‌های «نقد» و «انتقاد» استفاده می‌کنند، در درجه اول منظورشان نقد سیاسی و اقتصادی وضعیت موجود است. در کنار آن نیروهای سلطه‌گر سیاسی و اجتماعی و شیوه‌های رهایی از سلطه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد (معینی علمداری، ۱۳۸۸: ۶۵). متفکرین انتقادی بر این باورند که مدرنیته نتوانست انسان را به «رهایی» برساند و بلکه بر عکس او را اسیر حصارهای عصر خرد و روشنگری نمود که جلوه‌هایی از آن در استالیانیسم و نازیسم (قوام، ۱۳۸۴: ۱۹۲) و جلوه دیگر آن در بروز گروه‌های تروریستی همچون القاعده و داعش نمود یافت. رهایی عبارت است از رفع زمینه‌های بی‌عدالتی و تلاش برای بازصورت‌بندی عدالت. زمینه‌های بی‌عدالتی همان ساختارهای ستم در سیاست جهانی و اقتصاد جهانی است که تحت کنترل قدرت‌های هژمونیک قرار دارد. بنابراین نظریه‌ی انتقادی در کنار نقد فلسفه‌ی مدرن، با مطرح ساختن عنصر یوتوپایی در اندیشه‌های خود قائل به سعادت و آزادی و رهایی بشر می‌گردد و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های هگل و تکیه بر مفهوم عقل او، که رابطه‌ی مستقیمی با آزادی دارد، درصدد ارائه‌ی الگویی برای دستیابی به آزادی و رهایی از قید و بندهای موجود می‌باشد (سلیمی، ۱۳۸۰: ۴۴).

نظریه انتقادی از ابتدا دغدغه بازنامایی عمق نابرابری‌ها در میان انسان‌ها را داشت و در مراحل بعد در صدد ارائه راه و روش‌هایی برای رهایی از سرمایه‌داری برآمد. به این منظور، استدلال‌هایی به صورت بین‌رشته‌ای برای نشان دادن دامنه سرکوب در عرصه‌های مختلف زندگی روزانه، روان، زبان، هنر، فرهنگ و اقتصاد شناسایی کرد. این نظریه اولویت اقتصاد سیاسی برای شناخت و تبیین موقعیت ممتاز قشرهای بالای جامعه را کافی ندانست و برای تبیین سلطه در جامعه به عوامل فرهنگی و شناختی بیشتر تأکید کرد (معینی علمداری، ۱۳۸۸: ۶۵).

در نگاه این متفکرین، برخلاف مارکسیست‌های ارتدکس، دیگر اقتصاد از اهمیت و اعتبار درجه اولی برخوردار نیست بلکه در کنار اقتصاد، مسائل فرهنگی و اجتماعی هستند که موجبات تسلط طبقه‌ی حاکم و ادغام طبقات فرودست در دل خود و کاهش تضادهای طبقاتی را فراهم آورده است. بنابراین نظریه‌ی انتقادی از جمله نظریه‌هایی است که بر خلاف نظریه‌های خردگرا نقش پویایی را برای فرهنگ در روابط بین‌الملل قائل می‌شود. برای دستیابی به فهم جدید از سیاست جهانی، انتقادی‌ها راهکار گفتگو را پیشنهاد می‌نمایند؛ بدین‌گونه که گفتگو باید در سطوح مختلف به‌ویژه سطوح بین فرهنگی باشد و با فرصت دادن به صداها‌ی حاشیه‌ای به ارائه‌ی روایت‌های انتقادی جدید از نظریه‌ی انتقادی روابط بین‌الملل منتهی گردد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۲۴-۲۱۴).

مطالعات فرهنگی که به‌عنوان یک پروژه بررسی فرهنگ با رهیافت‌های انتقادی و چند رشته‌ای، در دهه ۱۹۶۰ تحت عنوان «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» در دانشگاه بیرمنگام انگلیس، پدیدار شد، فرهنگ را در درون تئوری تولید و بازتولید اجتماعی قرار می‌دهد و شیوه‌هایی از اشکال فرهنگی را که برای سلطه اجتماعی عرضه می‌شود و یا مردم را به مقاومت و مبارزه علیه سلطه قادر می‌سازد، مشخص و معرفی می‌کند. در این مکتب، جامعه به‌عنوان یک مجموعه سلسله مراتبی و متضاد از روابط اجتماعی با اعمال ظلم و ستم به طبقات فرودست، نژاد، جنسیت، قومیت و... تصور می‌شود (مهدی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۳).

## هویت در نظریه سازه‌انگاری

یکی از مهم‌ترین مباحث نظریه سازه‌انگاری بحث هویت‌بازیرگان است. اما سؤال اینجاست که یک بازیرگ چگونه هویت خود را کسب می‌کند؟ چگونه «خود» و «دیگری» را تعریف می‌کند؟ و یا چگونه منافع خود را بر اساس هویت خود ترسیم می‌کند؟ ونت در پاسخ به این سؤالات و چگونگی ساخت هویت بین هویت مشارکتی<sup>۱</sup> و هویت اجتماعی<sup>۲</sup> تمایز قایل می‌شود. هویت مشارکتی به قابلیت‌های ذاتی‌ای بر می‌گردد که ویژگی‌های خصوصی یک بازیرگ را تشکیل می‌دهد. این نوع از هویت چهار نوع منفعت را در پی خواهد داشت؛ ۱. امنیت فیزیکی؛ ۲. پیش‌بینی‌پذیر بودن در رابطه با دیگر بازیرگان جهان؛ ۳. شناخته‌شدن به‌عنوان یک بازیرگ توسط دیگر بازیرگان و ۴. توسعه اقتصادی. اینکه یک بازیرگ چگونه این منافع را تأمین می‌کند، به این بستگی دارد که آن بازیرگ در رابطه با دیگران چگونه خود را تعریف می‌کند و این همان کسب هویت اجتماعی است. هویت اجتماعی (یا هویت نقش) به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تعریف می‌شود که یک بازیرگ در تعامل با دیگر بازیرگان برای خود قایل می‌شود. یک بازیرگ ممکن است چندین هویت اجتماعی برای خود تعریف کند. هویت اجتماعی بازیرگان را قادر می‌سازد که هویت خود را در رابطه با دیگران تعریف کند، هویتی که تنها با وجود دیگران وجود خواهد داشت (Bozdaliolu, 2007).

بنابراین هویت را نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی آن تعریف کرد؛ چرا که آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند. هویت‌های اجتماعی برداشت‌هایی خاص از خود و موقعیت خویش را در ارتباط با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافی خاص را تولید کرده که به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. سازه‌انگاران در تعریف هویت آن را تعریف خود یا تعریف کیستی خود در مقابل دیگری دانسته‌اند (آقایی؛ رسولی، ۱۳۸۸: ۳). براساس این نظریه هویت و منافع بازیرگان نه امری از پیش داده و برآمده از ساختار توزیع قدرت که امری نشأت گرفته از منابع داخلی هویت بازیرگان است، ولی این هویت و منافع در برخورد با ساختار مستقر، دچار بازتعریف می‌شود و در عین حال آن را شکل نیز می‌دهد (متقی؛ کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

از نگاه سازه‌انگاران هویت سیال و متحول است و این هویت‌های متفاوت و متحول‌اند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهند. از نگاه متفکران این نظریه هویت بازیرگان سیاسی از طریق رویه‌های پیچیده و متداخل و اغلب متناقض و تاریخی قوام می‌یابد و در نتیجه سیال، بی‌ثبات و دائماً در حال دگرگونی هستند (آقایی؛ رسولی، ۱۳۸۸: ۵). از این منظر در خصوص موضوع مورد بحث ما در این نوشتار باید بر نقش اسلام و آموزه‌های اسلامی به‌عنوان هنجار و قواعد رفتاری در تکوین هویت بازیرگان منطقه تأکید کرد که خود همین هویت‌بخشی دین اسلام، باعث تعریف دیگری به‌عنوان دوست، دشمن و یا رقیب می‌شود و مرزهای میان خودی و غیرخودی را تعیین می‌کند. از سوی دیگر همین هویت که سازه‌انگاران آن را به فهم و انتظارات خاص از خود، معنا می‌کنند، به‌عنوان یک متغیر میانجی میان هنجارها و قواعد (ساختارهای معنایی بین‌الادّهانی چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی) از یک سو و منافع و کنش کنشگران از سوی دیگر عمل می‌کند. بدین ترتیب می‌توان این گونه بیان کرد که برخی هنجارها و آموزه‌های رادیکال اسلامی از جمله آموزه ایستادگی و مقاومت، شهادت‌طلبی، جنگ با ظالمان و کفار، نفی سبیل و... با برساختن هویت اسلامی انقلابی برای ملت‌های منطقه به منافع و کنش‌های اعتراضی آن‌ها نیز شکل داده است (رسولی‌ثانی‌آبادی، ۱۳۹۱).

1 - Corporate Identity  
2 - Social Identity

## تعریف فرهنگ و عوامل فرهنگی

فرهنگ یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم در عرصه علوم اجتماعی به شمار می‌رود که توسط علوم مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در ۱۹۵۲ کروبر<sup>۱</sup> و کلوکوهن<sup>۲</sup> به بررسی مفاهیم و تعاریف فرهنگ پرداختند و در نهایت به لیستی شامل ۱۶۴ تعریف مختلف از فرهنگ رسیدند (Spencer, 2012). ریشه شکل‌گیری مطالعه در مورد آنچه که امروزه به عنوان «فرهنگ» شناخته می‌شود به قرن ۱۸ در آلمان باز می‌گردد، یعنی زمانی که کوششی برای تدوین سیر تاریخ بشریت و یافتن اصل و ریشه جوامع انجام گرفت. هدف این مطالعات بیشتر بازیافتن آداب و رسوم و هنرها و علوم بود. در اینجا بود که کلمه فرهنگ در مورد سیر تاریخی و تکاملی جوامع به کار رفت. به تدریج معنای کلمه فرهنگ که در اصل به معنای آباد کردن و کشتن زمین بایر و بارور ساختن آن بود جای خود را به پرورش فکری، معنوی و روحی داد (شیبانی، ۱۳۴۹: ۱۱۶).

در قرن ۱۹ میلادی اصطلاح «فرهنگ» عموماً با تمدن غربی در هم آمیخته شد و به نوعی تمدن غربی مترادف فرهنگ و مابقی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به عنوان حاشیه، بربریسیم و وحشی تلقی شدند. این برداشت که عموماً از جانب کشورهای غربی دنبال می‌شد، تمدن و فرهنگ غربی را به عنوان تمدن برتر القا می‌کرد. در حالی که تمدن و فرهنگ غربی خود آمیزه‌ای از فرهنگ یونانی و فرهنگ شرقی بود. در قرن بیستم تعریف فرهنگ با پیچیدگی‌ها و اختلافات فراوانی همراه بوده، اما از مجموع تعاریف ارائه شده برای فرهنگ می‌توان به ویژگی‌های زیر، که در تعاریف مختلف از فرهنگ مشترک است، اشاره کرد؛ فرهنگ به طور عمده شامل سه اقدام انسانی می‌شود؛ اینکه فرد به چه می‌اندیشد، چه کاری انجام می‌دهد و چه چیزی تولید می‌کند. بنابراین می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که فرهنگ امری مشترک است که از طریق فرآیند آموزش به نسل‌های مختلف آموزش داده می‌شود که در عین حال نمادین، تطبیقی و یکپارچه نیز می‌باشد (Tharp, 2009). اجزای فرهنگ رابطه‌ای ارگانیک با یکدیگر دارند و هر تغییری در اجزا می‌تواند کل مجموعه را تغییر دهد، لذا فرهنگ امری مداوم و متحرک است که هرگز متوقف نمی‌شود (شیبانی، ۱۳۴۹: ۱۱۸) و هسته مرکزی آن را ارزش‌ها تشکیل می‌دهند (Spencer, 2009).

ماکس وبر معتقد است که «مفهوم فرهنگ مفهوم ارزش است». برای فهم این تعریف باید به وابستگی عمیق ارزش‌ها و سمبل‌ها و به تغییرات مادی و نتایجی که این ارزش‌ها و سمبل‌ها به دنبال دارند و یا خود زاده آن‌ها هستند، توجه کرد. در واقع نوعی دیالکتیک بین ارزش، سمبل و تغییرات مادی وجود دارد؛ زیرا فرهنگ از سلسله الگوها و زمینه‌هایی متأثر است که مایه وابستگی همه افراد یک جامعه به یکدیگر می‌باشد و در طرز رفتار، کار، نقش و روابط اجتماعی آنها منعکس می‌شود. اما در عین حال فنون یک جامعه، اکولوژی و تولید و مصرف نیز در تغییرات اجتماعی اهمیتی معادل مسائل فوق دارند و باید به رابطه متقابل جنبه‌های مادی و غیرمادی جامعه توجه شود. در رابطه با ترکیب ارزش‌ها، سمبل و اشکال مادی مردم‌شناسان آمریکایی که نظرات خود را بر اساس ترکیب عقاید مارکس و فروید بنا کرده‌اند عقیده دارند که زیربنای فرهنگی جامعه دارای سه عامل اساسی است: تربیت اولیه دوران کودکی، شرایط اجتماعی-اقتصادی و ترکیب جمعیت. عوامل تشکیل دهنده روبنا ایدئولوژی، افسانه‌ها و نهادهای هر جامعه می‌باشد (شیبانی، ۱۳۴۹: ۱۱۹).

### پیشینه تاریخی- هویتی جریانات سیاسی افراطی در خاورمیانه و شمال آفریقا

با نگاهی به پیشینه‌ی جریانات و اقدامات خشونت‌آمیز در منطقه می‌توان دریافت که آموزه‌های دوران کودکی، شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی- اقتصادی در منطقه به گونه‌ای بوده است که زمینه را برای بروز رفتارهای

1 - Kroeber  
2 - Kluckhohn

خشونت‌آمیز فراهم کرده است. به‌طور کلی استفاده از اقدامات خشونت‌آمیز در منطقه را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: اول در پایان دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ که گروه‌های اسلام‌گرا با استفاده از آثار سید قطب به رادیکالیسم اسلامی و استفاده از خشونت علیه رژیم‌های عرب متمایل شده بودند؛ دوم، در پایان دهه ۱۹۸۰ که گروه‌های رادیکال اسلام‌گرای مصری به اقدامات خشونت‌باری نظیر ترور فیزیکی مقامات حکومتی مصر و درگیری‌های خشونت‌آمیز خیابانی با نیروهای امنیتی این کشور دست زدند؛ و سوم، در دوره پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان و کاربرد خشونت‌های گسترده از سوی آنها و نیز از سوی نیروهای اسلام‌گرای غیر افغانی حامی آن‌ها نظیر سازمان القاعده علیه نظامیان و غیر نظامیان آمریکایی که در حادثه ۱۱ سپتامبر به اوج خود رسید (احمدی، ۱۳۸۴: ۳۵).

چنانچه بخواهیم ریشه این رفتارهای خشونت‌آمیز را در فرهنگ جستجو کنیم، باید اشاره داشت که هر فرهنگی دارای رشته‌ای از مفهوم‌های ذهنی و نمادین مخصوص به خود می‌باشد و بر آن اساس نظام رفتاری، اوضاع حیات فردی و اجتماعی و معارف مردمش را ترسیم می‌نماید، اینگونه مفاهیم «جهان‌بینی فرهنگی» را در ذهن متبادر می‌سازد؛ زیرا درباره موضوعاتی چون اعتقادات مذهبی، باورهای سیاسی- اجتماعی و ... بحث می‌کند. برای نمونه «فرهنگ اسلامی» از مباحثی مانند خلقت انسان، ماوراء الطبیعه، آینده بشر، صلاح و سعادت دنیا و آخرت و مفهوم‌هایی که پاسخگوی بسیاری از نیازهای دینی، مادی، اجتماعی، فلسفی و فکری افراد بوده و در مجموع شالوده‌انگیزه‌های آن باشد، تشکیل شده است. چنانچه بپذیریم هر فرهنگ الگوهایی از فرد مطلوب را ارائه می‌کند که در آنها هدف و چگونگی فعالیت‌ها، کامیابی‌ها و تکالیف اجتماعی منظور شده است، افراد جامعه در تلاش‌اند تا در قالب این الگوها جای گرفته و زندگی خود را طراحی کنند. به‌عنوان مثال در بسیاری از جوامع صنعتی تنها پیشرفت‌های اقتصادی، سیاسی و علمی به منزله‌ی اهداف عالی شناخته شده‌اند و شهروندان می‌کوشند تا در این زمینه‌ها موفقیت‌هایی کسب کنند و دستاوردهایی داشته باشند؛ پس برتری با مادیات است و نه معنویات (غفوری، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۱۳۴). در حالی که در فرهنگ اسلامی اهداف و الگوهای متفاوتی مطرح است که در بالا به آن اشاره شد.

در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تحول در نظام‌های سیاسی (انقلاب‌های موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی) با گسترش فعالیت‌های تروریستی همراه شده است که تضاد سیاسی- فرهنگی بین جوامع را تشدید کرده و روابط بین ملت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. این تضاد بیش از هر چیز میان جوامع غربی و اسلامی در حال افزایش است. این امر در درون جوامع غربی به پدیده تروریسم خانگی ارتباط می‌یابد که به نوبه‌ی خود مثال آشکاری از تشدید وجود تضادهای هویتی بین جوامع اسلامی و فرهنگ غربی در درون کشورهای غربی است. در جوامع اسلامی منطقه خاورمیانه نیز فعالیت‌های تروریستی زمینه مناسبی برای تشدید تضادهای قومی- نژادی و مذهبی می‌یابند. این امر از یک سو به فراهم بودن زمینه‌های تضاد فرهنگی و سیاسی و از سوی دیگر به نقش و حضور قدرت‌های مداخله‌گر خارجی بر می‌گردد. هدایت فعالیت‌های تروریستی القاعده در عراق و علیه شیعیان این کشور موج جدیدی از تفرقه قومی- مذهبی (میان شیعه و سنی) نه تنها در درون جامعه عراق بلکه در سطح منطقه به وجود آورده است (برزگر، ۱۳۸۵: ۸۶). سر بر آوردن داعش حاصل تقویت این موج تفرقه قومی- مذهبی می‌باشد که ریشه آن در رشد تفکرات بنیادگرایی است. اغلب محققان ریشه گرایش به تفکرات بنیادگرایی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را در دوران استعمار جستجو می‌کنند. «هرابر دکمیجان» در این خصوص گفته است که بنیادگرایی اسلامی در پاسخ به شرایط بحرانی جهان اسلام در سه قرن اخیر شکل گرفته است. به نظر او سقوط پی‌درپی امپراطوری عثمانی در رویارویی با اروپا ضرورت مداوم بررسی مجدد اندیشه‌ها و تفکرات اسلامی را مطرح ساخت. جامعه اسلامی یک پاسخ فرهنگی بومی به این شرایط داد که عبارت بود از بازگشت به اسلام و اصول بنیادین آن (عباس‌زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). از پیامدهای مهم تجربه استعماری، ظهور دولت- ملت و نفوذ و گسترش ارزش‌های سکولار غربی در جوامع اسلامی بود. روند افزایش آگاهی

اسلامی که در واکنش به چنین شرایطی شکل گرفت، به نام‌های متعدد از جمله احیای مذهب، نوزایی، اصلاح طلبی، بنیادگرایی و غیره خوانده می‌شود. از نظر بنیادگرایان اسلامی، سکولاریسم یک انحراف از اصل و قاعده است و بازگشت به اصول و بنیادهای دینی مطابق جامعه اسلامی نخستین زمان پیامبر و خلفای چهارگانه یا خلفای راشدین بازگشت به اصل و قاعده است (عباس‌زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۱۱). چنین تفکری را در شکل‌گیری و گسترش داعش نیز می‌توان مشاهده کرد. داعش که در سال ۲۰۰۳ توسط ابومصعب الزرقاوی با نام دولت اسلامی عراق شکل گرفت در ابتدا به عنوان شاخه‌ی القاعده در عراق شناخته می‌شد (Gulmohamad, 2014). القاعده خود به عنوان شاخه‌ای از جریان وهابی - سلفی شناخته می‌شود. مکتب وهابیت ریشه در افکار و عقاید سنت شکنانه واعظ نجدی عربستان، محمد بن عبدالوهاب (۸۷-۱۷۰۳م) دارد که ادعا می‌کرد اسلام باید از بدعت‌ها پاک شود. او مسلمانان را به تفسیر تازه و نواز اسلام بر اساس منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن و سنت پیامبر دعوت می‌کرد و معتقد بود برای تحقق جامعه اسلامی عادلانه باید تمام قوانین اسلامی به طور دقیق مانند جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی نخستین در زمان پیامبر و خلفای چهارگانه رعایت شود. بر این اساس به آنها سلفی هم می‌گویند؛ یعنی پیروان اسلاف و گذشتگان (عباس‌زاده فتح‌آبادی؛ ۱۳۸۸: ۱۱۳). از زاویه رهیافت فلسفی نیز می‌توان به نقش قدرت‌های خارجی در گسترش رفتارهای خشونت‌آمیز در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نگاه کرد. برخی از متفکران رهیافت فلسفی در محدوده تاریخ معاصر به تحلیل پدیده تروریسم پرداخته‌اند؛ یعنی پدیده تروریسم را مربوط به دوران مدرنیته می‌دانند. یورگن هابرماس و ژاک دریدا از جمله این متفکران هستند. هر کدام از این متفکران به زبان خاص خود این پدیده را توضیح می‌دهند. با وجود تفاوت‌های بارز در دیدگاه‌های آنها، از بعضی جهات همسو هستند. هر دو متفکر روشنگری را آغاز مدرنیته می‌دانند؛ مدرنیته‌ای که در حال حاضر جهانی شده است. این متفکران جهانی شدن را پروسه‌ای می‌دانند که از زمان روشنگری آغاز شده و تحت عنوان مدرنیته تا امروز پیش آمده و تکوین یافته است. از دیدگاه این دو متفکر مشکل اینجاست که ماورای جهانی شدن بر خلاف ظاهر صرفاً مثبت آن بافتی از «نابرابری و بی‌عدالتی» وجود دارد. هر چند جهانی شدن ابعاد مثبتی هم داشته است. آنها جهانی شدن را گسترش جهانی مدرنیته که در درون آن نابرابری و بی‌عدالتی وجود دارد، می‌دانند. این نابرابری و بی‌عدالتی که جهانی شدن نیز تا حدودی نتیجه‌ی آن است منجر به بحران در جوامع مدرن شده است که پدیده تروریسم یکی از این بحران‌هاست. بدین ترتیب توسعه مدرنیته‌ی حاوی نابرابری و بی‌عدالتی در سطح جهانی، منجر به جهانی شدن شده است و از طرف دیگر جهانی شدن، این نابرابری و بی‌عدالتی را که از محصولات آن، تروریسم است، تشدید کرده است. لذا هم از نظر هابرماس و هم از نظر دریدا «جهانی شدن، نقش اساسی را در تروریسم بازی می‌کند». هابرماس «رشد نابرابری‌ها را نتیجه روند شتاب‌زده تجدد می‌داند. از نظر او «مقصر، سرعتی است که تجدد با آن خود را تحمیل کرده و در نتیجه در شیوه‌های زندگی سنتی، واکنش‌های دفاعی به وجود آورده است» (فیرحی، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

### بازتعریف هویتی و افزایش رفتارهای خشونت‌آمیز و تروریستی

منطقه خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های تاریخی خود از جمله عدم وجود دموکراسی، حضور حکومت‌های اقتدارگرا، دولت‌های شکست خورده، چالش‌های دولت‌سازی و ملت‌سازی، وجود فقر، بی‌سوادی و به طور کلی عدم توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مداخلات قدرت‌های خارجی از جمله ترسیم نقشه‌های سیاسی ساختگی، هدایت کودتاها و متوقف کردن روند دموکراسی‌سازی، وابسته کردن امنیتی حکومت‌ها، تحمیل سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی وابسته، هدایت جنگ‌ها و ... از وجود جو بی‌اعتمادی و سوءظن و احساس تهدید دولت‌ها و ملت‌ها از یکدیگر رنج می‌برد. در حال حاضر این بی‌اعتمادی در سه سطح وجود دارد: نخست در سطح ملت‌ها و فرهنگ‌های

مختلف؛ از جمله شیعه و سنی، ترک و کرد، فارس و عرب؛ دوم، در سطح روابط میان دولت‌ها و ملت‌های منطقه؛ که به نوعی به بی‌اعتمادی و عدم مشروعیت دولت‌ها در نزد ملت‌ها برمی‌گردد؛ سوم در سطح روابط دولت‌های منطقه؛ به نوعی که کمتر می‌توان دو دولت دوست و متحد در سطح منطقه پیدا کرد. بنابراین شرایط و ویژگی‌های منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای است که بسترها و زمینه‌های لازم را برای گسترش تروریسم جدید فراهم کرده است (برزگر، ۱۳۸۵: ۸۶). اما از قوه به فعل درآمدن آن نیازمند عواملی بود که ذیلاً به آن‌ها خواهیم پرداخت.

تحولات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در چند سال اخیر حاکی از آن است که فقر فرهنگی در زمینه تمرین آموزه‌های دموکراتیکی همچون انتخابات و مشارکت سیاسی و مدنی در ادراه کشور به دلیل وجود حکومت‌های سرکوبگر، باعث شده است تا جریان‌های سیاسی راه سهیم شدن در قدرت را از راه‌های غیر مسالمت‌آمیز جستجو کنند چرا که پایین بودن شاخص‌های توسعه یافتگی، هزینه زندگی سیاسی آنان را بالا برده است. در این میان نقش قدرت‌های خارجی را نباید نادیده گرفت. حضور دیرینه قدرت‌های خارجی در منطقه باعث علاوه بر تحمیل رژیم‌های سرکوبگر بر منطقه باعث شده است تا روند طبیعی مردم‌سالاری در منطقه مختل شود. در کارگاه آموزشی «نقش ارزش‌های فرهنگی در مبارزه با تروریسم و خشونت» که از سوی دفتر منطقه‌ای آیسسکو در تهران و با همکاری کمیسیون ملی آیسسکو در جمهوری اسلامی ایران برگزار شد، به خوبی به این مسئله اشاره شد:

۱. تأثیرات جهانی‌سازی و جهانی‌شدن بر ترویج خشونت در جهان و به‌ویژه منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا را نباید نادیده گرفت. حکومت‌های غربی به‌ویژه آمریکا با تأکید بر سیاست‌های هژمونی خود و تلاش برای گسترش ارزش‌های غربی در قالب جهانی‌سازی، موجب از بین رفتن ارزش‌های فرهنگی بومی در جوامع اسلامی شده‌اند. تضعیف ارزش‌های فرهنگی در جوامع موجب بروز عوامل موثر بر ترویج خشونت و تروریسم می‌شود، لذا عدالت در تعاملات جهانی شدن، در برابر جهانی‌سازی را امری ضروری است.

۲. دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای غرب در قبال کشورهای منطقه در راستای تلاش غرب برای انتقال فرهنگی، یکی از عوامل گسترش گروه‌های افراطی و تروریستی در میان ملت‌های مسلمان است. سیاست فرهنگی غرب در قبال کشورهای اسلامی مبتنی بر رویکرد نامتقارن و یک‌سویه بوده که نیازها و شرایط جامعه مقصد را مورد توجه قرار نداده و موجب اختلال فرهنگی و نهایتاً ایجاد عوامل موثر در زمینه بروز خشونت و افراطی‌گری می‌شود.

۳. هجوم ارزش‌های غربی و تاثیرپذیری غلط جوامع اسلامی از وضعیت خانواده در غرب نیز یکی از مشکلات بزرگ این جوامع است. جوامع غربی به دلیل تضعیف بنیاد خانواده دچار بحران‌های اجتماعی متعددی هستند. انتقال نامناسب فرهنگی موجب تخریب نهاد خانواده در جوامع اسلامی و زمینه‌ساز بروز خشونت و افراطی‌گری در برخی از این جوامع می‌شود (Mehrnnews, 2015).

با توجه به مطالبی که در بالا به آن‌ها اشاره شد زمینه گرایش به اقدامات خشونت‌آمیز در منطقه فراهم بود، اما به نظر می‌رسد دو عامل باعث شده است که روند گرایش به اقدامات خشونت‌آمیز که ریشه فرهنگی دیرینه‌ای در تاریخ منطقه دارد، سرعت مضاعفی به خود گیرد. اول ضعف نظام‌های حاکم بر کشورهای منطقه و دوم استفاده از ابزارها و فرصت‌هایی که جهانی‌شدن در اختیار گروه‌های افراطی و تروریستی قرار داده است. هم‌زمانی این دو عامل نیز نباید نادیده گرفته شود؛ چرا که پیش از آن نیز در مقاطعی با بحران در نظام سیاسی کشورهای منطقه مواجه بودیم، اما ابزارهایی که جهانی‌شدن در اختیار گروه‌های تروریستی قرار داده است، این چنین گسترده و سهل‌الوصول نبود. نگاهی به آمار گسترش اینترنت و کاربران شبکه‌های اجتماعی نمایانگر مسئله فوق می‌باشد.

بنا بر اعلام دفتر ارتباطات بین‌المللی سازمان ملل شمار کاربران اینترنتی در سال ۲۰۱۴ در سراسر جهان از مرز سه میلیارد نفر گذشته است (Internetworldstats, 2015). معروف‌ترین کمپانی فراهم‌کننده تماس‌های تلفنی اینترنتی



اسکایپ می‌باشد که اکنون حدود ۳۰۰ میلیون نفر از این نرم‌افزار استفاده می‌کنند (Expandedramblings, 2015). همچنین نگاهی به آمار گسترش کاربران فیسبوک که یکی از مهم‌ترین شبکه‌های اجتماعی می‌باشد، نشان می‌دهد که تعداد کاربران آن به ۱/۳ میلیارد نفر رسیده است (Statista, 2015). تعداد کاربران فیسبوک به گونه‌ای است که اگر فیسبوک یک کشور بود، اکنون می‌توانستیم آن را سومین کشور پُر جمعیت دنیا پس از چین و هند تلقی کنیم (Economist, 2015).

در زمان حاضر نزدیک به ۴/۵۵ میلیارد نفر از مردم از تلفن همراه استفاده می‌کنند. از این رقم ۲/۲۳ میلیارد نفر از طریق تلفن‌های هوشمند به اینترنت متصل می‌شوند و ۶۰۰ میلیون نفر از کاربران فعال یک میلیاردی فیسبوک نیز با استفاده از تلفن‌های همراه هوشمند از این شبکه اجتماعی استفاده می‌کنند. آمارها نشان می‌دهد که حدود ۸۰ درصد افرادی که به اینترنت متصل می‌شوند از تلفن همراه هوشمند و یا تبلت برای اتصال به اینترنت استفاده می‌کنند. (Globalwebindex, 2015). در جدول زیر آمار استفاده از اینترنت در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را تا سال ۲۰۱۳ می‌توان مشاهده کرد.

کاربران اینترنت، ضریب نفوذ و اعضای فیسبوک در کشورهای خاورمیانه						
کشورهای خاورمیانه	جمعیت (۲۰۱۴)	کاربران اینترنت تا سال ۲۰۰۰	کاربران اینترنت تا دسامبر سال ۲۰۱۳	ضریب نفوذ اینترنت	درصد کاربران فیسبوک در خاورمیانه	تعداد اعضای فیسبوک تا ابتدای سال ۲۰۱۳
بحرین	۱۳۱۴۰۸۹	۴۰۰۰	۱۱۸۲۶۸۰	٪۹۰	٪۳۳,۱	۴۱۳۲۰۰
ایران	۸۰۸۴۰۷۱۳	۲۵۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰۰۰	٪۵۵,۷	٪۴۶,۷	۱۱۰۰۰۰۰۰
عراق	۳۲۵۸۵۶۹۲	۱۲۵۰۰	۲۹۹۷۸۸۴	٪۹,۲	٪۸,۲	۲۵۵۵۱۴۰
اردن	۶۵۲۸۰۶۱	۱۲۷۳۰۰	۲۸۸۵۴۰۳	٪۴۴,۲	٪۳۹,۳	۲۵۵۸۱۴۰
کویت	۲۷۴۲۷۱۱	۱۵۰۰۰۰	۲۰۶۹۶۵۰	٪۷۵,۵	٪۳۳,۷	۸۹۰۷۸۰
لبنان	۴۱۳۶۸۹۵	۳۰۰۰۰۰	۲۹۱۶۵۱۱	٪۷۰,۵	٪۳۸,۳	۱۵۸۷۰۶۰
عمان	۳۲۱۹۷۷۵	۹۰۰۰۰	۲۱۳۹۵۴۰	٪۶۶,۴	٪۱۸,۹	۵۸۴۹۰۰
کرانه باختری	۲۱۲۳۱۶۰	۳۵۰۰۰	۱۸۱۱۰۵۵	٪۸۵,۳	٪۳۴,۴	۶۷۱۷۲۰
قطر	۱۹۵۱۵۹۱	۳۰۰۰۰۰	۱۶۸۲۲۷۱	٪۸۶,۲	٪۱,۹	۶۷۱۷۲۰
عربستان	۲۷۳۴۵۹۸۶	۲۰۰۰۰۰	۱۶۵۴۴۳۲۲	٪۶۰,۵	٪۲۲,۱	۵۸۵۲۵۲۰
سوریه	۲۲۵۹۷۵۳۱	۳۰۰۰۰۰	۵۹۲۰۵۵۳	٪۲۶,۲	-	-
امارات متحده عربی	۹۲۰۶۰۰۰	۷۳۵۰۰۰	۸۱۰۱۲۸۰	٪۸۸	٪۴۱,۷	۳۴۴۲۹۴۰
یمن	۲۶۰۵۲۹۶۶	۱۵۰۰۰	۵۲۱۰۵۹۳	٪۲۰	-	-
الجزایر	۳۸۸۱۳۷۲۲	-	۶۴۰۴۲۶۴	٪۱۶,۵	٪۱۱	۴۱۱۱۳۲۰
لیبی	۶۲۴۴۱۷۴	-	۱۰۳۰۲۸۹	٪۱۶,۵	٪۱۳,۹	۷۸۱۷۰۰
مغرب	۳۲۹۸۷۲۰۶	-	۱۸۴۷۲۸۳۵	٪۵۶	٪۱۵,۵	۵۰۹۱۷۶۰
تونس	۱۰۹۳۷۵۲۱	-	۴۷۹۰۶۳۴	٪۴۳,۸	٪۳۱	۳۳۲۸۳۰۰
مصر	۸۶۸۹۵۰۹۹	-	۴۳۰۶۵۲۱۱	٪۴۹,۶	٪۱۴,۵	۱۲۱۷۳۵۴۰
موریتانی	۳۵۱۶۸۰۶	-	۲۱۸۰۴۲	٪۶,۲	٪۳,۲	۱۰۶۲۰۰

Source: [www.internetworldstats.com/middle.htm](http://www.internetworldstats.com/middle.htm)

گزارش‌های سازمان ملل متحد حاکی از آن است که گروه‌های تروریستی در موارد زیر از اینترنت استفاده می‌کنند:

تبلیغات (که شامل استخدام، رادیکالیزه کردن و تحریک به اقدام تروریستی می‌شود)، پشتیبانی مالی، آموزش، طراحی عملیات (که شامل ارتباطات سری و تبادل اطلاعات به صورت آشکار و پنهانی می‌شود)، اجرای عملیات و حملات سایبری (United Nations, 2012). در بین گروه‌های تروریستی، داعش بیش از همه از اینترنت برای رسیدن به اهداف خود سود برده است؛ داعش را می‌توان رسانه‌ای‌ترین گروه تروریستی تاریخ دانست. این گروه در کنار عملیات تروریستی میدانی خود، فعالیت‌های گسترده‌ای را هم در فضای مجازی و پایگاه‌های اینترنتی دارد و تلاش می‌کند که از یک سو به ترویج افکار و اندیشه‌های تروریستی خود بپردازد و از سوی دیگر، از این شبکه‌ها برای جذب عناصر جدید و توسعه تشکیلات خود استفاده کند (Dayan, 2015). همچنین این گروه تروریستی از فضای مجازی برای ایجاد جنگ روانی و با موجه جلوه دادن اقدامات خود بهره می‌گیرد به گونه‌ای که در آمریکا حدود ۲۰/۴ درصد از نظرات کاربران فیسبوک در مورد داعش مثبت بوده است. (Gilmore, 2015). تعداد حساب‌های کاربری حامی داعش در توییتر در اواخر سال ۲۰۱۴ بالغ بر پنجاه هزار عدد بوده است (Berger, 2015).

استفاده گسترده داعش از رسانه‌های اجتماعی توسط داعش که به یمن جهانی شدن اتفاق افتاده، باعث شده است که در جوامع سنتی منطقه که ساختارهای اجتماعی و فرهنگی در برخورد با موج ارزش‌ها و هنجارهای غربی با خطر از هم پاشیدگی مواجه است، جسجوی هویتی جدید مورد توجه قرار گیرد (Nayed, 2015). هویتی که داعش با بازگشت به سلف و اصول نخستین صدر اسلام، فراهم آورده است. این امر که خود حاکی از به متن آمدن فرهنگ‌های حاشیه‌ای است، یکی از ویژگی‌های جهانی شدن است (Robertson & Wite, 2003: 224) که باعث شده داعش حتی در جوامع غربی نیز برای خود پیروانی بیابد.

## نتیجه‌گیری

ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جوامع خاورمیانه و شمال آفریقا باعث شده است که زمینه بروز رفتارهای خشونت‌آمیز و تروریستی در بین مردمان این منطقه از جهان بیش از سایر مناطق باشد. به علاوه حضور قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری هویتی جدید در تعامل با آنان و بهره‌گیری از ابزارهای جدید ارتباطی باعث شده است که امروزه بیش از پیش شاهد گسترش فعالیت‌های تروریستی و گرایش جریان‌های مختلف در منطقه به این پدیده باشیم. فقر، عدم توسعه یافتگی و وجود حکومت‌های خودکامه (که مانع مشارکت سیاسی مسالمت‌آمیز احزاب و جریان‌های مختلف می‌شوند) باعث شده است که مردمان این منطقه راه مشارکت در قدرت و پیاده کردن اصول جهان‌شمول (از نظر) خود را در فعالیت‌های غیر مسالمت‌آمیز جستجو کنند.

آموزه‌های فرهنگی که از دوران کودکی فراگرفته می‌شود، تعصبات مذهبی و اختلافات قومی و مذهبی که حضوری ریشه‌ای و دیرینه در تاریخ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دارند، باعث شده است که زمینه برای بروز رفتارهای افراطی و خشونت‌آمیز در این منطقه فراهم شود. در این شرایط با حذف حکومت‌های خودکامه از طریق حمله آمریکا به عراق و موج حرکت‌های انقلابی موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی، زمینه برای از قوه به فعل درآمدن حرکت‌های افراطی و خشونت‌آمیز فراهم شد. در این راستا سهولت ارتباطات جهانی و جهانی شدن ارتباطات به کمک جریان‌های افراطی در منطقه شتافت تا با بازگشت به اصول اسلام نخستین (سلف) در جهت رهایی از سلطه و پیاده کردن اصول جهان‌شمول اسلام اقدام نمایند. بهره‌گیری گروه‌هایی همچون داعش از اینترنت برای جذب نیرو و برای ایجاد فضای رعب وحشت و ایجاد جنگ روانی امری است که به وضوح قابل مشاهده است. ریشه‌کن کردن خشونت و ترور در منطقه امری است که هم نیازمند سطح قابل قبولی از توسعه یافتگی و ایجاد حکومت‌های دموکراتیک با مشارکت و سهیم کردن همه گروه‌ها و جریان‌ها در قدرت بوده و هم نیازمند آموزش‌های فرهنگی مناسب بر پایه مشارکت مدنی در

اداره جامعه می باشد؛ در این راستا تدریس و تفهیم صحیح آموزه های مذهبی که مهم ترین عامل هویت ساز در منطقه به شمار می رود، امر خطیری به شمار می رود.

## منابع الف) منابع فارسی

۱. آقایی، سید داود؛ رسولی، الهام (۱۳۸۸)، سازه‌نگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹ شماره ۱، ۱-۱۶.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۴)، جنبش‌های اسلامی و خشونت در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم شماره ۱، ۵۶-۳۱.
۳. برزگر، کیهان (۱۳۸۵-۸۶)، جایگاه تروریسم جدید در مطالعات خاورمیانه و روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم و چهاردهم شماره ۱ و ۲، ۷۴-۵۷.
۴. رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۱)، بررسی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌نگاری، علوم سیاسی، سال پانزدهم شماره ۵۸، ۱۷۷-۲۰۰.
۵. سلیمی، حسین (۱۳۸۰)، نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه‌های مجازی در روابط بین‌الملل، تهران: گام نو.
۶. شیبانی، ثریا (۱۳۴۹)، چند تعریف از فرهنگ، مجموعه مقالات فرهنگ و زندگی، شماره ۲.
۷. عباس زاده فتح آبادی، مهدی (۱۳۸۸)، بنیادگرایی اسلامی و خشونت (با نگاهی بر القاعده)، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴: صص ۱۲۸-۱۰۹.
۸. غفوری، علی (۱۳۸۱)، تعریف فرهنگ و تمدن و اجزای متشکله آن، گفتمان، شماره ۶.
۹. فیرحی، داوود؛ ظهیری، صمد (۱۳۸۷)، تروریسم: تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳، ۱۶۵-۱۴۵.
۱۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین الملل، نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
۱۱. متقی، ابراهیم؛ کاظمی، حجت (۱۳۸۶)، سازه‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷ شماره ۴، ۲۲۷-۲۰۹.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، نظریه انتقادی در روابط بین الملل و گفتگوی تمدن‌ها، دوفصلنامه پژوهش علوم سیاسی، شماره ۱، ۶۸-۴۳.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، تهران: سمت.
۱۴. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۸)، نظریه انتقادی جدید: فراسوی پست مدرنیسم و اندیشه پسا انتقادی، دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش سیاست نظری، شماره ۶، ۷۵-۶۱.
۱۵. مهدی زاده، سید محمد (۱۳۷۹)، مطالعات فرهنگی، رهیافتی انتقادی به فرهنگ و جامعه نو، فصلنامه رسانه، سال یازدهم شماره ۱، ۲۲-۳۵.

## ب) منابع لاتین

1. Berger, J.M& Morgan, Jonathon (2015), "The ISIS Twitter Census Defining and describing the population of ISIS supporters on Twitter", **Center for Middle East Policy at Brookings**, Available at: [http://www.brookings.edu/~media/research/files/papers/2015/03/isis-twitter-census-berger-morgan/brookings-analysis-paper\\_jm-berger\\_final\\_web.pdf](http://www.brookings.edu/~media/research/files/papers/2015/03/isis-twitter-census-berger-morgan/brookings-analysis-paper_jm-berger_final_web.pdf), Access: March 7, 2015.
2. Bozdaliolu, Yucel (2007), "Constructivism and Identity Formation: An Interactive Approach", **Uluslararası Hukuk ve Politika**, NO 11: pp 121-144. Available at: <http://www.usak.org.tr/dosyalar/dergi/3abv06hKYpVj1fK71jEi4AP2g6cBc.pdf>, Access: February 28, 2015.
3. Dayan, Linda& Chorev, Harel & Sofer Shabatai, Hadas (2015), "ISIS Social Media and the Case of Tumblr", **Middle East Social Media**, Volume 3, Available at: <http://dayan.org/sites/default/files/Beehive.Jan15.ENG.FINAL.pdf>, Access: March 8, 2015.
4. **Economist** (2015), Available at: <http://www.economist.com/node/16660401>. Access: February 19, 2015.
5. **Expandedramblings** (2015), Available at: <http://expandedramblings.com/index.php/skype-statistics/>. Access: March 2, 2015.
6. Gilmore, Ashley (2015), "Social Media Seen as a Terrorism Platform for ISIS", **Medillonthehill**, Available at: <http://medillonthehill.net/2015/02/social-media-seen-as-a-terrorism-platform-for-isis/>, Access: March 7, 2015.

7. **Globalwebindex** (2015), <http://insight.globalwebindex.net/device-q3-2014>. Access: March 9, 2015.
8. Gulmohamad, Zana Khasraw (2014), "the Rise and fall of the Islamic State of Iraq and Al-Sham (Levant) ISIS", **Global Security Studies**, spring 2014 Volume 5, Available at: <http://www.globalsecuritystudies.com/Gulmonhamad%20ISIS%20AG.pdf>. Access: March 7, 2015.
9. **Internetworldstats** (2015), Available at: <http://www.internetworldstats.com/stats5.htm>. Access: February 7, 2015.
10. **Itiran** (2015), Available at: Available at: <http://itiran.com/d/47938>. Access: February 14, 2015.
11. **Mashreghnews** (2015), Available at: <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/>. Access: February 10, 2015.
12. **Mehrnews** (2015), Available at: <http://www.mehrnews.com>. Access: February 9, 2015.
13. Nayed, Aref Ali (2015), "ISIS in Libya Winning the Propaganda War", **Kalam Research& Media**, Available at: [http://www.kalamresearch.com/~kalamres/pdf/CVE-web\[1\].pdf](http://www.kalamresearch.com/~kalamres/pdf/CVE-web[1].pdf), Access: March 8, 2015.
14. Robertson, Roland and Kathleen E. White (2003), **Globalization: Analytical perspectives**, Routledge.
15. **Sagepub** (2015), Available at: [http://www.sagepub.com/upm-data/45974\\_Chapter\\_1.pdf](http://www.sagepub.com/upm-data/45974_Chapter_1.pdf). Access: March 1, 2015.
16. Spencer-Oatey, Helen (2012), "What is Culture? A Compilation of Quotations", **Global PAD Core Concepts**, Available at: [http://www2.warwick.ac.uk/fac/soc/al/globalpad/openhouse/interculturalskills/global\\_pad\\_-\\_what\\_is\\_culture.pdf](http://www2.warwick.ac.uk/fac/soc/al/globalpad/openhouse/interculturalskills/global_pad_-_what_is_culture.pdf), Access: March 2, 2015.
17. **Statista** (2015), Available at: <http://www.statista.com/statistics/264810/number-of-monthly-active-facebook-users-worldwide/>. Access: March 7, 2015.
18. Tharp, Bruce M (2009), "Defining Culture and Organizational Culture: from Anthropology to the Office". **Haworth**, Available at: [http://www.haworth.com/docs/default-source/white-papers/defining-culture-and-organizational-culture\\_51-pdf-28527.pdf?sfvrsn=6](http://www.haworth.com/docs/default-source/white-papers/defining-culture-and-organizational-culture_51-pdf-28527.pdf?sfvrsn=6), Access: March 5, 2015.
19. United Nations (2012), "The Use of the Internet for Terrorist Purposes", **United Nations Office on Drugs and Crime**, Available at: [http://www.unodc.org/documents/frontpage/Use\\_of\\_Internet\\_for\\_Terrorist\\_Puposes.pdf](http://www.unodc.org/documents/frontpage/Use_of_Internet_for_Terrorist_Puposes.pdf), Access: March 9, 2015.

# رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه

سید علی نجات\*

دانش آموخته مطالعات خاورمیانه و مدرس مدعو دانشگاه پیام نور

## چکیده

تحولات جهان عرب پس از سال ۲۰۱۱ شرایط ترتیبات سیاسی و امنیتی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را دگرگون ساخته است. این تحولات که تحلیل‌گران غربی آن را «بهار عربی» می‌نامند و ما آن را «بیداری اسلامی» می‌خوانیم، پدیده‌ای بی‌نظیر در این منطقه جغرافیای سیاسی محسوب می‌شود که سیاست خارجی تمام بازیگران منطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. در همین راستا، این پرسش مطرح می‌گردد که عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه کدامند؟ فرضیه نوشتار این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در ارتباط با تحولات جدید منطقه، تحت تأثیر عوامل ایدئولوژیکی و واقع‌گرایی بوده است. در این نوشتار سعی بر آن است با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تبیین موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در قبال انقلاب‌های تونس، مصر، لیبی، یمن و تحولات بحرین و سوریه پرداخته شود.

## کلید واژه‌ها

انقلاب‌های عربی، بیداری اسلامی، جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی، موازنه قوا.

## مقدمه

جنبش‌های مردمی جدید در خاورمیانه، در حال ایجاد فصلی نو در تاریخ خاورمیانه هستند؛ این جنبش‌ها در واکنش و مخالفت با سه عنصر تعیین کننده خاورمیانه معاصر شکل گرفته‌اند؛ ماهیت دولت‌های اقتدارگرای عربی، سیاست‌های نژادپرستانه‌ی اسرائیل نسبت به فلسطینیان و سیاست سلطه آمریکا در منطقه. این سه عنصر به صورتی در هم تنیده و مرتبط‌اند که می‌توان از آن به مثلث سیاست منطقه خاورمیانه نام برد (کلبعلی، ۱۳۹۰: ۵). نسبت به این تحولات مواضع مختلفی اتخاذ شده و بر اساس این مواضع، نامگذاری‌هایی نیز صورت گرفته است. برخی جریان‌های ملی‌گرا و ناسیونالیستی از آن به عنوان «بهار عربی» یاد می‌کنند. گروه‌بندی منطقه‌ای که هماهنگ با منافع غرب و قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا است؛ این جنبش‌ها و انقلاب‌ها را به «اصلاحات ساختاری» جهت ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک تعبیر می‌نمایند. دسته سوم دیگر که نگرش غالب مردم مسلمان منطقه، احزاب و جنبش‌های اسلام‌گرا بوده و مورد پذیرش جمهوری اسلامی ایران نیز هست، با توجه بر بنیان و شعارهای این انقلاب‌ها، از این فرایند به «بیداری اسلامی» یاد می‌کنند (جهان‌بین؛ پرتو، ۱۳۹۱: ۱۱۸). بنابر عقیده برخی نیز، تحولاتی که در سال ۲۰۱۱ در کشورهای خاورمیانه آغاز شد، نمادی از انقلاب‌های اجتماعی است. انقلاب‌هایی که بر اساس گفت‌مان دینی و نشانه‌های اسلام‌گرایی شکل گرفته است. این امر آشکارا انعکاس انقلاب اسلامی ایران در خاورمیانه تلقی می‌گردد (متقی، ۱۳۹۰: ۱۶۴).

به هر حال، این تحولات نوین پدیده‌ای بی‌نظیر در منطقه استراتژیکی خاورمیانه و شمال آفریقا محسوب می‌شود که سیاست خارجی تمام بازیگران منطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. در این میان، تحولات منطقه، هم‌زمان فرصت‌ها و چالش‌های متعددی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بر داشته است. جمهوری اسلامی ایران که برخاسته از انقلاب مذهبی است به‌عنوان بازیگر تأثیرگذار در منطقه؛ با برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ویژه در قبال این انقلاب‌ها می‌تواند شکل تازه‌ای به خود بگیرد و از این تحولات برای نقش آفرینی هر چه بیشتر استفاده کند.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات منطقه، مانند سایر کشورها تحت تأثیر عوامل، زمینه‌ها و متغیرها در دو سطح درونی و بیرونی قرار دارد. با وجود دیدگاه‌های مختلف در خصوص عوامل تعیین کننده سیاست خارجی به‌طور کلی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص، امروزه تقریباً نوعی اجماع و اتفاق نظر درباره نقش ویژگی‌ها و متغیرهای جامعه داخلی و محیط خارجی در شکل دهی به سیاست خارجی وجود دارد. در همین راستا، این پرسش مطرح می‌گردد که عوامل تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه کدامند؟ فرضیه نوشتار این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در ارتباط با تحولات جدید منطقه، تحت تأثیر عوامل ایدئولوژیکی و واقع‌گرایی بوده است. در این نوشتار با تأکید بر گفت‌مان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سعی می‌شود به تبیین موضع‌گیری ایران در قبال انقلاب‌های تونس، مصر، لیبی، یمن و تحولات بحرین و سوریه پرداخته شود.

## ۱- جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

خاورمیانه یکی از مناطق ژئوپلیتیکی مهم جهان است که به دلیل وجود ذخائر عظیم نفت و گاز، بازار بزرگ مصرف و حضور اسرائیل همواره دارای منازعه و رقابت‌های منطقه‌ای بوده و نیز مورد توجه قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای است. از دوران جنگ سرد و حاکمیت نظام دو قطبی، چگونگی ایجاد موازنه قوا در خاورمیانه باعث ایجاد رقابت‌های گسترده منطقه‌ای و نیز جولان قدرت‌های فرامنطقه‌ای شده است. تقریباً بیش از ۷۸ درصد ذخایر شناخته شده نفت

خام دنیا به کشورهای عضو اوپک تعلق دارد که حدود ۸۰ درصد از این میزان به کشورهای حوزه خلیج فارس اختصاص دارد. از سوی دیگر خاورمیانه به دلیل واقع شدن در حدفاصل سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا نیز اهمیت قابل توجهی دارد. اکنون در منطقه خاورمیانه یک سونامی عظیم رخ داده است؛ یک سونامی که منافع تمام بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را با خطر مواجه کرده است. جمهوری اسلامی ایران نیز در منطقه خاورمیانه داری منافع ژئوپلیتیک، ایدئولوژیک و استراتژیک می‌باشد؛ مهم‌ترین این منافع عبارتند از:

- تقویت و حمایت از جریان‌های شیعی در منطقه؛ همانند، حمایت از شیعیان بحرین، شیعیان منطقه الشرقیه در عربستان و حوثی‌ها در یمن؛
- حمایت از جنبش‌های آزادی بخش اسلامی همانند حزب الله لبنان، حماس و...؛
- جلوگیری از تسلط یک قدرت هژمون بر کل منطقه؛
- تلاش در ارائه‌ی چهره‌ای مطلوب، آرمانی و الگواز جمهوری اسلامی ایران در منطقه؛
- تسلط و اثرگذاری بر بازارهای نفت از طریق اوپک و همچنین پیش‌برد روابط با کشورهایی که موقعیت ژئوپلیتیکی مناسبی در صادرات منابع انرژی دارند؛
- تلاش برای جلب توجه کشورهای منطقه و حمایت از جمهوری اسلامی در راستای اهداف سیاست خارجی کشور؛
- حمایت از هم‌پیمانان منطقه‌ای خود؛ همانند حمایت از دولت بشار اسد به‌عنوان متحد استراتژیک ایران در منطقه؛
- رقابت و تلاش در تبدیل به هژمون منطقه‌ای و قدرت برتر در منطقه، همانند رقابت با عربستان، ترکیه و اسرائیل؛
- تلاش برای دستیابی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای و تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای و پیوستن به صفوف قدرت‌های هسته‌ای جهان؛
- ایفای نقش فعال در مبارزه با مواد مخدر در منطقه؛
- گسترش شبکه‌های حمایتی و کمک‌رسانی به مردم منطقه؛
- رقابت با آمریکا و به چالش کشاندن منافع غرب در منطقه؛
- صدور انقلاب؛
- تلاش برای تدوین نظم نوین منطقه‌ای (حمزه، ۱۳۹۲: ۶۱).

## ۲- عوامل تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه

سیاست خارجی «مجموعه خط‌مشی‌ها، تدابیر، روش‌ها و انتخاب مواضعی است که یک دولت در برخورد با امور و مسائل خارجی در چارچوب اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی اعمال می‌نماید.» (محمدی، ۱۳۷۷: ۱۸). سیاست خارجی کشورها نشان دهنده اهدافی است که دولت‌ها در عرصه خارجی در پی دستیابی به آن هستند. اهداف و منافع ملی کشورها در فرایند تصمیم‌گیری و براساس ارزش‌ها و باورهای ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آنها تعیین می‌شود و ابزارها و امکانات برای تأمین آنها مد نظر قرار می‌گیرد (یزدان فام، ۱۳۸۷: ۲۴۷). کارشناسان مسائل بین‌المللی، سیاست خارجی را نتیجه کنش متقابل عوامل داخلی و خارجی، و مهم‌ترین هدف سیاست خارجی هر کشور را، تأمین منافع ملی آن کشور دانسته و معتقدند نخستین وظیفه طراح سیاست خارجی، مشخص کردن راه‌های رسیدن به

منافع ملی کشور در صحنه بین‌المللی است (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۲).

با عنایت به مطالب فوق‌الذکر، متوجه این نکته می‌شویم که رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات نوین منطقه ملهم از محاسبات داخلی و فرهنگی است که ایدئولوژی و قدرت ملی نقش برجسته‌ای در آن دارند. جمهوری اسلامی ایران در محاسبات استراتژیک خود در برخورد با انقلاب‌ها و واکنش نسبت به آنها همواره در تلاش بوده تا قدرت منطقه‌ای خود را افزایش و همچنین از منافع ایدئولوژیک خود دفاع کند. نمونه این واکنش را در عکس‌العمل به تحولات سوریه می‌توان به وضوح مشاهده نمود.

به طور کلی تئوری‌های مختلف، رفتار سیاست خارجی را از چندین سطح مورد بررسی قرار می‌دهند. دیوید سینگر از مهم‌ترین کسانی است که به بحث سطح تحلیل پرداخته است. وی انتخاب سطح تحلیل را تابعی از موضوع پژوهش می‌داند و از لحاظ منطقی دو سطح خرد و کلان را نام می‌برد. در سطح خرد به ویژگی‌های فردی دولت‌های ملی و در سطح کلان به محدودیت‌های ساختاری بین‌الملل می‌پردازد. از دیگر سطوح تحلیل می‌توان به سطوح فردی، منطقه‌ای، نهادهای تصمیم‌گیری و سازمانی اشاره کرد. از همین رو، عوامل تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی ایران در قبال تحولات اخیر را می‌توان به دو بخش عمده عوامل داخلی و خارجی دسته‌بندی نمود. عوامل داخلی را به دو قسمت برداشت و نهادها تقسیم می‌نماییم. منظور از برداشت عبارت خواهد بود از تصور و ادراکات مسئولان جمهوری اسلامی به خصوص رهبری و ریاست جمهوری در قبال انقلاب‌های منطقه خاورمیانه که بر سیاست خارجی مؤثر است. منظور از عامل نهادی نیز شیوه تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی است که بر سیاست خارجی آن تأثیر تمام‌عیاری دارد. در بخش عوامل خارجی نیز به دو بخش ساختار نظام منطقه‌ای و ساختار نظام بین‌المللی اشاره کوتاهی خواهیم داشت.

## ۲-۱- عوامل داخلی الف) برداشتها

برای درک بهتر مواضع ایران در قبال انقلاب‌های خاورمیانه باید بر روی دو سطح از تحلیل متمرکز شد. جمهوری اسلامی ایران، تحولات اخیر را «بیداری اسلامی» می‌خواند و ریشه‌های آن را مایه گرفته از انقلاب اسلامی ایران می‌داند، چشم‌انداز آن را روشن می‌پندارد و مردم منطقه را به حفظ وحدت و ادامه قیام تا سرنگونی حکومت‌های مستبد مزدور غرب و متحد اسرائیل تشویق می‌کند. از نقطه نظر این دیدگاه با دیدی آرمان‌گرا به تحولات نگریسته شده و آن را در جهت منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قلمداد می‌کند. مهم‌ترین تأثیر این دیدگاه بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به این صورت بوده است که برقراری ارتباط و تماس با تمام گروه‌های مختلف کشورهای منطقه را افزایش داده است و به دنبال تشکیل نهادها و مؤسساتی همچون تأسیس دبیرخانه مجمع بیداری اسلامی برای کمک در جهت کامیابی این تحولات است (الزویری، ۲۰۱۲: ۳).

برداشت دوم مربوط به قوه سیاست‌گذاری خارجی و مجریه است که تحولات منطقه را بهار عربی می‌داند و علت وقوع اصلی آن را توطئه‌های جمهوری‌های همچون آمریکا و اسرائیل و کشورهای استعمارگر اروپایی بر می‌شمارد، آنها تصور می‌کنند که این جریان شکل گرفته تا به اتحاد و انسجام کشورهای اسلامی خدشه وارد کنند و اذعان دارند که کشورهای منطقه باید در جهت حفظ نظم منطقه‌ای کوشا باشند و فریب چنین توطئه‌هایی را نخورند. پیشنهاد این طیف به مردمان و دولت‌های منطقه این است که باید از طریق مسالمت‌آمیز به اصلاح حکومت‌های خود اقدام نمایند. این طیف در جمهوری اسلامی دست به اقدامات دیپلماتیک همچون، دعوت از سران برخی کشورهای منطقه برای بازدید از تهران (دعوت از ملک عبدالله پادشاه اردن)، حضور در مراسم تشیع جنازه فهد پادشاه فقید عربستان سعودی، زده است (الزویری، ۲۰۱۲: ۴). این تفاوت برداشتها در کشور و در بین هیئت تصمیم‌گیرنده باعث تشکیل سیاست‌هایی ضد



و نقیض شده است. در واقع می‌توان گفت که جمهوری اسلامی هم واقع‌گرایانه به تحولات نگاه کرده و هم از جانبی دیگر آرمان‌گرایانه و متکی بر ایدئولوژی اقدام کرده است.

## ب) نهادها

درگیری، منازعه و رقابت طیف‌های مختلف داخلی باعث ایجاد دشواری در تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران در قبال تحولات خاورمیانه شده است. دو طیف در داخل کشور نسبت به تحولات خاورمیانه موضع‌گیری کردند. طیف اول خواستار دفاع بی‌چون و چرا از تحولات است؛ البته جز در مورد سوریه که از حکومت سوریه دفاع می‌کند و این موضع‌گیری بیشتر در قالب ایدئولوژی می‌گنجد. طیف دوم که وزارت خارجه ایران از آن پیروی می‌کند به دنبال کاهش تنش در منطقه و خواهان ثبات است و موضع‌گیری‌های محافظه‌کارانه‌ای در زمینه تحولات اتخاذ می‌کند و در تلاش است که امنیت و ثبات را به منطقه بازگرداند. نمونه از موضع‌گیری‌های طیف اول در قبال تحولات بحرین به این صورت است که روح‌الله حسینیان رئیس فراکسیون انقلاب اسلامی در مجلس خواستار آماده‌باش نیروی نظامی ایران برای مقابله با عربستان شده بود و حضور نظامی عربستان در بحرین را یک فرصت تاریخی برای ایران دانسته بود. موضع مرجعیت شیعه نیز قابل تأمل و توجه است. به‌عنوان مثال آیت‌الله جوادی آملی نیز در دیدار با علمای بحرین، پس از استماع گزارشی از جنایت‌ها و کشتار آل‌سعود و آل‌خلیفه در بحرین از جمله و تخریب مساجد، آتش زدن قرآن کریم، کشتار مردم مظلوم، دستگیری چهره‌های تأثیرگذار بحرین و زندانی کردن آنها، ممنوعیت عزاداری برای حضرت فاطمه زهرا (س) و...، تأسف عمیق خود را در قبال این جنایت‌ها اعلام کرد. وی آنچه در خاورمیانه به‌ویژه در بحرین در حال اتفاق است را جنگ بین اسلام و کفر دانست و تأکید کرد: «کافر بودن آل‌خلیفه و آل‌سعود محرز است، برای این‌ها علاوه بر تخریب مساجد و حسینیه‌ها، به قرآن کریم هم رحم نکردند و این کتاب الهی را به آتش کشیدند» (فرهادیان، ۱۳۹۰: ۲).

نمونه موضع‌گیری طیف دوم (در نقطه تقابل با طیف اول) را می‌توان مرتبط با سیاست ایران در قبال تغییر مواضع ترکیه در قبال تحولات منطقه مشاهده نمود. بروز اختلاف دیدگاه تهران و آنکارا در قبال تحولات سوریه، تداوم پیمان دوستی دو کشور را در حاله‌ای از ابهام قرار داد. تغییر سیاست خارجی ترکیه در قبال خیزش‌های منطقه دستگاه سیاست خارجی ایران را با تردید روبرو ساخت. این امر برای ترکیه یک مسئله بغرنج محسوب می‌شود؛ چرا که برخلاف نظریه به صفر رساندن مشکلات با همسایگان، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین همسایه خاورمیانه‌ای ترکیه یعنی ایران اگر نگوئیم در تقابل اما در رقابت با آن قرار گرفت. و این در حالی است که نه تهران و نه ترکیه، نمی‌توانند به سادگی چشم بر روابط خود با یکدیگر ببندند و به نحوی دو کشور بر سر دو راهی قرار گرفتند. به هر ترتیب، شرایط داخلی و خارجی کشور بعد از اتمام دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تغییرات محسوسی پیدا کرد. شرایط جدید گواه این است که: قبل از انتخاب دکتر روحانی به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران در ۲۴ خرداد ۹۲، نظرات حاکی از رشد بی‌سابقه مطالبه‌ی جدید از رئیس‌جمهور آینده بود. همین مسأله سبب گردید تا شعار «بهبود روابط خارجی» با جدیت بیشتر مطرح شود؛ وزارت خارجه به دلیل اینکه مسئول برآوردن این مطالبه شده بود، حساسیت زیادی در بین وزارت خانه‌های دولت جدید پیدا کرد.

## ۲-۲- عوامل خارجی الف) ساختار نظام منطقه‌ای

ساختار نظام منطقه‌ای نیز در موضع‌گیری ایران در قبال تحولات منطقه‌ای تأثیرگذار بوده است؛ چرا که بین کشورهای منطقه بر سر هژمونی و افزایش کفه قدرت خود نسبت به دیگران رقابت وجود دارد ایران در محور مقاومت و عربستان و متحدین آن در محور محافظه‌کاری عربی قرار دارند. از این لحاظ ایران در تلاش است تا از رقبای منطقه‌ای

خود که مهم‌ترین آنها رژیم اسرائیل، ترکیه، عربستان، قطر و... است جلوتر بیفتند و سعی دارد تا نقش مؤثر و فعالی را در قبال جنبش‌ها و تحولات نوین ایفا کند.

هر کدام از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش نقش خود را برای تحقق اهدافشان دنبال می‌کنند. کشورهای غربی و ترکیه این نقش را بیشتر برای افزایش «نفوذ» خود و کسب رهبری سیاسی می‌خواهند. جمهوری اسلامی ایران، روسیه، چین و حتی عربستان نیز این نقش را برای «مهار» تهدیدات و افزایش امنیت دنبال می‌کنند. بر این اساس محور «الگو» و «ایدئولوژی» همگی به‌عنوان ابزارهایی برای افزایش نقش بازیگران اصلی در منطقه در چارچوب معادلات قدرت صورت می‌پذیرد. از نقطه نظر این سطح، توازن قدرت در منطقه بر رقابت دو دسته از بازیگران منطقه‌ای (۴+۱) و بازیگران فرامنطقه‌ای خواهد بود. در بلوک بازیگران منطقه‌ای (۴+۱) چهار بازیگر فعال و اصلی منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، عربستان و مصر همراه با اسرائیل به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران فعال پشت پرده و به ظاهر غیر فعال که منافع اصلی خود را از طریق آمریکا پیگیری می‌کند، قرار دارند. در دسته بازیگران فرامنطقه‌ای نیز سه بازیگر اصلی آمریکا، روسیه و چین قرار دارند (برزگر، ۱۳۹۱: ۱۸). در این چارچوب، ویژگی جدید تحولات عربی تأثیر «ظرفیت‌های داخلی جهان عرب» بر سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. بر این مبنا رقابت تمامی بازیگران تأثیرگذار در تحولات جهان عرب بر محور «مهار» تهدید و افزایش «نقش نفوذ» بوده است، به‌عنوان مثال رقابت جمهوری اسلامی ایران و عربستان بیشتر بر مبنای «مهار» نقش یکدیگر و افزایش «نفوذ» است، تا بر محور رقابت شعبه و سنی. عربستان افزایش نقش منطقه‌ای ایران را به ضرر منافع و امنیت ملی خود می‌داند و در مقابل جمهوری اسلامی ایران نیز افزایش نفوذ منطقه‌ای خود را برای رفع تهدیدات امنیت ملی خود ضروری ارزیابی می‌کند. رقابت ایران و ترکیه نیز بیشتر بر مبنای جلوگیری از افزایش نقش منطقه‌ای یکدیگر است. سیاست ترکیه برای به دست گرفتن رهبری سیاسی در منطقه و به خصوص دخالت آشکار در بحران سوریه منافع ژئوپلیتیکی و قدرت ایران را در منطقه به خطر می‌اندازد. رقابت یا دوستی بالقوه ایران و مصر نیز بیشتر برای تأثیرگذاری بیشتر و بهتر تحولات آینده منطقه است. رقابت ایران با اسرائیل و آمریکا نیز بر مبنای مهار یکدیگر و افزایش نفوذ هر کدام صورت می‌گیرد. بنابراین چگونگی تأثیر گذاری ظرفیت‌های داخلی بر سیاست منطقه‌ای بازیگران، موضوع اساسی معادلات قدرت در منطقه است (علایی، ۱۳۹۲).

## ب) ساختار نظام بین‌الملل

یکی دیگر از عوامل و متغیرهای تأثیرگذار در تصمیم‌گیری سیاست خارجی ساختار نظام بین‌الملل است. ساختار فراگیرترین جزء نظام بین‌الملل است که تصور آن به کل واحد را امکان‌پذیر می‌سازد. «کنت والتز» ساختار را بر حسب چگونگی توزیع قدرت و توانایی‌های نظامی بین واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل تعریف می‌کند. بر این اساس «ساختار» عبارت است از چگونگی چینش و آرایش واحدها یا قطب‌بندی نظام بین‌الملل (فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۷). نظام بین‌الملل ضمن تأثیر بر هویت دولت‌ها، بخشی از رفتارها، ایستارها و اهداف سیاست خارجی آنها را تعیین می‌کند، از سوی دیگر داده‌های سیاست خارجی کشورها هم به نوبه خود به صورت نهاده وارد نظام بین‌المللی شده و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین جهت، نمی‌توان داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها را در ساختار نظام دو قطبی بین‌المللی با دوره بعد از آن یکی دانست؛ زیرا نه تنها دسترسی به اهداف سیاست خارجی در بستر نظام بین‌المللی صورت می‌گیرد، بلکه استراتژی‌های سیاست خارجی هر کشور متأثر از جایگاه خویش در ساختار نظام بین‌المللی می‌باشد (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۸۳). ویژگی ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی ایران در قبال تحولات بهار عربی نقشی مؤثر داشته است. ایران تنها کشوری است که در منطقه با هژمون جهانی یعنی آمریکا در تضاد است و همواره

سعی کرده در مقابل آمریکا به موازنه قدرت و تهدید بپردازد. پس حضور، نقش، قدرت و نفوذ همون جهانی در منطقه بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران مؤثر خواهد بود.

### ۳- موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات کشورهای عربی ۳-۱- موضع‌گیری ایران در قبال انقلاب تونس

در روزهای پایانی سال ۲۰۱۰ م محمد بوعزیزی دست فروش تحصیل کرده دانشگاهی تونس در شهر سیدی بوزید در مرکز این کشور بعد از توقیف بساط سبزی فروشی‌اش توسط مأمورین شهرداری، در اعتراض به این اقدام دست به خودسوزی زد و این جرقه چنان آتشی به خرمن حکومت بیست و سه ساله بن علی که به یکی از باثبات‌ترین حکومت‌های منطقه معروف بود، زد که بعد از مدت کوتاهی منجر به فرار بن علی و سپس پیروزی انقلاب تونس گردید. تحولات بعدی تونس، مناسبات منطقه را به‌طور کلی دگرگون ساخت و موجی از نگرانی را در حکام وابسته به غرب در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا ایجاد نمود. تحولات این کشور از ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ م آغاز و در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ م با فرار بن علی وارد فاز جدیدی گردید. قیام مردم تونس در آغاز با سرکوب شدید معترضان توسط نیروهای امنیتی و پلیس همراه بود و در مجموع بیش از ۲۲۰ نفر کشته و صدها تن مجروح به همراه داشت. پیروزی مردم تونس در انقلاب معروف به «یاسمین» سبب شروع حرکت‌های انقلابی دومینوار در منطقه از جمله مصر، یمن، بحرین، اردن، عربستان و... گردید، اما در تونس با ایجاد فضای جدید و بازگشت مخالفین حکومت سابق و به‌ویژه جریان اسلام‌گرای النهضه روند حوادث شکل سریع‌تری به خود گرفت.

تونس در سال‌های زمامداری بن علی همواره روابط نزدیکی با کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده و فرانسه داشت. در نتیجه با گسترش بحران تونس، کشورهای غربی از حمایت بن علی دست کشیدند و عملاً پذیرای تحولات این کشور شدند. نکته حائز اهمیت در تحولات تونس آن است که هیچ‌یک از رهبران و سران عرب، انقلاب را به دولت جدید تونس تبریک نگفتند و با مردم این کشور اعلام همبستگی نکردند. السبسی نخست وزیر موقت تونس در این خصوص می‌گوید تعداد بسیاری از وزیران خارجه از کشورهای مختلف جهان آمدند تا با این تجربه گرانقدر (انقلاب تونس) آشنا شوند؛ اما در بین آنها یک رهبر عربی هم وجود نداشت. وی همچنین به درخواست خود از مقامات سعودی برای بازگرداندن و محاکمه بن علی خبر داد که با بی‌توجهی مقامات عربستان مواجه شد. در این میان با توجه به ماهیت سکولاریستی حکومت بن علی و روابط ویژه آن با غرب، جمهوری اسلامی ایران از تحولات تونس استقبال کرده و آن را در قالب بیداری اسلامی ارزیابی می‌کند.

دولت جدید تونس در عرصه سیاست خارجی بیشتر مواضع خود را با آمریکا، ترکیه و قطر هماهنگ می‌کند. یعنی به‌طور مثال کنفرانس دوستان سوریه برای اولین بار در تونس برگزار شد. مواضع جدیدی که دولت و مسئولین جدید تونس داشته‌اند نشان می‌دهد که مواضع این کشور بیشتر با آمریکا و ترکیه و قطر هماهنگ است تا جبهه مخالف. بنابراین، اینگونه برداشت می‌شود که دولت جدید تعهداتی نسبت به غرب دارد و می‌خواهد به این تعهدات وفادار بماند. تنها تفسیری که با توجه به شواهد و قرائن می‌توان داشت این است که به دلیل ضعف اقتصادی، دولت جدید تمایل دارد رابطه خود را با غرب حفظ کند. این را هم فراموش نکنیم که در تونس سخت‌افزار قدرت تغییر نکرده است. یعنی ارتش همان ارتش زمان بن علی است. این عاملی است که در بخش سیاسی و اجتماعی، دولت جدید نتواند در سیاست خارجی خود مستقل از غرب موضعی اتخاذ کند (جانبا، ۱۳۹۱).

### ۳-۲-۳- مواضع ایران در قبال انقلاب مصر ۳-۲-۱- مواضع ایران نسبت به مراحل اولیه انقلاب مصر

جمهوری اسلامی ایران از ابتدا به صورت آشکار از انقلاب مردم مصر در مقابل حکومت حسنی مبارک حمایت نمود و انقلاب مردم مصر را در راستای تحولات بیداری اسلامی خواند. مواضع ایران در قبال انقلاب مصر متأثر از منافع ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک است. روابط قاهره و تهران همواره فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است. چرا که در دوران معاصر روابط دو کشور تحت تأثیر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی همواره تغییر پیدا می‌کرد. با وقوع انقلاب در مصر و سقوط حکومت مبارک جمهوری اسلامی از انقلابیون مصر حمایت و سرکوب مخالفین توسط رژیم مبارک را محکوم کرد. چرا که این فرصت طلایی برای جمهوری اسلامی بود تا دور جدیدی از روابط با مصر به عنوان یکی از قدرت‌های تأثیرگذار در نظم خاورمیانه و شمال آفریقا را برای خود تعریف کند. مصر جایگاه بالایی در دوران مبارک در جبهه کشورهای محافظه کار عرب و محور اعتدال عربی داشت، محور اعتدال عربی متشکل از عربستان، مصر، اردن، گروه ۱۴ مارس لبنان و برخی کشورهای خلیج فارس که از حمایت‌های ایالات متحده و اسرائیل هم بهره‌مند می‌گردید، متأثر از تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱ تضعیف گردید. وقوع خیزش‌های مردمی در مصر و سقوط مبارک باعث شد تا مصر از این محور خارج و کلیت این محور با چالش و حتی تهدید مواجه شود. بنابراین شرایط مصر در حال ورود به مرحله جدیدی بود که از جمله بر سیاست خارجی این کشور تأثیرگذار خواهد بود و می‌تواند باعث تغییراتی در روابط مصر و عربستان گردد. سقوط مصر، یعنی سقوط یکی از متحدین منطقه‌ای آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی که دشمنان و رقیبان اصلی ایران به شمار می‌آیند و در مقابل جبهه مقاومت که شامل ایران و سوریه و جنبش‌های حماس و حزب‌الله است قرار دارند. صالحی وزیر امور خارجه ایران، دولت جدید مصر را برآمده از اراده مردم و ایران را مشتاق برقراری روابط گرم با این کشور عنوان می‌کند. او عنوان کرد: «آماده پذیرایی از وزیر امور خارجه مصر در ایران هستیم و این آمادگی متقابل در طرف مصری هم وجود دارد که ما در مصر حضور یابیم. رایزنی‌ها در حال انجام است و ما به آینده روابط سیاسی مصر و ایران خوش‌بین هستیم.» (مرشدی، ۱۳۹۰).

### ۳-۲-۲- واکنش جمهوری اسلامی ایران به مرحله دوم تحولات مصر: برکناری مرسی

در ژوئن ۲۰۱۳ و در سالگرد تحلیف محمد مرسی، نخستین رئیس‌جمهور منتخب تاریخ مصر، موج جدیدی از اعتراضات در این کشور علیه دولت جدید شکل گرفت. مخالفان که در رأس آنها «محمد البرادعی» قرار داشت، خواهان کناره‌گیری محمد مرسی از قدرت و برگزاری انتخابات زودهنگام در مصر بودند. با شدت گرفتن اعتراضات وزرای کشور، امور خارجه، دفاع، محیط زیست، گردشگری، دادگستری و برنامه‌ریزی مصر و همچنین نخست‌وزیر دولت مرسی یکی پس از دیگری استعفا دادند. در عین حال که مخالفان محمد مرسی در «میدان التحریر» قاهره تجمع نمودند، حامیان وی نیز در حوالی مسجد «رابعه العدویه» به شعار دادن در حمایت از رئیس‌جمهور پرداختند. با وجودی که محمد مرسی از ضعف‌های دولت جدید سخن گفته و از مردم عذرخواهی کرد، اما اعتراضات همچنان گسترش یافت. ارتش مصر نیز برای طرفین ضرب‌الاجل تعیین کرد که اگر به اختلافات پایان ندهند وارد عمل خواهد شد. مرسی اظهارات ارتش را در این مورد غیرقانونی دانست. نهایتاً شدت اعتراضات موجب شد تا در شبانگاه ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ ارتش مصر با ادعای حفظ انقلاب و جلوگیری از خطر انحراف آن، قدرت را در دست بگیرد و با دستگیری و زندانی نمودن محمد مرسی و تعداد زیادی از سران و رهبران اخوان المسلمین در مصر، قانون اساسی را تعلیق، مجلسین را منحل و عدلی منصور رئیس‌دادگاه قانون اساسی را به عنوان رئیس‌جمهور موقت تا برگزاری انتخابات زودهنگام معرفی کرد. در این مرحله سید عباس عراقچی سخنگوی پیشین وزارت امور خارجه کشورمان با اشاره به تحولات جاری در مصر

اظهار داشت: «جمهوری اسلامی ایران ضمن اهتمام به تحولات مصر و احترام به خاستگاه سیاسی مردم فهیم، متمدن و تاریخ‌ساز این کشور، بر ضرورت تحقق مطالبات مشروع آنان تأکید می‌کند و امیدوار است روند آینده تحولات در فضایی که منافع و مصالح مردم مصر را تأمین کند ادامه یابد و با پیگیری دقیق روند دموکراتیک و حفظ دستاوردهای انقلاب به خواسته آحاد مردم، احزاب، گروه‌ها و جریانات مؤثر سیاسی کشور توجه و زمینه مشارکت حداکثری اقشار مختلف مردم و جامعه مدنی مصر فراهم شود». عراقچی افزود: «بی‌تردید ملت مقاوم مصر به مدد درایت و درک عمیق خود در شرایط دشوار پیش‌رو مانع فرصت‌طلبی بیگانگان و دشمنان استقلال و عظمت مصر خواهد شد.» (عراقچی، ۱۳۹۲).

همچنین معاون وزیر امور خارجه ایران حسین امیر عبداللّه‌یان اظهار داشت که: «کشورمان با حمایت از خواسته‌های مشروع ملت مصر در جهت تثبیت اهداف انقلاب و نیل به استقلال و آزادی و مردم‌سالاری، بر ضرورت توجه جدی به روند دموکراسی فراگیر و اجتناب از نظامی‌گری و حفظ دستاوردهای انقلاب مصر در این کشور تأکید می‌کند. وی هرگونه درگیری مصری - مصری که جامعه مصر را به سوی خشونت سوق دهد، اقدامی خطیر و در راستای خواست دشمنان خواند»؛ و افزود: «بی‌تردید مردم فهیم و صاحبان بصیرت در مصر مانع فرصت‌طلبی رژیم صهیونیستی و دشمنان و نیز توقف روند رو به جلوی دموکراسی - که ثمره انقلاب مصر است - خواهند شد.» (عبداللّه‌یان، ۱۳۹۲).

اشاره به این واقعیت ضروری است، که جنبش اخوان المسلمین از نظر تاریخی دارای روابط ویژه‌ای با ایران بوده است. این جنبش برخلاف وهابیت، مناسبات خوبی با شیعیان داشت. روابط گروه فدائیان اسلام و به‌ویژه رهبر آن (نواب صفوی) با سران اخوان از فرازهای درخشان تاریخ دو جنبش شیعی و اخوانی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز، جنبش اخوان المسلمین از آن استقبال کرد، اما با قطع روابط سیاسی ایران و مصر، امکان گسترش روابط این دو جنبش از میان رفت. با سقوط مبارک، زمینه برای از سرگیری روابط دو جنبش و به عبارت دیگر دو دولت فراهم شد. محمد مرسی گفت: «هیچ مشکل مهمی با ایران نداریم و روابط آن با مصر می‌تواند مانند سایر کشورهای جهان عادی شود.» وی اولین رئیس‌جمهور مصر بود که به جمهوری اسلامی ایران سفر کرد. بر خلاف تلاش‌های کشورهای عربستان، مرسی در نشست سران عدم تعهد در تهران شرکت کرد و برای حل مسئله سوریه، ضمن اعتراف به برخی تفاوت‌ها با ایران، طرح تشکیل گروه «چهارجانبه» یعنی ایران، مصر، عربستان و ترکیه را مطرح کرد. اما ماه عسل دولت اخوانی مرسی با جمهوری اسلامی بسیار کوتاه بود. تحلیل روزنامه اسرائیلی هآرتص درباره عملکرد دولت اخوان با ایران بسیار جامع است: «از نگرانی‌های جدی اسرائیل، از سرگیری روابط سیاسی مصر با ایران در دوره پس از سقوط مبارک بود. اما در دوره مرسی روابط دو کشور نه تنها از سر گرفته نشد، بلکه شکاف میان ایران شیعی و مصر سنی بیشتر شد. مصر با دفاع از سرنگونی بشار اسد و دشمنی با حزب الله لبنان به اردوگاه ضد ایرانی پیوست (پورحسن، ۱۳۹۲: ۱۳۱). سفر چهار ساعته مرسی به تهران (نهم شهریور ماه ۱۳۹۱) جهت تحویل ریاست جنبش غیرمتعهدها، با سخنرانی‌اش علیه سوریه و نام بردن از خلفای راشدین، شکاف‌ها را بر ملا کرد. در واقع مرسی در جبهه مقابل ایران به همراه قطر و ترکیه و... قرار گرفت؛ از سوی دیگر سفر احمدی نژاد به مصر نیز با اهانت همراه بود.

### ۳-۳- موضع ایران در قبال انقلاب لیبی

انقلاب ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ م مردم لیبی علیه رژیم سرهنگ قذافی پس از قیام‌های مردم تونس و مصر آغاز شد. این انقلاب از زادگاه عمر مختار، یعنی شهر بنغازی شکلی گسترده یافت. ناآرامی‌ها حدود یک ماه بعد به شکلی گسترده‌تر به صورت شورش‌های سراسری درآمد و تقریباً همه شهرهای لیبی را در بر گرفت. نیروهای مخالف حکومت قذافی به تدریج برخی شهرهای لیبی را تحت کنترل خود درآوردند و در شهر بنغازی، دومین شهر بزرگ این کشور، دولت موقت تشکیل دادند. مخالفین رژیم قذافی روز ۲۷ فوریه ۲۰۱۱ شورای ملی انتقالی را در شهر بنغازی، تشکیل داده و آن را

تنها نهاد حکومتی قانونی در این کشور اعلام کردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد دو قطعنامه ۱۹۷۰ مورخ ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ و قطعنامه ۱۹۷۳ را در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ تصویب کرد. این قطعنامه مبنای حقوقی مداخله نظامی ناتو در لیبی قرار گرفت. زیرا در آن بر ایجاد منطقه پرواز ممنوع در حریم هوایی لیبی به منزله یک عنصر مهم برای حفاظت از غیر نظامیان و همچنین ضرورت برقراری امنیت برای تحویل کمک‌های بشر دوستانه تأکید شده بود. باراک اوباما رئیس جمهوری آمریکا، نیکلا سارکوزی رئیس جمهوری فرانسه و دیوید کامرون نخست وزیر انگلیس روز ۲۳ مارس در مورد لزوم ایفای نقش کلیدی ناتو در ساختار فرماندهی عملیات لیبی به توافق رسیدند. این توافق در پی گفتگوی تلفنی اوباما با رؤسای جمهوری این دو کشور حاصل گردید. ناتو پس از اختلافات متعدد بر سر اهداف و چگونگی حضور در بحران لیبی، سرانجام روز ۲۵ مارس ضمن یک نشست در بروکسل تصمیم به مشارکت در اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد، همانند آنچه که در سال ۱۹۹۱ در عراق اتفاق افتاد، گرفت. از این رو، ناتو مجری قطعنامه ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی گردید.

### ۳-۳-۱- واکنش ایران در حمله ناتو به لیبی

از دیدگاه ایران، ناتو در دومین حرکت خود به سوی شرق بیش از پیش به مرزها و حریم امنیتی ایران نزدیک گردیده است. از این رو، تقویت حضور ناتو در منطقه نتیجه‌ای جز تحکیم سیطره غرب و تداوم سیاست‌های آن در بر ندارد. در حال حاضر، ناتو علاوه بر حضور در ترکیه به عنوان یکی از اعضای این پیمان، افغانستان همسایه دیگر ایران را نیز اشغال نموده است. از سوی دیگر ناتو طرح‌هایی برای همکاری با شورای همکاری خلیج فارس و جمهوری آذربایجان و نیز حضور در عراق را تعقیب می‌نماید. به طور کلی با توجه به نقش محوری آمریکا در ناتو و سیاست‌های خصمانه آن کشور علیه جمهوری اسلامی ایران گسترش ناتو به شرق به عنوان یک تهدید تلقی شده است. در این شرایط بحث استقرار ادارات سپر دفاع موشکی اروپا در خاک ترکیه بر حساسیت‌های موجود در ایران نسبت به اهداف ناتو افزوده است (ثقفی عامری، ۱۳۸۶).

در این ارتباط، مهمان پرست سخنگوی وزارت امور خارجه ایران اظهار داشت: «ما معتقدیم استقرار بخشی از سامانه موشکی ناتو در ترکیه هیچ کمکی به ثبات و امنیت منطقه و حتی امنیت کشور میزبان نمی‌کند.» وی تأکید کرد: «سابقه‌ی موضوع، نشان می‌دهد که سامانه‌ی سپر دفاع موشکی ناتو تداوم همان پروژه مشکوک آمریکایی است که مدت‌ها در اروپای شرقی مورد پیگیری بوده و واشنگتن با عملیاتی کردن آن در پوشش ناتو و دادن آدرس غلط برای توجیه استقرار آن در منطقه، همان سیاستی را دنبال می‌کند که در طول جنگ سرد تعقیب می‌شد و سعی می‌کند از این طریق ضمن تداوم سیاست‌های استکباری، عوامل امنیتی منطقه را در مسیر دلخواه غرب تغییر دهد.» (مهمان پرست، شهریور ۱۳۹۰). در ارتباط با حضور ناتو در لیبی نیز ایران با تداوم حضور این نیروها مخالفت نموده است. سخنگوی وزارت خارجه ایران، در این خصوص اظهار داشت: ما کاملاً نسبت به نیت آمریکا و ناتو در عملیات نظامی علیه لیبی تردید داریم و به نظر می‌رسد هدف نجات مردم لیبی نیست بلکه هدف چاه‌های نفت و حفظ قراردادهای شرکت‌های نفتی آنها با این کشور است. رئیس جمهور احمدی‌نژاد نیز با انتقاد از عملیات نظامی ناتو در لیبی اعلام داشت که «ناتو یک ویرانه از لیبی به جا گذاشته است.» وی تصریح کرد: «نیروهای ناتو به بهانه کمک به مردم لیبی و مقابله با دولت لیبی هواپیماها، موشک‌ها، توپ‌ها و تانک‌ها را وارد لیبی کردند و از روزی که وارد این کشور شدند اجازه ارائه آمار کشتارهای ناتو را ندادند.» ایشان اظهار داشت: «ناتو با چند هدف وارد لیبی شده است که تسلط بر لیبی و تحمیل حاکمان غیر انقلابی و مردمی بر ملت لیبی از جمله این اهداف است.» رئیس جمهوری ایران همچنین گفت: «سلطه‌گران می‌خواهند بحران اقتصادی خود را با چپاول و تسلط بر کشورها رفع کنند و اکنون نیز به دنبال این هستند

که بر نفت لیبی مسلط شوند». بعد از مرگ قذافی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران اظهار داشت: «با توجه به تحولات رخ داده در لیبی و تحقق یکی از آمال اصلی مردم این کشور دیگر بهانه‌ای برای ادامه دخالت نیروهای خارجی در لیبی وجود ندارد و ضروری است با خروج فوری این نیروها از لیبی به مردم این کشور اجازه داده شود تا نسبت به اعمال حق تعیین سرنوشت خود در فضایی فارغ از هر گونه مداخله خارجی تصمیم‌گیری نمایند.» (مهمان‌پرست، مهر ۱۳۹۰). در خصوص روابط ایران و لیبی متوجه این نکته می‌شویم که رفتار ایران در خصوص انقلاب لیبی با تغییراتی همراه است؛ چرا که ایران در قبال انقلاب لیبی از جمله نسبت به حضور نیروهای ناتو در این کشور مخالف بود. این امر از منظر جمهوری اسلامی فرصتی به آمریکا و غرب در اجرای حملات پیش‌دستانه در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌دهد. از طرف دیگر، ایران از انقلابیون لیبی نیز حمایت و انقلاب لیبی را در امتداد انقلاب جمهوری اسلامی ایران می‌داند و نام بیداری اسلامی بر آن می‌نهد.

### ۳-۴- موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران به انقلاب یمن

جمهوری اسلامی ایران به طور کلی تحولات یمن را در کنار موارد دیگری چون بحرین، لیبی، تونس و مصر در قالب بیداری اسلامی ارزیابی می‌کند؛ که باعث کاهش نفوذ غرب در منطقه می‌شود. جمهوری اسلامی ایران تلاش‌های عربستان سعودی را برای مدیریت تحولات یمن و به قدرت رساندن جریان‌های وابسته با نگرانی دنبال می‌کند و خواهان نقش آفرینی همه جریان‌های مذهبی و سیاسی در آینده این کشور است. در این میان باید به نفوذ گسترده معنوی ایران در میان شیعیان زیدی و به‌ویژه جنبش حوثی‌ها اشاره کرد که نگرانی‌های عربستان سعودی و آمریکا را برانگیخته است. در واقع تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان یمن و به‌ویژه جنبش حوثی‌ها زیاد بوده و در میان آنها تأکید بر آرمان‌های انقلاب اسلامی مانند مبارزه با صهیونیسم و استکبارستیزی کاملاً مشهود است؛ بر این اساس عربستان سعودی تلاش زیادی را برای به حاشیه‌رانی شیعیان انجام داده که از جمله می‌توان به کمک دولت یمن برای سرکوبی حوثی‌ها اشاره داشت. به هر صورت در جریان تحولات یمن، همانند بحرین و سوریه رقابت و تعارض منافع ایران و عربستان سعودی کاملاً مشهود است و رقابت این دو بازیگر عمده منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین وجوه بین‌المللی تحولات اخیر در این کشور می‌باشد.

عربستان و ایران نیز مورد کشمکش اخیر میان دولت یمن و اقلیت حوثی یمن که در استان صعدا در شمال کشور زندگی می‌کنند، اختلافات جدی داشته‌اند. رهبران دولتی عربستان و یمن به طور مکرر ایران را به حمایت از حوثی‌ها با کمک‌های مالی، آموزشی و تجهیزاتی متهم کرده‌اند. لیکن، اتهامات مقامات آل سعود و یمن در مورد حمایت تجهیزاتی و آموزشی ایران اثبات نشده است. گرچه حوثی‌ها برخلاف ایران که شیعه دوازده امامی است، پنج امامی هستند. رهبران ایران با حمایت لفظی از حوثی‌ها مطابق سیاست اتحاد مذهبی، بر این درک افزودند، اما تصور اینکه آنها می‌توانند در مورد مسئله‌ای بسیار مهم برای جامعه شیعیان همچنان سکوت کنند، دشوار است. مقامات دولتی سعودی و یمنی گاهی این اتهام را مطرح کرده‌اند که رهبران حوثی به دنبال منحرف کردن پیروان خود از اصول و اقدامات میانه‌روانه شیعه به سوی شکل ستیزه‌جویانه‌تر شیعه دوازده امامی مطابق راهبرد مذهبی ایران هستند (Terrill, 2011: 19). البته ذکر این نکته ضروری است که در اصول مذهبی حوثی‌ها امامت از آن نایب قیام‌کننده با شمشیر است (قیام بالسیف) و تاریخ درگیری‌های نظامی شیعیان یمن با حکومت به قبل از انقلاب اسلامی ایران بر می‌گردد.

به هر حال، درگیری دولت یمن با حوثی‌ها به دلیل مداخله نظامی مستقیم عربستان در شمال یمن در نوامبر ۲۰۰۹ بعد تازه‌ای پیدا کرد. در آن هنگام، برخی از شورشیان به خاک عربستان رفتند و حداقل دو نیروی محافظ مرزی را کشتند و ظاهراً کنترل دو یا سه روستای عربستان را به دست گرفتند. عربستان در واکنش به این اقدام، حملاتی نظامی

علیه شورشیان حوثی با اجازه دولت یمن صورت داد. این درگیری به سرعت به عنوان بزرگ‌ترین عملیات نظامی رخ‌نمایی کرد که عربستان از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به این سو آغاز کرده بود. تاکتیک‌های سعودی در این جنگ، شامل آتش سنگین توپخانه و بمباران هوایی در کنار اعزام نیروهای پیاده‌نظام در این عملیات بود. هدف این شکل از جنگ، نابودی عناصر مهم نیروهای حوثی به روشی بود که پیاده‌نظام سعودی بتواند به آسانی نیروهای نظامی باقی‌مانده را شکست دهد. چنین تاکتیک‌هایی تنها تا حدی موفقیت‌آمیز بود (Terrill, 2011: 19). در این میان، ایران به دفاع از انقلاب مردم یمن پرداخت و حمایت عربستان از حکومت علی عبدالله صالح را محکوم کرد، می‌توان چند دلیل عمده برای این واکنش بیان کرد:

- سقوط یکی دیگر از متحدین عربستان و محور محافظه‌کار عربی؛
- اهمیت ژئوپلیتیکی یمن؛
- به قدرت رسیدن حوثی‌ها بر سر قدرت و چرخش سیاست خارجی یمن؛
- گسترش عمق نفوذ استراتژیک ایران تا مرزهای عربستان.

### ۳-۵- موضع‌گیری ایران نسبت به تحولات بحرین

در فضای تحولات ۲۰۱۱م خاورمیانه و در پی رسوخ موج بیداری اسلامی به بحرین بود که حکومت پادشاهی این کشور، سیاست تفرقه بین سنی و شیعه را تشدید نمود. در واقع باید گفت دور تازه‌ای از ناآرامی‌های سیاسی که در بحرین آغاز شده دارای منشاء بیداری اسلامی است که هم‌زمان با شعله‌ور شدن تحولات در دیگر کشورهای خاورمیانه از جمله تونس، مصر، اردن، یمن و لیبی است. تحولات بحرین که در قالب قیام اکثریت مردم در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱م بروز نمود؛ یکی از مهم‌ترین رخدادهای محیط پیرامونی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران است که هم‌زمان با تحولات و قیام‌های اخیر شمال آفریقا و خاورمیانه آغاز گردید. جرقه بحران با تجمع چند صد نفر در مقابل سفارت مصر در منامه و اعلام حمایت از انقلاب مردم مصر زده شد و سپس برنامه‌ریزی برای تظاهرات ضد دولتی در ۱۴ فوریه توسط گروه‌های معترض با استفاده از شبکه‌های اجتماعی به عمل آمد. هر چند مقامات این کشور تلاش نمودند با اجرای سیاست‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری (انجام اصلاحات سطحی و اقدامات سخت‌گیرانه امنیتی) کنترل اوضاع را به دست گیرند، لیکن حرکت‌های اعتراضی مردم با شدت و ضعف‌هایی استمرار یافت.

در این میان، رویکردهای بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خصوص تحولات بحرین با توجه به اهداف و منافع خاص هریک از آنها در حوزه خلیج فارس متنوع و متفاوت بوده است. سیاست جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات بحرین نسبت به سایر تحولات در جهان عرب متفاوت است که مبتنی بر ترکیبی از منافع و ارزش‌ها بوده است؛ چرا که از لحاظ منافع، بحرین در حوزه‌ی سیاسی - امنیتی ایران و در منطقه استراتژیک و حساس خلیج فارس قرار دارد. بحرین هم‌پیمان منطقه‌ای کشورهای محور محافظه‌کار عربی و عضو شورای همکاری خلیج فارس است. همچنین آمریکا در بحرین از پایگاه‌های نظامی برخوردار است و از سوی دیگر بحرین به لحاظ تاریخی جزو قلمرو سرزمینی ایران بوده است. از لحاظ ارزشی بحرین برای جمهوری اسلامی ایران نیز حائز اهمیت است. بیشتر ترکیب جمعیتی بحرین شیعی هستند، ایران نیز یک کشور شیعی است که به‌طور طبیعی مانند هر کشور دیگری به حقوق هم‌نوعان و هم‌مذهب‌ان خود در منطقه حساس است.

از آغاز بحران، گروه‌های مختلف داخلی، اعم از حوزه‌های علمیه و روحانیون، بازاریان، دانشگاهیان، روشنفکران، فیلم‌سازان، نویسندگان و به‌طور کلی مردم عادی نیز نوعی حس همبستگی ارزشی و حمایت از هم‌نوعان را نسبت به وقایع اسف‌بار سرکوب مردم بیگناه در بحرین داشته‌اند. در اینجا شدیدترین مواضع نه از سوی دولت بلکه از سوی



مجلس شورای اسلامی اتخاذ شده که می‌گوید حضور نیروهای خارجی در بحرین، «بازی با آتش» است؛ این امر نشان می‌دهد که مسئله بحرین، در سطح افکار عمومی ایران بسیار حساس است.

### ۳-۵-۱- مداخله نظامی عربستان سعودی در بحرین و واکنش ایران

در حال حاضر، کشور جزیره‌ای بحرین یکی از مرکز مهم کشمکش سیاسی عربستان و ایران است. این کشور کوچک، تحت حاکمیت یک خاندان سلطنتی سنی است و مسلمانان سنی، نخبگان سیاسی کشور را تشکیل می‌دهند؛ هرچند سنی‌ها در بیشترین حالت ۳۵ درصد جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند. نزدیکی بحرین به عربستان سبب شده عربستان توجه ویژه‌ای به بحرین داشته باشد. سعودی‌ها دائماً به نیت ایران در مورد بحرین به دلیل اکثریت جمعیت شیعه این کشور مشکوک هستند. همچنین بحرین از طریق گذرگاه ۱۶ مایلی شاه فهد به عربستان وصل می‌شود و فعالیت سیاسی آنجا می‌تواند در سراسر عربستان طنین‌انداز گردد. پادشاه بحرین به‌طور مداوم از حمایت سعودی‌ها از جمله کمک‌های اقتصادی آنها استقبال کرده است و حکومت مستقلی را مانند آنچه کشورهای کوچک و ثروتمندتر خلیج فارس به‌ویژه قطر دارند، ندارد. رهبران سعودی در مقابل تظاهرات‌های مردمی در بحرین که در فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد و در تمام سال برای افزایش حقوق و دموکراسی ادامه یافت، از پادشاه بحرین حمایت کردند و با لحنی نسبتاً غیرصادقانه اعلام کردند که «با تمام قوای خود پشت دولت و ملت بحرین» ایستاده‌اند. از این لحاظ، معترضان بحرینی توجه خود را بر ضرورت اصلاحات سیاسی و اقتصادی از جمله تلاش برای مقابله با بیکاری، تبعیض ضدشیعی، فقر شدید و عدم اختیار عمل پارلمان منتخب متمرکز کردند این معترضان عمدتاً شیعه بودند؛ هرچند برخی سنی‌های هم‌درد با شیعیان نیز در مراحل ابتدایی در این جنبش دخیل بوده‌اند. بعدها هنگامی که برخی معترضان، خواستار سرنگونی پادشاهی آل خلیفه شدند، تقریباً تمام حمایت سنی‌ها از معترضان شیعه پایان گرفت. رهبران عربستان سلطنت مشروطه یا جمهوری را مطلوب نمی‌دانند و از این وحشت دارند که اقدامات انقلابی در بحرین، محرکی قابل قبول برای مردم عربستان خواهد بود و نیز عاملی تأثیرگذار برای اکثریت غیرقابل پیش‌بینی شیعه خواهد بود که می‌توانند به‌آسانی با سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی ایران همکاری کنند (هگامر، ۱۳۹۱).

مقامات بحرینی به موازات تشدید بحران، اعلام حکومت نظامی کردند و خواستار کمک سایر پادشاهی‌های خلیج فارس برای سرکوب ناآرامی‌ها شدند. ۱۴ مارس ۲۰۱۱ عربستان سعودی حدود هزار نیرو برای حمایت از دولت بحرین به منظور سرکوب معترضان عمدتاً شیعه به بحرین اعزام کرد. حدود ۵۰۰ مأمور پلیس نیز از امارات متحده عربی اعزام شد. مقامات سعودی و بحرینی به منظور توجیه مداخلات خویش اظهار داشتند که نیروهای شورای همکاری خلیج فارس برای کمک به حفاظت از بحرین در برابر تهدید ایران و جلوگیری از نفوذ این کشور در سیاست‌های داخلی بحرین اقدام کرده‌اند. در مقابل ایران به مداخله سعودی‌ها در بحرین و تلاش‌های شورای همکاری خلیج فارس برای متهم کردن تهران به ایجاد ناآرامی در بحرین واکنش نشان داد و این مداخله را اشغال‌گری خواند. همچنین رهبران ایران خواستار مداخله سازمان ملل برای «توقف کشتار مردم بحرین» شدند (Terrill, 2011). در هر صورت، آثار و پیامدهای سرکوب اعتراضات مردمی برای جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

- گسترش نفوذ عربستان در خلیج فارس و افزایش قدرت مانور این کشور در منطقه؛
- کاهش نفوذ ایران در بحرین و تشدید فشار بر شیعیان این کشور از سوی دولت عربستان؛
- تسلط هرچه بیشتر عربستان بر اقتصاد بحرین به خصوص صادرات نفتی این کشور.

در نهایت می‌توان این چنین ارزیابی کرد که با توجه به سوابق روابط ایران و عربستان و بحرین، هدف اصلی مداخله نظامی عربستان در تحولات داخلی بحرین برهم زدن موازنه قدرت منطقه‌ای به ضرر ایران است. همچنین در این

زمینه می‌توان به نقش ایالات متحده و روابط نظامی و تسلیحاتی این کشور با عربستان اشاره کرد که با حمایت عربستان از بحرین و سرکوب معترضان، پایگاه‌های نظامی آمریکایی در این منطقه نیز محفوظ می‌ماند.

### ۳-۶- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تحولات سوریه

در بحران سوریه سیاست ایران عمدتاً مبتنی بر حفظ منافع استراتژیک و تحت تأثیر اهمیت این کشور در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه، به خصوص در حوزه روابط با حزب‌الله و حماس و همچنین روند صلح اعراب - اسرائیل بوده که ایران در آن دارای نقش حساس و مهمی است. سوریه نقش حیاتی در اتصال استراتژیک ایران به منطقه مدیترانه و خاور نزدیک دارد. به همین دلیل، برخلاف سایر نقاط جهان عرب، ایران با نگاهی متفاوت و مبتنی بر منافع ملی تحولات سوریه را دنبال کرده است. به عبارت دیگر، ایران از یک سو با نگاهی محتاطانه به این تحولات نگرسته که عناصر خارجی (آمریکا، اسرائیل و عربستان) بر شدت آن می‌افزایند و از سوی دیگر، با درخواست‌های اصلاحات در سوریه و در چهارچوب حکومت حاکم و تا جایی که منجر به تضعیف قدرت و امنیت ملی سوریه در مبارزه با رژیم اسرائیل نشود، حمایت کرده است (نجات؛ جعفری ولدانی، ۱۳۹۲: ۳۰). این امر حتی می‌تواند بر مشروعیت حکومت بشار اسد بیفزاید و در نهایت منجر به حفظ اتحاد سنتی ایران و سوریه شود. این کشور نقش پل ارتباطی بین ایران، حماس و حزب‌الله لبنان را دارد و به‌عنوان یکی از اعضای محور مقاومت و عمق نفوذ استراتژیک ایران محسوب می‌شود. لذا برخورد جمهوری اسلامی ایران در قبال سوریه که انگیزه آن دفاع از منافع ملی و مذهبی کشورمان است قابل تأمل می‌باشد. به طور کلی اهداف ایران در حمایت از رژیم اسد و دولت فعلی سوریه را در چند نکته زیر می‌توان بیان نمود:

- یکی از اولویت‌های ایران در مورد سوریه از ابتدای انقلاب اسلامی، مسائل سیاسی و توازن قدرت منطقه‌ای بوده است. در جریان بحران سوریه قدرت‌های رقیب ایران در خاورمیانه همانند ترکیه و عربستان سعودی نسبت به وضعیت موجود ناراضی و خواهان تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای می‌باشند. در واقع اتحاد این بازیگران در مورد سوریه برای تضعیف اتحاد مقابل می‌باشد. این بازیگران سعی دارند سوریه را که یکی از متحدان کلیدی ایران در منطقه است و پل ارتباطی با گروه‌های مقاومت حزب‌الله و حماس هم هست از ایران جدا کنند و با این کار موازنه منطقه‌ای را به سود خود تغییر دهند (جعفری ولدانی، نجات، ۱۳۹۲: ۱۷۱)؛
- سوریه تنها کشور عربی است که در خط مقدم مبارزه با اسرائیل است و در عمق نفوذ استراتژیک ایران قرار دارد و همچنین پیمان صلح با رژیم صهیونیستی را امضاء نکرده است. به بیان دیگر می‌توان گفت که ایران و سوریه، اسرائیل را دشمن مشترک خود تعریف می‌کنند (تهدید مشترک)؛
- سوریه برای سال‌ها نقش دروازه ورود ایران به جهان عرب و اتصال استراتژیک ایران به منطقه مدیترانه و خاور نزدیک را برعهده داشته است. سوریه به‌عنوان پلی برای دستیابی به مدیترانه مورد توجه ایران قرار گرفته است که این موضوع حفظ و بهبود رابطه با دولت سوریه را توجیه می‌نماید (جعفری ولدانی، نجات، ۱۳۹۲: ۱۷۲)؛
- سوریه عقبه مقاومت است و فروپاشی نظام سوریه یعنی قطع رابطه ایران با عقبه مقاومت در لبنان و فلسطین و نتیجه آن یعنی پیروزی اسرائیل و آمریکا بر تنها کشور عربی که همچنان به مقاومت معتقد است؛
- ترس از به قدرت رسیدن جریان‌های ضد ایرانی و ضد شیعی در منطقه که در تضاد با منافع جمهوری اسلامی ایران و همراه و موافق منافع غرب باشد؛
- نکته حائز اهمیت دیگر در بحران سوریه این است که جریان و معارضانی که در سوریه در حال نبرد با حکومت بشار اسد می‌باشند را نوسلفی‌هایی تشکیل می‌دهند که به شدت مخالف ایدئولوژی ایران در منطقه می‌باشند.

## نتیجه‌گیری

ماهیت رقابتی و پرتحول بیداری اسلامی به گونه‌ای است که همه بازیگران اصلی منطقه سعی دارند نظم جدیدی را بر اساس منافع و امنیت ملی خود تعریف نمایند. جمهوری اسلامی ایران نیز در نقش یکی از دولت‌های مهم منطقه‌ای و دارای نگرانی‌های امنیتی از این امر مستثنی نیست. موضع کشورمان این است که در سطح منطقه باید مدافع نسل جدیدی از نخبگان در ساختارهای سیاسی این کشورها بود که دیدگاه‌های غیردوستانه‌ای درباره ایران نداشته باشند و به راحتی وارد ائتلاف‌های امنیتی علیه ایران نشوند. با بروز تحولات سیاسی جدید در منطقه، بعد از وقوع انقلاب‌های جهان عرب درجه‌ای از حضور فعال ایران در منطقه و شرکت در روند تثبیت نقش‌ها و نظم‌های جدید اجتناب‌ناپذیر شده است. در یک بررسی کلی نگاه ایران به تحولات نوین خاورمیانه را می‌توان به دو صورت دسته‌بندی کرد: در تحولات مصر، لیبی، تونس و یمن، نگاه ایران بیشتر مبتنی بر تأمین «منافع» بوده است، البته مورد مصر با بقیه فرق می‌کند و از اهمیت بیشتری برای ایران برخوردار است. مصر کشوری با اهمیت ژئواستراتژیک، جمعیت زیاد، برخورداری از فرهنگ، تاریخ و هویت قوی، جامعه پویا و در نتیجه یک بازیگر مهم در جهان عرب و دنیای اسلام است. ایران خواهان تقویت روابط با حکومت آینده مصر، اعم از حکومت ملی یا اسلام‌گرا است. مهم‌ترین مسئله برای ایران، خروج مصر از رهبری ائتلاف ضد ایرانی در جهان عرب می‌باشد، که همانند رژیم مبارک تحت تأثیر استراتژی آمریکا و اسرائیل بوده است. بی‌تردید توسعه روابط ایران با یک مصر قدرتمند، تأثیرات زیادی بر معادلات سیاسی - امنیتی منطقه‌ای به نفع جمهوری اسلامی خواهد داشت.

در مورد لیبی، نگاه ایران متفاوت است. ایران و لیبی در گذشته روابط محتاط و واقع‌گرایانه‌ای را تنظیم کرده بودند. در مجموع، سیاست کلی ایران حمایت از جنبش‌های مردمی در لیبی است. تحولات تونس و یمن هم با توجه به درجه اهمیت این کشورها از لحاظ منافع و ارزش‌ها، در همین راستا قرار دارند که ایران سعی کرده است تا با احتیاط، یک راه‌حل بینابینی را در چارچوب حفظ روابط متقابل، برقراری ثبات منطقه‌ای و حمایت از جنبش‌های مردمی، البته خارج از مسائل فرقه‌ای شیعه و سنی، دنبال کند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تحولات بحرین، متفاوت‌تر از سایر نقاط جهان عرب می‌باشد که مبتنی بر ترکیبی از مسائل مربوط به منافع و ارزش‌ها بوده است؛ از لحاظ منافع ملی، بحرین در حوزه‌ی سیاسی - امنیتی ایران در منطقه حساس خلیج فارس قرار دارد. حضور نیروهای سعودی در بحرین و حمایت آمریکا از این سیاست، با هدف تسلط و کنترل جریان‌های سیاسی - امنیتی در بحرین و کل منطقه خلیج فارس، صورت گرفته است. این سیاست عربستان می‌تواند توازن قدرت در منطقه خلیج فارس و حتی خاورمیانه را به ضرر ایران به هم بزند. در بحران سوریه سیاست خارجی ایران عمدتاً مبتنی بر حفظ منافع استراتژیک و تحت تأثیر اهمیت سوریه در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه به خصوص در حوزه روابط با حزب‌الله و حماس و همچنین روند صلح اعراب - اسرائیل بوده که ایران در آن دارای نقش حساس و مهمی است.

## منابع الف) منابع فارسی

۱. الزویری، محجوب (۲۰۱۲)، ایران الثوریه و الثورات العربیه: ملاحظات عن السیاسه الخارجیه الايرانیه و مالاتها، مرکز العربی للابحاث و دراسه السیاسات، قطر.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات نی.
۳. بزرگر، کیهان (۱۳۹۰)، **ایران و تحولات جهان عرب: منافع و ارزش ها**، تهران: معاونت پژوهش های سیاست خارجی.
۴. بزرگر، کیهان (۱۳۹۱)، تحولات عربی و توازن قدرت در غرب آسیا (خاورمیانه)، **مجله سیاسی - راهبردی بصائر**، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران سال ۲۹ شماره ۳۲۵.
۵. پورحسن، ناصر (۱۳۹۲)، ارزیابی عملکرد دولت اخوان المسلمین مصر در قبال مسئله فلسطین، **فصلنامه مطالعات فلسطین**، شماره ۲۰ و ۲۱.
۶. ثقفی عامری، ناصر (۱۳۸۶)، ناتو جدید در معادلات بین المللی، قابل دسترسی در <http://www.csr.ir/departments.aspx?abtid=05&d=epid=44&semid=134>.
۷. جانباز، علی (۱۳۹۱)، خالق انقلاب های عربی کدام مسیر را انتخاب می کند؟ تعهد سیاسی یا اقتصادی تونس به غرب، قابل دسترسی در <http://irdiplomacy.ir/fa/page/1900512>.
۸. جعفری ولدانی، اصغر؛ نجات، سیدعلی (۱۳۹۲)، نقش قدرت های منطقه ای در بحران سوریه (۱۳۹۰-۱۳۹۳)، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال بیستم، شماره چهارم.
۹. جهان بین، فرزاد؛ پرتو، فتح الله (۱۳۹۱)، راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال جنبش بیداری اسلامی اخیر، **فصلنامه پژوهش نامه انقلاب اسلامی**، سال اول، شماره ۳.
۱۰. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۱)، **بیداری اسلامی و تحولات منطقه ای**، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۱. حمزه، حسن (۱۳۹۲)، پیامدهای انقلاب های عربی (۲۰۱۱) بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **پایان نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه مفید.
۱۲. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، تبیین مطلوب و کارآمد از سیاست خارجی در نظام بین المللی، **راهبرد یاس**، شماره ۱۴.
۱۴. عبداللهیان، حسین (تیر ۱۳۹۲)، ضرورت توجه جدی به روند دموکراسی در مصر، قابل دسترسی در <http://www.isna.ir/fa/news/92041408091>.
۱۵. عراقچی، سید عباس (۱۳۹۲)، واکنش عراقچی به تحولات اخیر مصر، قابل دسترسی در <http://www.aftabir.com/news/view/2013/jul/04/c1-1372963590>.
۱۶. علایی، حسین (۱۳۹۲)، وضعیت ایران در محیط منطقه ای، قابل دسترسی در <http://www.irtt.ir/index.php/regional-studies/middle-east/410-1392-01-14-23-28-08.html>.
۱۷. کلبعلی، فرزاد (۱۳۹۰)، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش های مردمی جدید، مرکز تحقیقات استراتژیک، گزارش راهبردی ۳۶۷.
۱۸. متقی، ابراهیم (۱۳۹۰)، بیداری اسلامی و گسترش روح دموکراتیک در خاورمیانه، **فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه**، شماره ۴.
۱۹. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر دادگستر.
۲۰. مهان پرست، رامین (شهریور ۱۳۹۰)، استقرار سامانه موشکی ناتو در ترکیه و بی ثباتی امنیت منطقه، قابل دسترسی در <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13910928000453>.
۲۱. مهان پرست، رامین (۱۳۹۰مهر)، واکنش ایران به خبر مرگ قذافی، قابل دسترسی در <http://khabaronline.ir/detail/179412/politics/diplomacy>.
۲۲. مرشدی، ابرسان (۱۳۹۰)، سایه روشن های روابط ایران و مصر، روزنامه کیهان ۱۳۹۰/۰۸/۰۴.
۲۳. نجات، سیدعلی؛ جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۲)، بررسی نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در بحران سوریه، **فصلنامه پژوهش های سیاسی**، سال سوم، شماره هشتم.
۲۴. یزدان فام، محمود (۱۳۸۷)، مقدمه ای بر تحلیل سیاست خارجی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴۰.
۲۵. هگامر، توماس (۱۳۹۱)، رقابت عربستان و ایران و آینده امنیت خاورمیانه، قابل دسترسی در <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910224000559>.

## ب) منابع لاتین

1. W. Andrew Terrill (December 2011), "The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security", **The Strategic Studies Institute (SSI)**

# چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (از موازنه منفی تا وابستگی)

جمیل میلانی\*

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

## چکیده

هر کشوری سیاست خارجی خود را مطابق با توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود و در راستای نیل به منافع ملی تنظیم و اجرا می‌کند. در این میان ممکن است سیاست خارجی یک کشور متأثر و پیرو یک قدرت خارجی هم باشد. با مطالعه تاریخ سیاست خارجی ایران، فراز و نشیب‌های فراوانی را می‌توان مشاهده کرد. دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مقاطع مهم تاریخی در سیاست خارجی ایران می‌باشد که در آن سیاست خارجی در چرخشی کامل از موازنه منفی به سوی وابستگی و تحت‌الحمایگی رفت و باعث تمدید حضور بیگانگان در خاک ایران تا انقلاب ۱۳۵۷ گردید. نوشتار پیش‌رو به بررسی چگونگی این چرخش می‌پردازد و در پی آن است تا نشان دهد که چگونه قدرت‌های خارجی برای کسب منافع خود به دخالت در امور کشورهای دیگر می‌پردازند و در این راستا از همراهی و همکاری بعضی عوامل داخلی دست‌نشانده که نه در خدمت منافع کشور خود بلکه در خدمت اربابان خارجی خود هستند، هم سود می‌برند. در این مقاله با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی بیان می‌دارد که وابستگی ایران به قدرت‌های خارجی در این مقطع زمانی از عوامل مؤثر نفرت مردم از قدرت‌های مداخله‌گر و عوامل داخلی آنها می‌باشد که در نهایت منجر به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ گردید.

## کلید واژه‌ها

سیاست خارجی، کنسرسیوم، پیمان بغداد، بلوک شرق و غرب.

## مقدمه

تاریخ روابط خارجی ایران دوره‌های مختلف و متفاوتی را به خود دیده است. با نگاهی به سیاست خارجی ایران در طول تاریخ از قدیم الایام تا دوره معاصر می‌توان دوره‌های اوج و افولی را در آن مشاهده کرد؛ در دوره‌ای به گونه‌ای عمل کرده‌ایم که بر تصمیمات دیگران تأثیر گذاشته و آنها را به دنبال خود کشانده‌ایم و در مقطعی هم این وضعیت بر عکس شده و ما تابع تصمیماتی بوده‌ایم که دیگران برای ما گرفته‌اند. با ورود اندیشه‌های فرنگی به ایران و به‌ویژه از دوره مشروطه به بعد روابط خارجی ما وارد مرحله جدیدی شد و به دلیل ارتباطاتی که با غربی‌ها ایجاد شد، اندیشه‌های جدیدی هم به کشور وارد شد و تغییراتی در برداشت نخبگان جامعه و مردم نسبت به دنیا و روابط بین‌الملل ایجاد گردید. کشور ما البته به دلایل متعددی از جمله موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد و قرار گرفتن در مسیر ارتباطی شرق و غرب از دیرباز مورد توجه قدرت‌های استعماری قرار گرفته بود، آنچه ایران را در قرن بیستم در کانون توجه قدرت‌های استکباری قرار می‌داد، این بار قرار گرفتن در منطقه مهم و حیاتی خاورمیانه و خلیج فارس و از همه مهم‌تر داشتن منابع خدادادی نفت و گاز بود. زمانی که اولین چاه نفت در مسجد سلیمان پیدا شد حرص و ولع قدرت‌های استعماری نسبت به ایران و موقعیت حساس آن دو چندان گردید و این کافی بود تا ایران به محل رقابت آنها برای کسب امتیازات هر چه بیشتر و یافتن جا پایی هر چه محکم‌تر و مطمئن‌تر برآیند.

یکی از دوره‌های بسیار مهمی که ایران محل رقابت و منازعه برای قدرت‌های استکباری بود دوره بعد از جنگ جهانی دوم بود که متفقین ایران را به‌عنوان کلید ورود به منطقه و تسلط بر آن اشغال کردند و در ادامه در دوره جنگ سرد هم نقش حیاتی ایران برای بلوک غرب غیر قابل انکار است؛ چرا که همراه داشتن ایران برای هر یک از طرف‌های متخاصم خود برگ برنده‌ای بسیار مهم و حیاتی به‌شمار می‌رفت؛ ایران هم پتانسیل تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای را داشت؛ به طوری که بتواند یک متحد منطقه‌ای مناسب و البته گوش به فرمان باشد و هم این که در جوار شوروی رقیب بلوک غرب قرار داشت و از همه مهم‌تر، ایران دارای منابع غنی نفتی بود و با تسلط بر خلیج فارس و تنگه هرمز می‌توانست حرف اول را در حوزه انرژی خاورمیانه بزند، به همین دلایل بود که ایران طمع قدرت‌های استکباری را برانگیخت و رقابت آنها را برای گسترش حوزه نفوذ خود در ایران در پی داشت.

اما وضعیت ایران دهه ۱۳۳۰ حکایتی دیگر دارد؛ قدرت‌های غربی که با برداشتن رضاشاه در جریان جنگ جهانی دوم بهترین گزینه را برای خدمت به منافع خود پسرش محمدرضا می‌دانستند، این بار برخلاف انتظار خود شاهد ملی شدن نفت ایران بودند و بیم آن می‌رفت که ایران برای همیشه از دست غرب برود و شاید به دامن شوروی و کمونیسم بیفتند، چیزی که تمام آرزوها و انتظارات غربی‌ها را بر باد می‌داد؛ به این دلیل بود که غربی‌ها و در رأسشان انگلستان چاره را در دخالت مستقیم دیدند و تلاش کردند قبل از آن که اتفاقی ناگوار برای این طعمه نفتی و دست‌نشانده بیفتد آن‌را نجات دهند و دوباره از آن خود سازند؛ در همین راستا بود که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طراحی و اجرا شد.

در این مقطع تاریخی یک اجماع و اتحاد بین بعضی از نخبگان با مردم ایجاد شده بود و تا جایی ملی شدن صنعت نفت را می‌توان نتیجه این اتحاد دانست. تاریخ نشان داده است که هرگاه ملتی بخواهد در برابر زیاده‌خواهی‌های استکبار بایستد، قطعاً نتیجه مطلوبی را می‌گیرد. بعد از قیام ۳۰ تیر و خروش ملت، آمریکا و انگلیس که به دنبال دخالت در ایران بودند و با ابزارهای گوناگون سعی در سقوط دولت ملی داشتند؛ دریافتند که امکان سیطره کامل بر ایران را ندارند و تلاش کردند تا از راه‌هایی مثل کمک به عوامل داخلی مخالف دولت وضعیت را به نفع خود تغییر دهند.

مقاله حاضر در پی آن است تا با نگاهی به وضعیت سیاست خارجی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چرخش کامل در سیاست خارجی یک کشور را نشان دهد که نه بر اساس منافع ملی و استفاده از فرصت‌های موجود شکل گرفته بلکه با

دخالتم بیگانگان و در راستای منافع آنان و با همکاری عوامل دست نشانده شکل گرفته است. این پژوهش همچنین به پیامدهای این وابستگی در داخل کشور و سطح منطقه‌ای اشاره می‌نماید.

## چرخش در سیاست خارجی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن فضل‌الله زاهدی به‌عنوان نخست‌وزیر، در سیاست خارجی ایران تغییرات عمده‌ای اتفاق افتاد؛ سیاست موازنه منفی دکتر مصدق به فراموشی سپرده شد و ایران بار دیگر عرصه رقابت قدرت‌های خارجی برای گرفتن امتیازات متعدد بود که اوج آن در قرارداد کنسرسیوم مشاهده می‌شود. کودتای ۲۸ مرداد تقریباً آغاز ورود علنی آمریکا به ایران به‌عنوان یک قدرت مداخله‌گر می‌باشد که کم‌کم جای انگلیس را در ایران می‌گیرد و به قدرتی تعیین‌کننده و مؤثر در سیاست خارجی ایران بدل می‌شود. از این دوره به بعد است که مطالعه روابط خارجی ایران بدون اشاره به نقش آمریکا امکان‌پذیر نیست. از دیگر ویژگی‌های سیاست خارجی ایران در این دوره این است که سیاست خارجی ایران بعد از سقوط دولت دکتر مصدق به نوعی انحصاری در دست شاه قرار می‌گیرد و شاه بر وزارت خارجه تسلط می‌یابد و بیشتر در راستای اهداف و خواست آمریکایی‌ها گام بر می‌دارد. علاوه بر افزایش نقش آمریکا در سیاست خارجی ایران در این دوره موارد متعددی از جمله؛ روابط ایران با شوروی مثلاً در مورد اختلاف مرزی با شوروی و ورود ایران به پیمان بغداد، اتفاقاتی که در کشورهای منطقه از جمله کودتای عبدالکریم قاسم در عراق رخ داد، همگی بر سیاست خارجی ایران تأثیر گذاشت.

هوشنگ مهدوی دورنمای کلی سیاست خارجی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را این گونه توصیف می‌کند:

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را به دست گرفت، هرچند طی ده سال آینده، دیپلماسی ایران تحت نظارت مشترک آمریکا و انگلیس قرار داشت. کودتای نظامی با نقشه انگلیسی‌ها و به دست آمریکایی‌ها انجام گرفته و حکومت زاهدی دست نشانده واشنگتن بود... قانون ملی شدن نفت پایمال شده و قراردادی با کارتل بین‌المللی نفت به امضا رسید که تنها منبع درآمد کشور را تا سالیان دراز به دست بیگمگران می‌سپرد. شاه سیاست سنتی موازنه منفی را کنار گذاشت و برای حفظ موجودیت خود ایران را وارد پیمان نظامی بغداد کرد... روی هم رفته در دهه ۱۳۳۲-۱۳۴۲ تمام هم‌وغم رژیم مصروف تحکیم موقعیت خود و سرکوب مخالفان بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۲۱-۲۱۹).

بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که ایران پایه‌های سیاست خارجی خود را بر مبنای همراهی و همکاری بلوک غرب به‌ویژه آمریکا بنا نهاد و سیاست «ناسیونالیسم مثبت» جایگزین سیاست «موازنه منفی» زمان مصدق شد که مبتنی بر سه اصل اساسی بود: ۱. تأمین صلح و ثبات بین‌المللی ۲. مشارکت همه‌جانبه در برنامه‌های تأمین امنیت جمعی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و غیره ۳. تحکیم سازمان دفاعی ایران و احترام به پیمان‌های امنیت جمعی و حفظ تمامیت ارضی ایران (ازغندی، ۱۳۷۹: ۴۰۴). بعد از آن‌که در دوران دکتر مصدق نفت ملی اعلام شد و باعث ایجاد فشارهایی بر ایران شد؛ از مهم‌ترین مأموریت‌های زاهدی به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی برقراری رابطه مجدد با انگلستان و مشخص ساختن وضعیت نفت ایران بود که در این راستا از حمایت کامل آمریکا و انگلستان برخوردار بود و زاهدی هم در مرحله اول حل بحران نفت و رفع اختلاف ناشی از آن میان ایران و انگلیس را در برنامه خود قرار داد (Ramazani, 1975: 203). از طرفی خود انگلیسی‌ها که منافع خودشان را در داشتن رابطه با ایران می‌دانستند بر برقراری مجدد رابطه به‌عنوان الویت اول تأکید داشتند. در ۱۲ آبان ۱۳۳۲ ملکه انگلیس ضمن نطقی به مناسبت افتتاح پارلمان آن کشور در مورد ایران گفت: «دولت من امیدوار است مناسبات دوستانه‌ای را که از قدیم الایام بین

این کشور و ایران وجود داشته است، دوباره تجدید نماید و مناسبات سیاسی عادی بین دو کشور از سر گرفته شود» (افراسیابی، ۱۳۶۴: ۱۹).

اما فشارهای انگلیس برای برقراری رابطه با ایران در نهایت منجر به این شد که این امر به صورت جدی پیگیری شود و در نهایت پس از ۱۴ ماه قطع رابطه، در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ رابطه بین دو کشور برقرار شد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۴۲). در ادامه رابطه دو کشور به اوج شکوفایی رسید و در بسیاری از مسائل سیاسی و بین‌المللی ایران پیرو صرف انگلستان بود. به عنوان مثال؛ ایجاد دو حزب ملیون و مردم را می‌توان تقلید از نظام دو حزبی انگلستان دانست. در سال ۱۳۳۶ به خواست انگلیس‌ها دو حزب «ملیون» و «مردم» تاسیس شد تا طبق الگوی بریتانیا ایران نیز حزب اکثریت و اقلیت وفادار به شاه داشته باشد (محمدی، ۱۳۷۷: ۱۱۱). انگلیسی‌ها همواره تلاش می‌کردند تا افرادی به مقام‌های بالا و به ویژه به نخست‌وزیری برسند که حتی الامکان مجری سیاست‌های آنها باشد و همواره تلاش می‌کردند تا افراد خاصی را برای اجرای برنامه‌های خود در ایران داشته باشند به طوری که ما در تاریخ معاصر ایران شاهد شکل‌گیری گروهی مشهور به «انگلو فیل‌ها» هستیم. یکی از مهم‌ترین اتفاقات این دوره سفر نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا به ایران بود که به دنبال یافتن راه‌حلی برای مسئله نفت ایران بود که این اقدام با خشم و تظاهرات مردم و دانشجویان روبرو شد که در نهایت به شهادت سه تن از دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران و رقم خوردن حوادث روز دانشجو گردید.

### قرارداد کنسرسیوم، تقسیم نفت ایران بین قدرت‌های خارجی

از مهم‌ترین وظایف دولت کودتا مشخص ساختن تکلیف نفت ایران بود که از همان آغاز نخست‌وزیری زاهدی پیگیری شد و بعد از برقراری رابطه مجدد با انگلستان شدت بیشتری گرفت. بعد از اعلام سفیر انگلستان در ایران جهت آمادگی کنسرسیوم برای آغاز مذاکرات با ایران گفتگوها برای عقد این قرارداد آغاز شد. مذاکراتی که بین «هوارد پیچ» به عنوان سرپرست هیئت کنسرسیوم با علی امینی رییس هیئت نمایندگی ایران صورت گرفت در نهایت منجر به قرارداد «امینی- پیچ» گردید (منصوری، ۱۳۶۴: ۴۳). در این قرارداد مهم، شرکت نفت انگلیس ۴۰ درصد، شرکت هلندی شل ۱۴ درصد، کمپانی‌های نفتی آمریکا ۴۰ درصد و سهم شرکت فرانسوی ۶ درصد بود (بدائی، ۱۳۸۷: ۴۴). همین‌که قرارداد کنسرسیوم تصویب شد تلگرام‌های تبریکی از جانب آیزنهاور و چرچیل به شاه مخابره شد و از او تقدیر کردند، نفت ایران از انحصار شرکت نفت بریتانیا خارج شد و سهم بزرگی از آن به آمریکاییان واگذار شد و در نتیجه آنان در سیاست ایران صاحب نظر شده بودند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۳۱). آمریکا با این قرارداد پایگاهی برای خود در ایران ایجاد کرد که تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه داشت و به قدرت اول تعیین‌کننده و البته مداخله‌گر در ایران تبدیل شد. این قرارداد باعث شد بار دیگر کشورهای آمریکا و انگلیس تأثیر خود را در سیاست خارجی ایران نشان داده و بیش از پیش به دخالت و تأثیرگذاری در سیاست‌های داخلی و خارجی ایران بپردازند و وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به این کشورها بیش از پیش تشدید شد. البته آمریکا و انگلستان هر کدام اهداف خاص خود را در ایران جستجو می‌کردند و علاوه بر همکاری‌هایی که در بعضی زمینه‌ها با هم داشتند یک رقابت جدی برای نفوذ بیشتر در ایران بین آنها وجود داشت. یکی از موارد رقابت و روبرویی نظام سلطه انگلیس و نظام ذی‌نفوذ آمریکا را می‌توان در کودتای نافرجام «سپهبد قرنی» مشاهده کرد؛ سرهنگ قرنی، یکی از افسران مورد اعتماد آمریکایی‌ها در اجرای کودتای ۲۸ مرداد بود. در سال ۲۷ مشخص شد که قرنی مشغول بررسی یک طرح کودتای نظامی بوده که شاه را برکنار کرده و یک حکومت نظامی را با حمایت آمریکایی‌ها بر سر کار آورد؛ اما این جریان توسط انگلیس‌ها کشف و به استحضار شاه رسانیده شد و قرنی با استناد به مدارکی که انگلیس‌ها در اختیار داشتند، روانه زندان شد. ماجرای فوق مبنای این واقعیت بود که اولاً



انگلیس‌ها چه در صعود محمدرضا شاه به سلطنت در شهریور ۲۰ و چه در ۲۸ مرداد ۳۲ نقش اصلی را ایفا کرده بودند و سیاست‌شان حفظ و تحکیم قدرت محمدرضا شاه بود؛ در حالی‌که آمریکایی‌ها همچنان به نظام حاکم بر ایران بی‌اعتماد بودند (فردوست، ۱۳۷۲: ۴۸۴).

## سیاست خارجی ایران در مواجهه با بلوک شرق

ایران با شوروی بر سر مرزها اختلاف داشت همچنین شوروی با حمایت از حزب توده در دهه بیست به دنبال دخالت در امور داخلی ایران بود هر چند بعد از مرگ استالین تقریباً یک فضای نسبتاً باز در شوروی ایجاد شد که رویکرد این کشور نسبت به سایر کشورها را دچار تغییر کرد اما در نهایت شوروی به دلیل رقابت با آمریکا و جنگ سرد به دنبال نفوذ هر چه بیشتر خود در کشورهایی مثل ایران بود. در این دوره بود که مرز میان ایران و شوروی مشخص شد و بر روی نقشه ثبت شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۴۲) و همکاری‌های اقتصادی با ایران رونق گرفت. اما بعد از پیوستن ایران به پیمان بغداد که اصلاً برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و شوروی تأسیس شده بود رابطه دو کشور وارد مرحله تشنج‌آمیزی شد و این اقدام ایران با اعتراض شوروی مواجه گردید، به طوری‌که روزنامه‌های شوروی مقالاتی علیه ایران منتشر کردند و حتی انتقادات از ایران منجر به ناسزاگویی شد (مسعود انصاری، ۱۳۵۳: ۶۰).

شوروی از وجود یک کشور نزدیک به آمریکا در مرزهای خود در هراس بود و از این که در بحبوحه جنگ سرد کشوری مثل ایران پایگاه نظامی آمریکا شود می‌ترسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۸: ۱۲۷) اما ایران این پیمان را یک پیمان دفاعی دانسته و تأکید داشت که تهدیدی برای امنیت شوروی نیست. در نهایت شوروی از ایران یک تعهدنامه گرفت که به موجب آن ایران تعهد داد که به پایگاه موشکی بر ضد شوروی تبدیل نخواهد شد و بعد از آن بود که مناسبات دو کشور رو به بهبودی نهاد (طاهر احمدی، ۱۳۸۵: ۳۸) و در ادامه این روابط شاه ایران به شوروی سفر کرد. سفر شاه به مسکو تنش سیاسی میان دو کشور را زدود و فصل تازه‌ای در روابط دو کشور را گشود. شاه طی مذاکراتی در مسکو اعلام کرد تا زمانی‌که کسی صلح و آرامش ایران را تهدید نکند، خاک ایران برای تعرض و تهاجم به کشور دیگری مورد استفاده قرار نخواهد گرفت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۴۲). این سفر باعث گشوده شدن فصل جدیدی از روابط اقتصادی و بازرگانی میان دو کشور شد؛ هر چند ایران کماکان عضو پیمان بغداد بود و همین مسأله باعث می‌شد که روابط با شوروی هم چنان زیر سایه پیمان بغداد باقی بماند.

بعد از امضای قرارداد دفاعی دو جانبه بین ایران و آمریکا، رابطه ایران با شوروی دوباره به سردی گراییده شد. شوروی امضای این قرارداد را به این معنا می‌دانست که ایران پایگاه نظامی آمریکا شده است و با ادعای بی‌طرفی ایران سازگاری ندارد. بار دیگر موج فشارها بر ایران از طرف شوروی شروع شد و تا جایی ادامه پیدا کرد که خروشچف مسئولان ایرانی را «نوکران آمریکا» نامید (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۶۳). بعد از کودتای ۱۹۵۸ قاسم در عراق و خروج این کشور از پیمان بغداد، بقیه اعضا وحشت زده شدند که این کودتا شاید در کشورهای دیگر هم صورت گیرد و شاه که برای کنفرانس در استانبول به سر می‌برد تا یک هفته به تهران بازنگشت و از ترس متوسل به آمریکا شد، تا با آن کشور قرار داد دفاعی ببندد. ایران و پاکستان و ترکیه آن چنان به آمریکا فشار آوردند که سرانجام آمریکا درصد برآمد جداگانه با این کشورها پیمان دفاعی ببندد. این مسأله شوروی را بسیار ناراحت کرد به طوری‌که خروشچف در یک سخنرانی گفت شاه ایران از کی می‌ترسد از ما یا از ملت خودش؟ ما کاری به او نداریم چون او همانند یک سیب گندیده است که با یک تلنگر به زمین خواهد افتاد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۲۸). اما آمریکا در برابر تبلیغات و تهدیدات شوروی علیه ایران، از ایران حمایت کرد و به همین منظور آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا به ایران سفر کرد و به نقش مهم ایران و تلاش برای صلح تأکید کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۲۷۲). همین تیرگی روابط با شوروی و ناپایداری روابط خارجی

باعث شد که بسیاری از منتقدان داخلی سیاست‌های دولت منوچهر اقبال را در حوزه روابط خارجی زیر سوال ببرند. سیکل روابط سیاسی ایران با شوروی کماکان ادامه داشت و بار دیگر بعد از برکناری اقبال از نخست‌وزیری و با شروع نخست‌وزیری شریف امامی روابط دو کشور به حالت عادی برگشت و شریف امامی به دنبال بهبود روابط با شوروی برآمد. پگوف سفیر شوروی در تهران بعد از چند ماه غیبت به تهران بازگشت و برای بهبود روابط مذاکراتی را با مسئولین ایرانی انجام داد و قرار شد یک هیئت ایرانی با ریاست شریف امامی به مسکو برود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۷۳). اما با سقوط کابینه شریف امامی این سفر عملی نشد. با روی کار آمدن علی امینی به عنوان نخست‌وزیر روابط بین دو کشور دوباره به تیرگی گرایید؛ امینی خود از سیاستمداران طرفدار بلوک غرب بود و عاقد قرارداد کنسرسیون (امینی-پیچ) محسوب می‌شد و چندان گرایشی به شوروی نداشت و تلاشی هم برای ایجاد روابط دوستانه با شوروی نداشت. بعد از استعفای امینی و روی کار آمدن علم به عنوان نخست‌وزیر، وی اعلام کرد که برای بهبود روابط ایران با شوروی تلاش خواهد کرد و به تیرگی روابط چند ساله با شوروی خاتمه خواهد داد (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۷۳). در همین راستا مذاکرات بین دو کشور در مرداد ۱۳۴۱ آغاز شد و «ماه عسل» روابط ایران و شوروی آغاز شد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۵). رقابت بلوک شرق و غرب در ایران همواره خصمانه نبود و گاهی اوقات سیاست‌های اتخاذی یک طرف بر وضعیت و موقعیت طرف مقابل در ایران تأثیر می‌گذاشت. زمانی که کندی در آمریکا به قدرت رسید و دکترین خود را ارائه داد این دکترین بر روابط ایران و شوروی هم تأثیر گذاشت. کندی شعارهای جدیدی سر داد، مبنی بر اتحاد برای پیشرفت، مرزهای نو، همزیستی مسالمت‌آمیز. لذا درصدد برآمد جنگ سرد را خاتمه دهد و دوران «تنش‌زدایی» شروع شد. در این راستا ایران هم درصدد برآمد تا از بار تبلیغات علیه شوروی بکاهد. از این رو در شهریور ۱۳۴۱ دولت ایران در یاداشتی به سفارت شوروی در تهران اعلام کرد، دولت شاهنشاهی در خاک خود پایگاه موشکی در اختیار هیچ کشوری نخواهد گذاشت. به دنبال آن، ایران اقدام به بهبود روابط با روسیه در چندین زمینه کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۲۸) و در ادامه این روابط قراردادهای اقتصادی و صنعتی بین دو کشور به امضا رسید و حتی برژنف هم به ایران سفر کرد.

### ایران و بلوک غرب؛ از همکاری آمریکا و انگلیس تا جایگزینی آمریکا در ایران

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که آمریکا در آن نقشی بارز داشت؛ آمریکا به عنوان قدرت برتر، هسته مرکزی جایگاه برتر بریتانیا را در ایران به خود اختصاص داد و به دنبال آن پیوندهای چندگانه اقتصادی، سیاسی و نظامی میان ایران و آمریکا برقرار گردید (فوران، ۱۳۷۷: ۵۰۸). در این راستا سیاست‌های آمریکا به عنوان رهبر کشورهای بلوک غرب همواره به عنوان یک متغیر مستقل بر سیاست خارجی ایران تأثیر داشت. رویکرد نظامی ایران، سیاست‌های اقتصادی، روابط خارجی و معاهدات و حتی انتخاب نخست‌وزیر در داخل کشور متأثر از سیاست‌های آمریکا در مورد ایران بود و در قبال کمک‌هایی که به ایران می‌کردند سران ایرانی را وادار می‌نمودند که طبق خواسته‌های آنان عمل نمایند. بعدها شاه در پاسخ سردبیر مجله «نیوزویک» که از وی سوال کرد که آیا صحت دارد که پرزیدنت کندی در سال ۱۹۶۱ پرداخت ۳۵ میلیون دلار کمک اقتصادی آمریکا را منوط به انتصاب دکتر امینی به نخست‌وزیری کرده است، اظهار داشت البته این یک مسئله کهنه است؛ اما حقیقت دارد (فردوست، ۱۳۷۲: ۳۲۷). آنها از همان ابتدا از دولت زاهدی حمایت کردند و آمریکا که دولت مصدق را در فشار اقتصادی نگه داشته بود بعد از کودتا بلافاصله از دولت کودتا حمایت مالی نمود و با عقد قرارداد کنسرسیون هم سهم شرکت‌های آمریکایی از قرارداد ۴۰ درصد شد.

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا نقش و جایگاه چندان در سیاست داخلی و خارجی ایران نداشت و به عنوان یک قدرت استکباری و مداخله‌گر در کشور ما شناخته نمی‌شد؛ هرچند آمریکا از قبل سودای تسلط بر سایر کشورها و تابع

ساختن آنها را در سر می‌پروراند. آمریکا در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین سهیم بود اما افکار عمومی و حتی بیشتر نخبگان سیاسی آن دوره در مرحله اول انگلستان و بعد از آن شوروی را قدرت‌های ذی نفوذ و مداخله‌گر در کشور می‌دانستند. همان‌طور که گری سیک معتقد است: «قدر مسلم این است که طرح آژاکس و کودتای ۲۸ مرداد به‌طور ناگهانی و برای همیشه به بی‌گناهی سیاسی آمریکا در مورد ایران پایان داد. تا این تاریخ ایالات متحده معمولاً نقش خیرخواهانه‌ای در برابر سیاست زور و فشار دولت‌های بزرگ در ایران ایفا کرده بود. در دوران جنگ جهانی دوم جلوی اشتباه‌های سیاسی روس‌ها و انگلیسی‌ها را گرفته بود و بلافاصله پس از پایان جنگ در برابر مقاصد تجاوزکارانه شوروی به شدت ایستادگی کرده بود. در اوایل نهضت ملی شدن نفت نیز نقش میانجی را ایفا کرده بود. اما این یک واقعیت است که ایالات متحده آمریکا پس از کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) دیگر هیچ‌گاه نتوانست از تصویر داشتن اهداف بی‌ضرر و آرمان‌های روشنفکرانه برخوردار شود، چون از آن پس خودش را درگیر امور داخلی ایران ساخته بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۱۶-۲۱۵). بلافاصله پس از مشخص شدن نقش آمریکا در کودتا موجی از تنفر و احساسات منفی از جانب مردم ایران نسبت به آمریکا به‌عنوان کشور مداخله‌گری که فقط به دنبال منافع خود می‌باشد؛ شکل گرفت و رفته رفته بر این تنفر افزوده شد و خود به‌عنوان یکی از دلایل اصلی انقلاب ملت ایران در ۱۳۵۷ قلمداد می‌شود. اما آمریکا و متحدانش به‌ویژه انگلستان به هدف خود رسیدند و توانستند تلاش‌هایی را که برای قطع ید بیگانه از منافع و دارائی‌های این مملکت شروع شده بود، برای مدتی به حاشیه برانند و با همکاری و همراهی مزدوران داخلی خود به هدف اصلی خود که همانا تاراج منابع نفتی این مملکت بود، رسیدند. آمریکا که از کمک کردن به دولت دکتر مصدق دریغ کرده بود و زمینه را برای مشکلات اقتصادی و سقوط دولت فراهم کرده بود، بلافاصله پس از کودتا به دولت زاهدی کمک مالی نمود و قول کمک‌های بیشتری را داد. جالب اینجاست که شوروی هم به دولت کودتا کمک مالی کرد. این نشان می‌دهد که قدرت‌های شرقی و غربی تا چه اندازه از استقلال ایران وحشت داشتند و راهی را که ایران برای قطع ید بیگانگان انتخاب کرده بود تا چه حد برای آنها - جدا از اختلافاتی که باهم دارند و رقابتی که بین بلوک شرق و غرب بود- به خاطر از دست رفتن حوزه نفوذشان، خطرناک و غیر قابل تحمل است.

بعد از عقد قرارداد کنسرسيوم روابط ایران با آمریکا رو به گسترش نهاد و کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا به ایران ابعاد وسیعی یافت؛ ورود نیروهای مستشار و ماشین‌آلات و ابزار نظامی به ایران روندی رو به رشد یافت و تعداد زیادی از مستشاران فنی آمریکا وارد ایران شدند (واعظی، ۱۳۷۹: ۶۵). علاوه بر آن آمریکا در بسیاری از سیاست‌ها و برنامه‌هایی که در ایران طراحی و اجرا می‌شد، از برنامه‌های اقتصادی و صنعتی گرفته تا بحث‌های سیاسی و انتخاب نخست‌وزیر و مسئولان ایرانی سهیم بود.

## پیمان بغداد و پیامدهای آن در سیاست خارجی ایران

بعد از شروع جنگ سرد و رقابت بین بلوک شرق و غرب در رأس آن شوروی و آمریکا، سیاست‌ها و دسته‌بندی‌های جدیدی در عرصه بین‌المللی شکل گرفت. آمریکا برای مقابله با توسعه طلبی شوروی و برای حفظ برتری خود اقدام به ایجاد پیمان‌هایی با دیگر کشورها به‌ویژه در خاورمیانه شد که در راستای سیاست «سد نفوذ» ترومن بود که پیمان‌هایی مثل پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، سیتو و پیمان بغداد در همین راستا ایجاد شدند. آمریکا در پی ایجاد یک کمربند امنیتی در برابر تهدیدهای شوروی بود و بعد از تأسیس ناتو و سیتو وجود یک پیمان در منطقه خاورمیانه که به نوعی کمربند امنیتی ناتو و سیتو را به هم وصل نماید، ضروری به نظر می‌رسید که پیمان بغداد این خلأ را پر می‌کرد.

پیمان بغداد ابتدا بین عراق و ترکیه و با حمایت کامل آمریکا به‌عنوان عضو ناظر و انگلستان در اسفند ۱۳۳۲، فوریه ۱۹۵۵ به امضا رسید (مدنی، ۱۳۶۹: ۵۷۳) و در ادامه کشورهای ایران، پاکستان و انگلستان هم به آن پیوستند. ایران

با پیوستن به پیمان بغداد (در مهر ۱۳۳۴) هرچند از حمایت آمریکا برخوردار می‌شد؛ اما با مخالفت شوروی و حتی انتقاد بعضی چهره‌های داخلی روبه‌رو می‌شد. مقامات شوروی تأکید داشتند که بعد از پیوستن ایران به پیمان بغداد نمی‌توان نسبت به ایجاد پیمان دوستی با ایران مطمئن بود (مسعودانصاری، ۱۳۵۳: ۶۵) و بر رابطه ایران و شوروی تأثیر منفی می‌گذارد چرا که آنها از نفوذ بیشتر آمریکا در ایران در هراس بودند.

ایران با پیوستن به پیمان بغداد هم‌پیمانی و همراهی با بلوک غرب را پذیرفت و اولین نشانه همبستگی نظامی میان ایران و آمریکا را باید در این پیمان جستجو نمود (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۷۰). ایران درصدد بود تا با گرایش به سوی غرب، از تهاجم شوروی در امان بماند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۲۸). پیمان بغداد به طور کامل جهت سیاست خارجی ایران و تبعیت آن از سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا در منطقه را نشان می‌دهد و باعث شد که ایران قراردادهای هنگفتی به‌ویژه برای خرید تسلیحات از آمریکا داشته باشد. روابط بین ایران و آمریکا به‌ویژه بعد از وارد شدن ایران به پیمان بغداد گسترده‌تر شد. آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا در آذر ۱۳۳۸ به ایران آمد و بر نقش مهم ایران در منطقه تأکید کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۷۲) و در مورد حمایت کامل آمریکا از ایران به شاه اطمینان کامل داد.

همچنین پیوستن ایران به پیمان بغداد هم‌سویی کامل سیاست خارجی ایران با انگلیسی‌ها را نمایان می‌سازد، ایران و انگلیس دو سال بعد از ایجاد این پیمان به آن پیوستند که به نظر می‌رسد ورود ایران به این پیمان رابطه مستقیمی با ورود انگلیس به آن دارد، به هر حال هنوز انگلستان حرف اول را در سیاست داخلی و خارجی ایران می‌زد و آمریکا تا این زمان نسبت به انگلستان و در مقایسه با این کشور در جایگاه دوم قرار دارد. واکنش شوروی نسبت به وارد شدن ایران به پیمان بغداد طبیعی و قابل انتظار بود به هر حال آنها همکاری نزدیک بین ایران با قدرت‌های بلوک غرب را آن هم در یک پیمان نظامی بر نمی‌تافتند. اما واکنش کشورهای منطقه نسبت به حضور ایران در پیمان بغداد نیز بر روابط فی‌مابین تأثیر گذاشت. کشورهای عضو جنبش عدم تعهد و به‌ویژه مصر نسبت به این موضوع جبهه‌گیری کردند. در این زمان در مصر جمال عبدالناصر سیاست مستقلی را در پیش گرفته بود و در پی آن بود تا مصر را به‌عنوان رهبر کشورهای عربی مطرح سازد، سیاستی که لازمه آن قرار گرفتن در مقابل قدرت‌هایی بود که عکس این موضوع را دنبال می‌کردند. ناصر همانند مصدق توانست در مقابل غربی‌ها بایستد و کانال سوئز را ملی اعلام کند، که با واکنش منفی و شدید انگلیسی‌ها روبه‌رو شد و این موضوع به همراه ستایش‌های ناصر از مصدق بر روابط بین مصر و بلوک غرب و پیروانشان و به‌ویژه ایران تأثیر منفی نهاد.

## دکترین کندی و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران

با روی کار آمدن کندی در سال ۱۳۳۹-۱۹۶۰م- به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا و ارائه دکترین خود در سیاست خارجی آمریکا چرخشی ایجاد شد. وی با ارائه تز «اتحاد برای پیشرفت» برای ایجاد اصلاحات سیاسی- اجتماعی و شعارهایی مثل دموکراسی، آزادی و حقوق بشر تأکید داشت (ملک محمدی، ۱۳۷۵: ۱۴۲). سیاست جدید آمریکا اصلاً با استقبال ایران روبه‌رو نشد و نارضایتی شاه را در پی داشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۲۷۵) همین عدم رضایت شاه از سیاست‌های آمریکا، احتمالاً باعث شد که ایران در پی عادی‌سازی روابط با شوروی برآید که نتیجه‌ای در پی نداشت.

روی کار آمدن کندی و ایجاد یک فضای نسبتاً مسالمت‌آمیز و تلاش برای تشنج‌زدایی توسط آمریکا و شوروی بر سیاست خارجی ایران تأثیر گذاشت. در آغاز دهه ۱۳۴۰ سیاست «ناسیونالیسم مثبت» شاه جای خود را به «سیاست مستقل ملی» داد و محمدرضا شاه براساس این سیاست علاوه بر این که رابطه و وابستگی خود را با بلوک غرب حفظ می‌کرد درصدد برآمد تا روابط خارجی ایران را با جهان سوم و بلوک شرق گسترش دهد و در پی ایجاد رابطه با کشورهای صنعتی برای دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی برآمد که از حمایت گسترده آمریکا برخوردار بود (ازغندی،

۱۳۷۹: ۲۸۴). اما حمایت‌های آمریکا منوط به انجام اصلاحات در ایران بود و حتی با فشار و توصیه‌ی آمریکا شاه مجبور شد که علی‌امینی را به‌عنوان نخست‌وزیر بپذیرد، چهره‌ای که نزدیک به آمریکا بود و بر اساس ارزیابی سازمان سیا و مقامات وزارت امور خارجه آمریکا برترین چهره سیاسی برای انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا در ایران به‌شمار می‌رفت (بدیقی، ۱۳۸۷: ۱۴۲). هر چند در نهایت امینی هم نتوانست اصلاحات مورد نظر را انجام دهد و آمریکا هم از حمایت او دست برداشت. از بارزترین اقداماتی که تأثیر پذیری ایران از آمریکا را نشان می‌دهد اعطای حق کاپیتولاسیون به مستشاران آمریکایی حاضر در ایران بود که به موجب آن کلیه‌ی افراد ارتش آمریکا که در ایران بودند از مصونیت کامل دیپلماتیک برخوردار شدند و دادگاه‌های ایران صلاحیت و حق بازداشت آنها را نداشتند که با فشار شدید آمریکا بر ایران و با وجود مخالفت‌های گسترده تصویب شد.

## نتیجه‌گیری

موقعیت حساس و استراتژیک ایران به‌عنوان یک کشور تأثیرگذار در منطقه همواره باعث شده است تا قدرت‌های بزرگ در پی دخالت و تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های ایران برآیند. یکی از مقاطع مهم تاریخ معاصر ایران دهه‌ی ۱۳۳۰ می‌باشد؛ با روی کار آمدن دکتر مصدق و دولت ملی که سیاست ناسیونالیسم منفی را برگزید و حتی‌الامکان از تأثیرپذیری از کشورهای خارجی و اعطای امتیازات به آنها خودداری کرد و قدرت‌های خارجی هم تنها چاره را در ساقط کردن دولت و تغییر آن دیدند که در نهایت منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. موقعیت استراتژیک ایران از یک سو و رقابت شدید بین بلوک شرق و غرب از سوی دیگر در این دوران باعث شد تا مسئله‌ی ایران همواره مورد توجه قرار گیرد و ایران به محل رقابت و منازعه قدرت‌های خارجی تبدیل گردد. در این نوشتار نشان داده شد که قدرت‌های مداخله‌گر وقتی احساس کنند که منافع‌شان به خطر افتاده است از هیچ اقدامی دریغ نخواهند کرد و خط قرمز آنان منافع‌شان می‌باشد، منافعی که با زور و چپاول به دست آورده‌اند. مقاله نشان داد که رژیم پهلوی برای این که چند صباحی بیشتر بر جامعه ایران حکومت کند، چگونه با تاراج منافع ملی مملکت و با ایجاد قراردادهای و معاهده‌های نظامی و اقتصادی دست به دامن قدرت‌های خارجی می‌شود و تلاش دارد تا مشروعیت خود را با اتکا به قدرت دیگران و نه رضایت مردم خویش به دست آورد و به‌عنوان یک تجربه تاریخی به ما می‌آموزد که بیگانگی دولت از ملت و عمل بر خلاف خواست و اراده مردم حتی اگر با حمایت قدرت‌های دیگر همراه باشد، نتیجه‌ای در بر ندارد.

## منابع (الف) منابع فارسی

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، **روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰ (دولت دست‌نشانده)**، تهران: نشر قومس.
۲. افراسیابی، بهرام (۱۳۶۴)، **ایران و تاریخ**، تهران: نشر زرین.
۳. ایوانف (۱۳۵۶): **تاریخ نوین ایران**، ترجمه هوشنگ تیرابی و حسن قائم پناه، تهران، نشر حزب توده.
۴. بدیقی، حمید رضا (۱۳۸۷)، **بررسی روابط سیاسی ایران و آمریکا ۱۳۴۷-۱۳۳۲** با نگاهی به اسناد وزارت امور خارجه، تهران: وزارت امور خارجه.
۵. طاهر احمدی، محمود (۱۳۸۵)، **پیمان بغداد و تأثیر آن بر روابط ایران و شوروی**، گنجینه اسناد، شماره ۱۶.
۶. فردوست، حسین (۱۳۷۲)، **ظهور و سقوط سلسله پهلوی**، تهران: نشر اطلاعات.
۷. فوران، جان (۱۳۷۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
۸. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، **مروری بر سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی**، تهران: نشر دادگستر.
۹. مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹)، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. مسعود انصاری، عبدالحسین (۱۳۵۳)، **زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان**، تهران: ابن سینا.
۱۱. ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۵)، **ژاندارم و ژنرال نگاهی به روابط ایران و آمریکا در دوره پهلوی دوم**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲. منصور، جواد (۱۳۶۴)، **بیست و پنج سال حاکمیت آمریکا بر ایران**، بی‌جا: بی‌نا.

۱۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۸)، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۴).
۱۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۴)، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران: نشر البرز.
۱۵. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۰)، ارزیابی سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم، مجله علوم سیاسی، شماره ۱۶، زمستان.
۱۶. واعظی، حسن (۱۳۷۹)، ایران و آمریکا، بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران، تهران: سروش.

## ب) منابع لاتین

1. Ramazani, Rouhollah (1975), **Iran's Foreign Policy** (A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations), 1941- 1973, University of Virginia Press.



# The Journal of Politics

*A scientific-specialized review*

Vol.1, No 4, winter 2015

License Number: 19989

Tarbiat Modares University

Faculty of Humanities

Email: Politic.association@gmail.com

---

## **Classic diplomacy and it's construction in Iran**

Ehsan Mesbah

## **Analysis of Arms Exports as a Tool of Russian Federation Foreign Policy in the Post-Yeltsin Era**

Amin Parto

## **The Role of Intellectuals and the Neighbor Countries in the Modernization in the Reza Shah Peered**

Vahid Asadzadeh

## **Analysis of Rouhani and Obama's speech in The UN general assembly and it's impact on future relations between Iran and United States of America (according to the speech-act theory).**

Seyedeh Leila Moosavi, Hooman Nayeri

## **Culture and Spreading of Terrorism and Extremism in Middle East and North Africa (Focusing on ISIS Activities)**

Ayoub Heidari

## **Iran's foreign Policy Approach to New Developments in the Middle East**

Seyed Ali Nejat

## **Turning to Iran's Foreign Policy in the Post-Coup ۲۸ Mordad ۱۳۳۲ (The Negative Balance of Dependenc).**

Jamil Milani